



مَجَلَّةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الرَّبَوِيِّاتِ وَاللُّغَوِيَّةِ / الْجَدِيدُ الشَّمَرِيُّ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۶

اسراری از سومر

پژوهشی تطبیقی میان دو دیدگاه

دکتر علاء سالم

۲۰۲۰م



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۶

اسراری از سومر

پژوهشی تطبیقی میان دو دیدگاه

دکتر علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

اسراری از سومر	نام کتاب
من أسرار سومر	نام کتاب اصلی
دکتر علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۰	تاریخ انتشار
۱۴۴۱ق / ۲۰۲۰م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
سلسله پژوهش های تخصصی - شماره ۶	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۹
مقدمه پژوهش.....	۱۱
نامولو.....	۱۱
چرا تحقیق در خصوص سومر؟.....	۱۳
(۱) سومر، فرهنگ و تمدن.....	۱۹
۱-۱- سومر در مواجهه‌ای جدید.....	۱۹
۱-۱-۱- چگونه سومر پنهان شده زیر خاک پیدا شد؟.....	۱۹
۱-۱-۲- رمزگشایی نمادهای خط میخی سومری.....	۲۱
۱-۲- تمدن سومر.....	۲۳
۳-۱- راز جهش فرهنگی در سومر.....	۲۷
۱-۳-۱- تفسیرهایی برای جهش فرهنگی سومری.....	۲۷
۲-۳-۱- حقایق علمی و دینی، علت جهش فرهنگی را مشخص می‌کنند.....	۳۳
۳-۳-۱- عبارت نمادین «سیاه‌سرها» در متون سومری.....	۳۹
۴-۱- پیامبران سومر.....	۴۳
۱-۴-۱- ادریس و نوح در میان پادشاهان سومری.....	۴۴
۲-۴-۱- فهرست پادشاهان سومری.....	۴۸
۵-۱- نظر دانشمندان در خصوص دستاوردهای سومر.....	۵۳
۱-۵-۱- نظر باستان‌شناسان.....	۵۳
۲-۵-۱- نظر علمای دین.....	۵۵

- (۲) خاستگاه الهی دین سومری ۶۳
- ۱-۲- الوهیت و آفرینش هستی در دین سومری ۶۶
- ۱-۱-۲- آفرینش کیهان و انسان ۶۶
- ۲-۱-۲- تعدد خدایان یا خدای یگانه؟ ۶۹
- ۳-۱-۲- آیا خدایان از جهان ما هستند یا از جهانی دیگر؟ ۷۶
- چند نکته ۷۹
- ۲-۲- سومری‌ها و حاکمیت الله ۸۱
- آیا سومری‌ها به دموکراسی اعتقاد داشتند؟ ۸۸
- ۳-۲- موضوعاتی مربوط به هسته دین سومری ۹۲
- ۱-۳-۲- رضایت خدا و عشق به او ۹۳
- ۲-۳-۲- گناهان سبب بلاست و گریزی از شفاعت نیست ۹۴
- ۳-۳-۲- ترس از معبود و نیایش از نخستین واجبات دینی است ۹۵
- ۴-۳-۲- رؤیاهای صادقانه ۹۷
- ۵-۳-۲- استخاره از خدا و توسم ۹۹
- ۶-۳-۲- پیشکش کردن قربانی ۱۰۱
- ۷-۳-۲- اعتقاد به مرگ و جهان زیرین ۱۰۲
- ۸-۳-۲- اعتقاد به زندگی بعد از مرگ، و بهشت و دوزخ ۱۰۳
- ۹-۳-۲- قانون عادلانه ۱۰۳
- ۱۰-۳-۲- راه‌های کمال و ارتقای اخلاقی ۱۰۵
- خلاصه آنچه تقدیم شد ۱۰۷
- (۳) نمادگرایی در الواح سومر ۱۰۹
- مصیبت دُموزی و سفر نمادین گیلگمش ۱۰۹
- ۱-۳- اینانا و مصیبت دُموزی ۱۱۰
- ۱-۱-۳- اینانا و دُموزی چه کسانی هستند؟ ۱۱۱

- ۱۱۹ ۳-۱-۲- ازدواج مقدس
- ۱۲۲ ۳-۱-۳- مصیبت دموزی و آیین‌های عزاداری
- ۱۲۸ ۳-۱-۴- واقعیت «اینانا» و «دموزی» از نگاهی دیگر
- ۱۲۹ ۱-۴-۱-۳- اول: اینانا - ایشتار
- ۱۳۲ ۳-۱-۴-۲- دوم: جهان زیرین
- ۱۳۵ ۳-۱-۴-۳- سوم: دموزی - تموز
- ۱۳۸ ۳-۱-۴-۴- چهارم: دموزی کدام یک از خلفای الهی است؟
- ۱۵۶ ۳-۲- گیلگمش و سفر جاودانگی
- ۱۵۷ ۳-۲-۱- حماسه گیلگمش
- ۱۶۲ ۳-۲-۲- شخصیت گیلگمش
- ۱۶۵ ۳-۲-۳- حوادث این حماسه از دو دیدگاه
- ۱۶۵ ۱- هویت گیلگمش
- ۱۶۸ ۲- آیا از گیلگمش ظلم و تجاوزی صادر شده است؟
- ۱۷۲ ۳- گیلگمش، دوسومش خدا و یک‌سومش بشر است
- ۱۷۵ ۴- کشمکش میان گیلگمش و انکیدو
- ۱۷۸ ۵- نپذیرفتن ازدواج با ایشتار از سوی گیلگمش
- ۱۸۳ ۶- مرگ انکیدو یا لغزش او در همراهی با رفیق خود
- ۱۸۵ ۷- سفر گیلگمش در طلب جاودانگی
- ۱۹۵ پایان این پژوهش
- ۱۹۹ منابع این پژوهش

تقدیم

به پیامبران خدا در سومر

مقدمه پژوهش

نامولو

«نامولو»... کلمه‌ای است که هنوز در جنوب عراق به‌عنوان میراثی گران‌قدر از مادرانمان به آن افتخار می‌کنیم. این کلمه را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم کودک، راحت و در یک موقعیت انسانی متناسب با شرایطش به خواب برود.

در گویش سومری، «نامولو» مترادف با «انسانیت» است.

واژه «انسانیت» در اصطلاح به مجموعه ادراک و رفتارهایی متناسب با مقتضیات ما به‌عنوان «انسان» -طبق نظر متخصصان- نخستین بار در روی زمین، در متون سومری وارد شده است؛ و متن واردشده، داستان پدری را حکایت می‌کند که برای فرزندش اندوهگین است:

«زیرا قلب من از دردهای تو پُر شده است؛

از تو دور شده‌ام؛

در حالی که به ترس‌ها و شکایت‌های تو توجه نداشتم،

نگران تو بودم.

بله، نگران تو بودم؛

مبادا به انسانیت خود توجه نکنی؛

تو همچون تُندبادی شیطانی قلب مرا دزدیدی،

شکایت‌های تو نقطهٔ پایان من بود،

مرا به نقطهٔ نابودی رسانده است،

. . .

من شب و روز به خاطر تو رنج و عذاب می‌کشم،

در حالی که تو شب و روز در لذت‌ها و خوشی‌ها سرگردانی،

بسیار مال و منال جمع کردی،

و در طول و عرض، وسیع شدی، بزرگ شدی، گسترده شدی، و قوی و مغرور شدی،

در حالی که نزدیکان تو منتظر فرجام بد تو هستند،

و از سوء عاقبت تو شادمان خواهند شد،

زیرا تو به انسانیت خود نگاه نکردی.»^۱

اگر این پدر سومری بتواند اکنون در برابر ما جلوه‌گر شود به او خیر می‌دهم که امروز،

حال و روز بیشتر اهل زمین مثل وضعیت پسر تو در هزاران سال پیش است؛ اگر بسیار بدتر

از آن نباشد!

۱. ساموئیل کریمر، سومری‌ها، ص ۳۵۰، ترجمهٔ دکتر فیصل وائلی.

چرا تحقیق در خصوص سومر؟

انسان نمی‌تواند جدا از گذشته‌اش زندگی کند و تا زمانی که حوادث سپیده‌دمانش را درک نکند، هرگز نمی‌تواند تفسیری برای واقعیت بعد از ظهرش بیابد. وقتی خواستم جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم به یک «روز» تشبیه کنم، و خواستم خورشیدش را بشناسم، هنگام غروب، درباره‌اش تأمل کردم؛ اما اگر از زمان طلوع آفتاب غفلت کرده باشم، چه توصیفی برای این تأمل و تدبّر من وجود خواهد داشت؟!

یک گیاه قدکشیده، اگر از اصل و ریشه خود جدا شود نمی‌تواند پایدار بماند؛ و جای تردیدی نیست که تمدن امروز انسانی، هرقدر هم به پیشرفت دست یافته باشد، همچنان شهری برای اولین تمدنی که انسانیت بر این زمین به خود دیده است باقی خواهد ماند؛ یعنی تمدن «سومر» که هزاران سال پیش در جنوب عراق شکوفا شد.

ماجرای انتخاب این تحقیق به‌طور ناگهانی به ذهن بنده خطور نکرد؛ بلکه در نتیجه وجود انگیزه‌ها و اسباب و علل متعددی که به نظرم بیش از حد کافی هم بود، مدت‌ها بود که ایده نوشتن در خصوص «سومر» از ذهن من جدا نمی‌شد؛ از جمله این اسباب و علل:

۱- ظلم بزرگی که به سومری‌ها روا داشته شده است و رعایت نکردن انصاف در خصوص آن‌ها از سوی بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران؛ چه دانشمندان متخصص باستان‌شناسی و به‌طور مشخص متخصصان سومرشناس، و چه به‌طور کلی، از سوی بزرگان دین؛ برخلاف اعتراف برجسته‌ترین پژوهشگران به اینکه «تمامی دستاوردهای بشری، ریشه در سرزمین میان دو رود (بین‌النهرین) دارد»!

۲- ارتباط این موضوع با دین الهی. نقاط تلاقی مجموعه دینی و اخلاقی سومری با ادیان سه‌گانه آسمانی، و بازگشت بسیاری از اصول این ادیان به سومر همان‌طور که در این پژوهش روشن خواهد شد. فراوان و بسیار واضح هستند، و ممکن نیست

هیچ‌کس این تشابه را انکار کند مگر اینکه جاهل و نادان بوده باشد. از سوی دیگر، پژوهشگران و بزرگان دین در افسانه و خرافه توصیف کردن بیشتر متون سومری، درنگی نکرده‌اند؛ در نتیجه منجر به اشکال‌گیری بر دین، و در نظرگرفتن منشأ افسانه‌ای و زمینی و نه هیچ سرمنشأ دیگری- برای دین شد؛ شبهه‌ای که امروزه، خداناباوران همچنان بر طبل آن می‌کوبند.

دانشمند باستان‌شناس آمریکایی «ادوارد کیرا» (Edward Kira) در جشن پرده‌برداری از یکی از مجسمه‌ها در آمریکا گفت:

«در زمان کنونی، هر قدر اکتشافات علمی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند، تأثیر دین به تدریج از میان می‌رود.»^۱

۳- بازخوانی نادرستی که پژوهشگران متخصص از بسیاری از متون سومری ارائه داده‌اند نیز یکی دیگر از انگیزه‌های بنده برای پرداختن به این تحقیق بود؛ به‌خصوص بعد از فراهم‌شدن بازخوانی جدیدی از متون سومری ناشناخته در عرصه علمی؛ با توجه به این نکته که فهم نادرست این متون نه تنها به معنای بی‌انصافی درباره سومریان و کم‌ارزش کردن حقیقت متون آن‌ها بوده، بلکه به معنی کم‌ارزش کردن خود حقیقت، در زمان آشکارشدن [این حقایق] برای مردم، و در نتیجه محروم‌ماندن مردم از دانستن این حقایق و آراسته‌نشدن به مضامین متعالی آن‌ها بوده است.

علاوه بر این- که البته اهمیت بیشتری دارد- توجه‌نکردن به شخصیت‌های بزرگی که بشریت در رسیدن به تکامل خود، و حتی رسیدن به همه خیرات و خوبی‌های خود، در این جایگاهی که به‌واقع شایسته آن‌هاست، مدیونشان است؛ به‌خصوص همان‌طور که در بخش‌های بعدی این تحقیق خواهیم دید- شخصیت‌هایی که سومریان نام آن‌ها را در متون خود زنده نگه می‌داشتند، در حالی که زمانشان هنوز فرا نرسیده بود.

۱. ک. ماتیوف و ا. سازونوف، تمدن باستانی بین‌النهرین، ص ۹۲، ترجمه دکتر حنا آدم.

از این رو، جهت رعایت جانب انصاف برای این بزرگواران، و بخشش جاودانه انسانی آن‌ها، و به جهت پرداختن به حقیقت پنهان شده، تحقیق در خصوص سومر و متون کشف شده‌اش را در الواح گلین در خاک سرزمین بین‌النهرین برگزیدم؛ بعد از آنکه خداوند با فضل خودش فرصت مناسب را فراهم فرمود.

پژوهشی که در پیش‌روی شما قرار دارد همان‌طور که از عنوان آن مشخص است - به‌طور کلی، دو دیدگاه را با یکدیگر مقایسه می‌کند: دیدگاهی که پژوهشگران و متخصصان در پژوهش‌های سومری در برابر ما قرار می‌دهند؛ که غالباً ملحدان در این دسته قرار می‌گیرند و چه بسا گاهی مردان دین نیز جلوه‌گر این دیدگاه هستند؛ و در طرف دیگر، دیدگاه دیگری است که فرزند جنوب عراق «سید احمد الحسن» سردمدارش است؛ دیدگاهی که فقط ایشان در ارائه فهمی نو از متون سومری در کتاب خود «توهم بی‌خدایی» ارائه کرده است.

طبیعتاً این پژوهش، به تمام افکار و مسائل وارد شده در متون سومری نپرداخته، بلکه همان‌طور که مشخص است - تحقیق و بررسی کامل، نیازمند پژوهشی وسیع است که یک مؤسسه علمی تخصصی باید به آن اقدام کند؛ ولی از آنجا که «هرچیزی که به تمامی درک نشود، رها نمی‌شود» تا زمان برآورده شدن این آرزو، بنده تنها به این پژوهش برای مطرح کردن برخی از موضوعات مهم، با توجه به دیدگاه خودم، بسنده کردم؛ و با همه وجود، امید دارم این پژوهش، گامی باشد که در جهت گشودن دروازه پژوهش‌های علمی مفید و ارزشمند دیگر در این زمینه مهم معرفتی، سهمی داشته باشد.

این تحقیق به مجموعه‌ای از سؤالات پاسخ خواهد داد که برخی از آن‌ها در پژوهش‌های سومری، مهم و تفصیلی هستند؛ از جمله:

۱- راز جهش فرهنگی و تمدنی ناگهانی که سرزمین سومر در هزاران سال قبل از میلاد شاهدش بوده، چیست؟ و آیا انبیا نقشی در آن داشته‌اند؟ این انبیا چه کسانی بوده و چگونه

نقش آفرینی کرده‌اند؟

۲- آیا ممکن است جملهٔ نمادین «مردمان سیاه‌سر» که در متون سومری بسیار تکرار شده است، کلید حل معمایی باشد که در علم سومری‌شناسی با عنوان «معمای سومری» شناخته می‌شود؟

۳- نظر بزرگان دین (کسانی که به قرآن یا کتاب مقدس ایمان دارند) در خصوص فرهنگ سومری نقش شده روی لوح‌های گلین چیست؟ و چرا خدانا باوران اصرار دارند این فرهنگ را افسانه توصیف کنند؟

۴- آیا دیانت سومری، ریشه و خاستگاهی الهی دارد؟ و چرا آن‌ها خدایان متعدد بسیاری دارند؟ دین آن‌ها از نظر «عقیده، قانون‌گذاری و اخلاق» چه مشخصه‌ای دارد؟

۵- از نظر سیاسی، آیا سومری‌ها طبق آنچه دانشمندان سومرشناس به تصویر می‌کشند، حقیقتاً به دموکراسی اعتقاد داشته‌اند؟

۶- دُموزی (تموز) بخش بسیار بزرگی از متون سومری را به خود اختصاص داده است:

- چرا؟

- او چه خصوصیات و جایگاهی دارد؟

- آیا او یک شخصیت تاریخی است؟ یا شخصیتی افسانه‌ای؟ یا چیز دیگری؟

- چرا سومریان هزاران سال بر او این چنین نوحه‌سرایی می‌کرده‌اند؟

- اینانا (ایشتار) که دُموزی را تسلیم مرگ می‌کند، چه شخصیتی است؟

۷- «گیلگمش» نیز شخصیت دیگری است که قلب «سومر» را تسخیر کرد؛ به طوری که محبت و عشق وی سراسر وجودش را فرا گرفت، و سرگردانی و تحیر نسبت به وی از هزاران سال پیش تا به همین امروز، به تمامی جهان تسری یافته است:

- آیا او یک شخصیت تاریخی بوده است؟ یا شخصیتی حماسه‌ای اسطوره‌ای؟ یا تصور
سومی وجود دارد؟

- او چه خصوصیات و جایگاهی دارد؟

- چگونه می‌توانیم مضامین حماسه او را درک کنیم؟ آیا صرفاً ادبی بوده است؟ یا دینی؟

- آیا آن‌گونه که پژوهشگران می‌فهمند او حقیقتاً به زبردستان خود ستم می‌کرده است؟

- آیا در سفرهای خود به دنبال شهرت و شکوه بوده است؟

- آیا واقعاً در آخرین سفر خود، به دنبال جاودانگی بدنی و مادی بوده است؟ یا سفر او در

طلب نوع دیگری از جاودانگی بوده است؟

پاسخ این پرسش‌ها و نیز پرسش‌های دیگر را خواننده در این پژوهش خواهد یافت.

لازم به ذکر است گاهی بنده «متن بابلی با همان تفکر سومری» را به‌عنوان گواه
آورده‌ام؛ به این دلیل که در رساندن مقصود، صراحت و وضوح بیشتری داشته است؛ و ما
می‌دانیم آنچه بابلی‌ها دارند اصل و ریشه‌ای سومری داشته است.

امیدوارم این پژوهش همان‌طور که از نامش پیداست- گوشه‌ای از اسرار سومر را هویدا
کند، و تا جایی که در توان داشته‌ام [در این امر] موفق بوده باشم و در خصوص حقیقت و
جویندگانش انصاف به خرج داده باشم، و حق هیچ‌کسی را ضایع نکرده باشم. همواره
آرزومند خیر و خوبی برای همه هستم؛ و توفیقی نداشته‌ام مگر از جانب خدا.

علاء سالم

۱۳۹۹/۹/۲۷

نجف اشرف

(۱)

سومر، فرهنگ و تمدن

۱-۱- سومر در مواجهه‌های جدید

تا قبل از تقریباً یک قرن و نیم پیش، هیچ‌کس چیزی از وجود سومری‌ها و تمدنشان نمی‌دانست. حتی دانشمندان و پژوهشگران باستان‌شناس در ابتدای کاوش‌های خود در سرزمین بین‌النهرین فقط به دنبال آثار آشوری‌ها و بابلی‌ها بودند و در ذهن هیچ‌کدام از آن‌ها ایده پژوهش در خصوص سومری‌ها خطور نکرده بود؛ تا آنجا که طبق گفته «ساموئل کریمر» (Samuel Kramer) حتی خود اسم «سومر» در طول بیش از دو هزار سال گذشته، از یاد و خاطره انسان، محو شده بود.^۱

۱-۱-۱- چگونه سومر پنهان شده زیر خاک پیدا شد؟

به نظر دکتر «طه باقر» کاوش در خصوص تمدن بین‌النهرین تا پیش از نیمه قرن نوزدهم شروع نشده بود و در خصوص کشف آثار سومری‌ها در جنوب عراق، پیش از

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۲، ترجمه طه باقر.

ساموئل نوآه (نوح) کریمر (Samuel Noah Kramer) (۱۸۹۷-۱۹۹۰م) دانشمند باستان‌شناس آمریکایی، و متخصص جهانی معروف تحقیقات سومری.

دستیابی به آثار آن‌ها، داستان، مراحل بسیاری را پشت‌سر گذاشته بود.^۱ نخستین این مراحل، خبرهایی بود که از طریق مسافران و گردشگران به مغرب می‌رسید. سپس کنسولگری‌های دولت‌های خارجی در شهر موصل، حفاری‌هایی غیرحرفه‌ای را توسعه دادند؛ در حالی که توجه در آن زمان روی استخراج مجسمه‌ها و الواح بزرگ و انتقال آن‌ها به موزه‌های اروپا متمرکز شده بود. این مرحله از حفاری‌ها شاهد رقابتی سخت برای ویران کردن آثار باستانی عراق در موصل بود و سپس به جنوب عراق و به‌خصوص تپه‌های باستانی مشهور به نام «تلو» در مرکز حکومت «لاگاش» سومری کشیده شد؛ جایی که نخستین نمونه‌ها از نوشته‌ها و هنرهای سومری را در برابر پژوهشگران قرار داد.

در سال ۱۸۷۷م. دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا روی خط تحقیق و پژوهش قرار گرفت و هیئت تحقیقاتی خود را به شهر مشهور «نفر» فرستاد و هزاران لوح گلی مهم را - که در بینشان الواحی تدوین‌شده در خصوص ادبیات سومر نیز بود- استخراج کرد.

با شروع قرن بیستم مرحله حفاری‌های علمی باستانی آغاز شد. در این مرحله، مأموریت‌های باستان‌شناسی فقط به استخراج آثار باستانی و مجسمه‌ها خلاصه نمی‌شد؛ بلکه کار، طبق الگوی دقیق علمی انجام می‌شد. هیئت اعزامی در این مرحله متشکل بود از گروه علمی پیشرفته‌ای که مهندس معماری، نقاش، تصویرگر، ثبت‌کننده آثار باستانی، خواننده متون باستانی، زمین‌شناس و انسان‌شناس به‌همراه سرپرست متخصص هیئت اعزامی را شامل می‌شد.

اما اینکه چگونه چینش دوره‌های تاریخی و تمدنی در سومر، در پی یکدیگر به انجام رسید، و چگونه زمان هرکدام مشخص شد، این کاری است که به‌طور معمول با تکیه بر زنجیره طبقات آثار باستانی و کمک‌گرفتن از داده‌های برخی علوم طبیعی مثل تعیین سن بقایای زمین‌شناسی و به‌کارگرفتن عناصر شیمیایی پرتوزا انجام می‌شود؛ به‌علاوه پادشاهان

۱. مراجعه کنید به: طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستانی، ص ۱۲۳ و بعد از آن.

دکتر طه باقر (۱۹۸۴-۱۹۱۲م) دانشمند باستان‌شناس و تاریخ‌دان مشهور عراقی که آثار علمی بسیاری دارد.

و سلسله‌های حاکمان ثبت‌شده در عراق باستان که در میان الواح سفالی کشف شد نیز به این کار کمک کرد. این به اختصار بود و هرکس خواهان اطلاع از شرح و بسط بیشتر این روش‌هاست می‌تواند به بحث‌های تخصصی مراجعه کند.^۱

۱-۱-۲- رمزگشایی نمادهای خط میخی سومری

طبق گفتهٔ دکتر طه باقر^۲ نخستین جست‌وجوگران، نمونه‌هایی از نوشته‌های میخی را به اروپا منتقل کردند. دانشمندان در ابتدا در خصوص این آثار متحیر بودند و گمان می‌کردند آن‌ها نوعی ساخته‌های تزئینی باشند، و وقتی بررسی علامت‌های این نوشته‌ها - که شبیه میخ یا گوه‌های نوک‌تیزی بودند - به پایان رسید، این خط، «خط میخی: Cuneiform» نامیده شد. در مراحل نخستین بیشتر به مجموعه‌ای از متونی پرداخته شد که «کارستن نیبور»^۳ در سال ۱۷۶۵م. نسخه‌برداری کرده و در «پرسپولیس» کشف شده بود و وی گمان می‌کرد از نوشته‌های پارسیان هخامنشی باشند که آثار خود را علاوه بر زبان‌های بابلی و ایلامی، به زبان فارسی نیز می‌نوشتند.

از یک‌سو، زبان‌شناسان اروپایی اسرار زبان فارسی باستان را می‌شناختند و بعد از تلاش و کوششی که به خرج دادند توانستند نمادهای خط میخی ایلامی و بابلی را با مطابقت دادن با خط میخی فارسی، رمزگشایی کنند. از سوی دیگر برای پژوهشگران اروپایی مشخص شد یکی از خطوط، همان نقشی بود که روی لوح‌های سفالی منتقل شده از شهرهای عراق باستان، نقش بسته بود و به این ترتیب دروازه‌ای به روی شناخت زبان بابلی با خط میخی بابلی گشوده شد؛ ولی هنوز به‌طور کلی، در خصوص درستی رمزگشایی نمادهای خط

۱. برای مثال مراجعه کنید به: طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستان، ص ۱۵۱ تا ۱۶۲.

۲. طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستان، ص ۱۳۷ تا ۱۴۴.

۳. کارستن نیبور (Carsten Niebuhr)، (۱۷۳۳ تا ۱۸۱۵م)، محقق دانمارکی در زمینهٔ ریاضیات، نقشه‌برداری و ترسیم‌ها.

میخی تردیدهایی در تفکر اروپایی وجود داشت. «انجمن سلطنتی آسیای بریتانیا»^۱ در لندن آزمونی را روی چهار تن از پژوهشگران برجسته انجام داد؛ به آن‌ها یک «متن میخی یکسان» داد و از هر کدام از آن‌ها خواست آن را به طور جداگانه ترجمه کنند. نتایج یکسانی به دست آمد.

اما شناخت زبان سومری و رمزگشایی آن، دیرتر از شناخت زبان بابلی رخ داده است؛ زیرا پژوهشگران در طول بازخوانی متون، واژگان عجیبی پیدا کردند و تلاش بسیار برای شناختشان به خرج دادند. اینکه این متون با خط میخی تدوین شده بود نیز به آن‌ها در این خصوص کمک می‌کرد. علاوه بر این، در شهرهای عراق باستان، الواحی به خط میخی پیدا کردند که به‌عنوان دایرةالمعارف‌هایی برای شرح واژگان زبان سومری و برگرداندن آوایشان به زبان بابلی که آن‌ها را می‌شناختند و بر آن‌ها احاطه داشتند به حساب می‌آمد؛ به این ترتیب آرام‌آرام توانستند نمادهای زبان سومری را با خط میخی رمزگشایی کنند. نخستین کسی که این زبان را به نام تاریخی‌اش یعنی «زبان سومری» نامید «جولیوس آلبرت»^۲ در سال ۱۸۶۹م بود. او وقتی متوجه شد در میان القاب پادشاهان عراق باستان، لقب مشهور «پادشاه سرزمین سومر و سرزمین اکد» وجود داشته است، نتیجه گرفت آن زبان دوم (غیر آشوری) ناشناخته، زبان سومری بوده است و کسانی که با آن زبان سخن

۱. انجمن سلطنتی آسیای بریتانیای کبیر و ایرلند (Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland) که بیشتر به شکل انجمن سلطنتی آسیای (RAS) شناخته می‌شود، بنا بر اساسنامه‌اش که مورخ ۱۱ اوت ۱۸۲۴ است، به‌منظور «پژوهش در موضوعات مرتبط و تشویق به [شناخت] علم، ادب، و هنر آسیا» تشکیل شد. این انجمن از همان آغاز با سخنرانی، ژورنال علمی و دیگر نشریاتش، مانند بستری برای مطالعه فرهنگ و دانش آسیا تا بالاترین رده‌ها عمل کرده است. این انجمن، تخصصی‌ترین بدنه‌ای است که در کشور پادشاهی متحد بریتانیا به مطالعات آسیا می‌پردازد. اعضای انجمن به‌طور دوره‌ای انتخاب می‌شوند. این افراد از برجسته‌ترین متخصصان مطالعات آسیا هستند که پژوهش‌های قابل توجهی در این باره انجام داده‌اند. (مترجم، منبع، ویکی‌پدیا فارسی)

۲. جولیوس آلبرت (Julius Albert)، (۱۸۲۵ تا ۱۹۰۵م) محقق زبان‌شناس فرانسوی و متخصص دوره‌های آشوری بزرگ.

می‌گفتند، سومری‌ها بوده‌اند.

۲-۱- تمدن سومر

دکتر «کریمر» تمدن سومر را چنین توصیف کرده است:

«تمدنی از دیرین‌ترین تمدن‌های انسانی است که ابداعات و نوآوری‌های بسیاری در هر دو جنبه معنوی و فرهنگی داشته است. در این تمدن، به تمامی جنبه‌های اساسی تلاش‌های انسان پرداخته شده است: حکومت و سیاست، تربیت و ادبیات، فلسفه و اخلاق، قانون و عدالت، و حتی کشاورزی و پزشکی.»^۱

معیارهای اخلاقی مثل عدالت و ایثار از مهم‌ترین مظاهر تمدن در سومر بودند؛ زیرا این معیارها، انسان متمدن را از رفتار حیوانی - که پیش از تمدن شایع بود - متمایز می‌کرد؛ اما در سطح رفتار اجتماعی هم سومریان دارای نظم بوده‌اند:

«مثل برپایی دولت و حکومت، سازمان‌دهی کشاورزی، تنظیم تقویم کشاورزی، سازمان‌دهی طب، تعیین دارونامه، مشاغل اداری از قبیل تعیین شهردار، افسر، سفیر، مدیر دیوان و ...»^۲

در سومر، اولین شهرهایی که انسانیت به خود دیده است ساخته شد. در این شهرها، عبادتگاه و معابد یا زیگورات‌ها بنا شد، و تشکیلات پیچیده‌ای برای آبیاری متشکل از قنات‌ها، سدها، آب‌بندها و استخرهای آب پدید آمد.^۳

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۵.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۳۸.

۳. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۳۷.

همچنین به نظر دکتر کریمر:

«سومری‌ها تمام عناصر اولیه‌ای را اختراع کردند که تمدن بشری مکتوب بر اساس آن برپا شده بود و علاوه بر جنبه نوشتار سومری - که اولین نوشتار در تاریخ بشریت است - سومری‌ها اختراعات و اکتشافات مهم‌تری نیز مثل چرخ و گاواهن کشاورزی را ارائه دادند، نظام دهدهی را پدید آوردند، همچنین محیط دایره را به ۳۶۰ درجه و سال را به ۳۶۵ روز تقسیم کردند، پایه‌های ریاضیات و اصول هندسه را وضع کردند، افلاک و کهکشان‌ها و ستارگان را رصد کردند، معبدها را ساختند، نظام حکومت و اداری را تأسیس کردند، و چهارچوبی برای قوانین دینی و دنیوی را در قالب قانون اساسی و تنظیم امور زندگی وضع کردند.»^۱

طبق نظر باستان‌شناسان تقریباً در نیمه هزاره چهارم قبل از میلاد یا اندکی بعد از آن، یعنی قبل از عبور از هزاره پنجم، سومری‌ها توانستند روی «لوح‌های سفالی» بنویسند؛ و اگر فقط همین نکته تنها دستاورد آن‌ها بود حقیقتاً می‌شد آن را دستاورد تمدنی بزرگ برای سومری‌ها به حساب آورد.

«و از بارزترین اختراعاتی که انسان را به مرحله تمدن پیشرفته رساند، معدن‌کاری و حمل‌ونقل سریع و توسعه کشاورزی بود... و اختراعات مهمی مثل «نوشتن» که هیچ تمدنی بدون آن نمی‌تواند به وجود بیاید.»^۲

سومری‌ها توانستند ابزارهای متعددی را اختراع کنند که در تغییر روند تاریخ بشری سهیم بوده‌اند؛ چیزهایی مثل گاواهن کشاورزی، چرخ، کشتی‌های بادبانی، و دیگر اختراعات.^۳

در پایان هزاره سوم قبل از میلاد، پزشک سومری توانست گران‌بهاترین دستورالعمل

۱. ساموئل کریمر- ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۹، ترجمه: شاکر حاج مخلف، مقدمه مترجم.

۲. طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستانی، ص ۸۰.

۳. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۴۱۶.

درمانی خود را تدوین کند تا شاگردان و همکارانش از آن بهره ببرند:

«این سند سفالی که قدیمی‌ترین کتاب خلاصه در پزشکی است که برای انسان شناخته شده، بیش از چهارهزار سال بود که در خرابه‌های شهر «نفر» مدفون شده بود.»^۱

در شهر «نفر» لوحی سفالی دیگری نیز کشف شد که به ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد و شامل توصیه‌ها و راهنمایی‌هایی بود که یک کشاورز در خصوص اصول کشاورزی برای پسرش نوشته بود.^۲

سرزمین سومر به آموزش و مدارس نیز توجه داشت؛ آموزشگاه‌هایی که شاگردان همه‌روزه از طلوع تا غروب خورشید در آن‌ها حضور داشتند و سیستم آموزشی در این مدارس به چیزی شبیه به رویکرد علمی بر اساس پژوهش و ادبیات مبتنی بر ابداع و تولیدات ادبی تقسیم می‌شد.^۳

سومر به این ترتیب وضع قوانین و وجود محاکم قضایی را به خود دید که معمولاً از هیئت‌های قضایی متشکل از «سه یا چهار قاضی» تشکیل می‌شد تا در خصوص یک قضیه، تصمیم‌گیری کنند. جریان محاکمه، سیر مشخصی داشت که از اقامه دعوی شروع، و در ادامه، مراحل اجرایی خاصی را شامل می‌شد؛ مثل ارائه دلایل و شهود و دیگر جزئیات.^۴

در خصوص تولیدات کشاورزی و حرفه‌هایی که در میان سومری‌ها شایع بود؛ از جمله:

«آموزگاری، طبابت، نویسندگی، معماری، کوره‌پزی، قصابی، آشپزی، سفالگری، سنگ‌تراشی و سنگ‌بری، نجاری، ترازوسازی، قایق‌سازی، خیاطی،

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۲۹.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۳۹.

۳. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۴۸.

۴. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۱۵ و بعد از آن.

ساخت و نیز کار با ابزار پیچیده مهندسی از قبیل خطاکش‌های مرتبط با رصد ستارگان، استخراج معادن مانند برنز، صنعت چرم، صنعت ساخت قلم و چکش و پتک و میخ و سنجاق و حلقه و کلنگ و تبر و سرنیزه و شمشیر و سپر و چسب و کیف و ارابه‌های جنگی و کفش، صنعت ساخت چرخ، صنعت ساخت ابزار آبیاری و ساخت کانال‌های آب‌رسانی، صنعت ساخت قیر و سنگ‌فرش کردن خیابان‌ها. خیابان مخصوص تجمعات در شهر باستانی بابل، که هزاران سال پیش با قیر سومری سنگ‌فرش شده است و تاریخ آن به قبل از میلاد بازمی‌گردد، تا امروز نیز بر جای مانده است.»^۱

از سوی دیگر به نظر دکتر کریمر اکثر سومری‌ها:

«از کشاورزان، دامداران، دریانوردان، ماهیگیران، تاجران، نویسندگان، پزشکان، مهندسین، بناها، نجارها، آهنگرها، رنگرزا، کوزه‌گران و... بوده‌اند؛ و فعال‌ترین صاحبان حرفه‌ها و سازندگان، مصنوعات دستی خود را در بازار شهر «حر» می‌فروختند و بهای آن را یا به‌صورت پایاپای یا نقدی دریافت می‌کردند، و این پول معمولاً به‌صورت حلقه یا نگینی از جنس نقره با وزنی استاندارد بود. تاجران به تجارت‌های پُر رونقی از شهری با شهری دیگر، و با دولت‌های مجاور از طریق زمین یا دریا اقدام می‌کردند.»^۲

سومری‌ها همچنین همان‌طور که بعداً روشن خواهد شد نظام کامل دینی در سطح عقاید و تشریح داشتند، و در خصوص جنبه معنوی و اخلاقی:

«اسناد روشن کرده است که سومری‌ها، خوبی، صداقت، قانون، نظام، عدالت، آزادی، حکمت، شناخت و معرفت، و اخلاص را گرمی می‌داشتند و ارج می‌نهادند؛ و به‌طور خلاصه تمامی فضایل و سجایایی را که انسان به آن‌ها تمایل دارد بیش از هر چیز

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۴۳.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۰۱.

دیگری قدر می‌دانستند.»^۱

پرسش مهم دیگری که با قوت و تأکید رخ می‌نمایاند: راز تمامی این نتایج فرهنگی و تمدنی شگفت‌آور به‌صورتی که دیدیم- که هزاران سال پیش به‌صورت ناگهانی در سرزمین سومر رخ داد، چه بود؟

۱-۳-۱- راز جهش فرهنگی در سومر

بالآخره علم، موضوع نخستین تمدن انسانی را به سرانجام رساند. «سومر» از نظر دانشمندان، در حال حاضر، مهد نخستین تمدن بوده، و پیش از سومری‌ها هیچ تمدن و مدنی وجود نداشته است. با سومری‌ها تاریخ به نقطه عطفی رسید تا به این ترتیب زمین صورت دیگری از انسان را شاهد باشد که قبل از آن سابقه نداشت.

«قبل از سومری‌ها، قوانین و بنیان‌های تمدن وجود نداشت، مگر در قالب برخی از اشکال ابتدایی‌اش، آن هم به‌صورتی که تبلور چندانی نداشت یا به حد به بارآوردن دستاورد نوعی تأثیرگذاری نرسیده بود.»^۲

در نتیجه این جهش فرهنگی، باید به‌گونه‌ای تفسیر شود که این ظهور ناگهانی بدون سابقه قبلی را در سرزمین بین‌النهرین توجیه کند.

۱-۳-۱- تفسیرهایی برای جهش فرهنگی سومری

برای تفسیر جهش فرهنگی در سرزمین سومر، دو تلاش توجیهی دیده می‌شود که توسط برخی از دانشمندان مطرح شده است:

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۳۸۰.

۲. خزلعل ماجدی، متون سومر، ص ۱۱.

توجه اول:

تلاش برخی از خداناباوران (یا بیشتر خداناباوران) برای بازگرداندن این جهش فرهنگی به عوامل طبیعی و تجربیات انباشته شده بشری که در ابتدا به صورت ابتدایی و عقب مانده شروع شد و سپس آرام آرام تکامل یافت.

این طرح را نمی توان پذیرفت، به چند دلیل:

۱- به نظر بیشتر پژوهشگران متخصص، آنچه سرزمین سومر به خود دید، جهشی ناگهانی و انقلابی بی سابقه بوده است؛ از جمله این پژوهشگران:

- دکتر طه باقر، که به روشنی می گوید:

«انقلاب بزرگی در آن زمان یعنی دوره نوسنگی^۱ - در زندگی انسان، با آشناسدن وی با کشاورزی و رام کردن حیوانات به وقوع پیوست... و واقعیت آن است که این حادثه مهم و نتایج رو به تکامل و پیشرفت آن در زندگی اجتماعی، راه را برای پیدایش تمدنی بالنده در دورانی که به دنبال عصر نوسنگی آمدند فراهم کرد.»^۲

روشن است چیزی که دکتر طه باقر به عنوان «انقلاب مهم» نامیده است در پی یک تکامل تدریجی حاصل نشده است. تکامل، در مراحل بعد از آن، در حرکت به سوی رسیدن به سطح بالنده ای از تمدن حاصل شده است.

- دو پژوهشگر روسی به نام های «کنستانتین ماتیوف»^۳ و همکارش «سازونوف»

۱. دوران نوسنگی یا عصر حجر متأخر یا نخستین انقلاب کشاورزی دوره ای از عصر سنگ است که با انقلاب نوسنگی آغاز و به دو دوره تقسیم می شود: ۱. نوسنگی پیش از سفال؛ ۲. نوسنگی با سفال. (مترجم، منبع، ویکی پدیا فارسی)

۲. طه باقر، مقدمه ای بر تاریخ تمدن های باستان، ص ۴۸.

۳. کنستانتین پتروویچ ماتویف (Konstantin Matveev) (۱۹۳۴ تا ۲۰۰۸ م)، کارشناس روسی در پژوهش های شرقی و آشوری.

به‌صراحت بیان داشتند:

«کشفیات باستان‌شناسی در خصوص وجود یک جهش فرهنگی ناگهانی در نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم قبل از میلاد صحبت می‌کنند. این کشفیات را دانشمندان به «رسیدن یک قوم به سطحی پویا از تکامل» تفسیر می‌کنند که انتظار می‌رود این قوم، سومری‌ها بوده باشند. نخستین نشانه‌ها از وجود آن‌ها در حفاری‌های صورت‌گرفته در دورترین شهرهای جنوبی که شهر «اریدو» بوده، به دست آمد؛ و از اینجا بود که فرهنگ سومری در جهت عکس جریان فرات و دجله رو به انتشار نهاد، و نشانه‌ها و علامت‌های خود را در سطح وسیعی میان این دو رود برای مدت تقریباً سه هزار سال بر جای گذاشت.»^۱

۲- در سطح زمین‌شناسی و باستان‌شناسی چیزی وجود ندارد که به وجود پیشرفت و تکامل مرحله‌به‌مرحله‌ای اشاره کند؛ تکاملی که انسان قبل از تمدن سومری از آن گذر کرده باشد، به‌طوری که تراکمی از دانش و معارف و میراثی را برای سومری‌ها تشکیل داده باشد و سومری‌ها تمدن خود را بر آن بنا کرده باشند؛ به‌خصوص اینکه برای ایجاد دستاوردهایی مثل دستاوردهای سومر - اگر بخواهیم آن‌ها را در حیطة تکامل بشری دسته‌بندی کنیم - دست‌کم به ده‌ها هزار سال وقت نیاز است؛ و این به‌معنای ضرورت وجود داده‌ها و اطلاعات باستان‌شناسی و زمین‌شناسی به‌شکل روشن و در مقیاس وسیع خواهد بود؛ در حالی که هیچ نشانی از وجود چنین داده‌هایی روی زمین وجود ندارد.

۳- برخی از دستاوردهای سومری‌ها را نمی‌توان نه‌بابتاً در ضمن سنت تکامل بشری گنجانند؛ مثل برخی معارف الهی، ارزش‌ها، عالی‌ترین آرمان‌های اخلاقی که ژن‌های خودخواه و طبیعت‌غریزی انسان آن‌ها را برنمی‌تابند؛ آرمان‌های متعالی مثل ایثار، عدالت و ایثارگری بدون چشمداشت؛ نکته‌ای که ورود مؤلفه‌ای جدید در زندگی انسان سومری را تأکید می‌کند.

۴- برخلاف آنچه خدانا‌باوران فرض می‌گیرند طبق مطالبی که در متون سومری وارد

۱. ک. ماثویف و ا. سازونوف (Sanozov)، تمدن پیشرفته میان دو رود، ص ۵۴.

شده، خودِ سومری‌ها به‌صراحت بیان کرده‌اند فرهنگ و تمدن خود را از پیشینیانشان به ارث برده‌اند و تمدنشان، ابتدا به ساکن ایجاد نشده است (برخلاف آنچه طرفداران دیدگاه تکامل‌گرا می‌اند برای تمدن سومری به تصویر بکشند) و آن‌ها حتی تمدن پیشینیان خود را بسیار پیشرفته‌تر و متعالی‌تر می‌دانستند.

«اگر پیشرفت جهش‌وار فرهنگ و تمدن سومریان و تکامل‌یافتن آن‌ها از فرهنگ عقب‌مانده، صرفاً فرضیاتی بدون دلیل و مدرک تلقی می‌شود، شایسته است کسی که مدعی پژوهش علمی است اطلاعاتی را که از خودِ سومریان به دست آمده، بپذیرد؛ اینکه سومریان تمدن و فرهنگشان را از فرهنگ و تمدنی پیشرفته و والا که قبل از آن‌ها بوده است به ارث برده‌اند. تمدن و فرهنگ نیاکان سومریان از خودِ سومری‌ها عقب‌مانده‌تر نبوده است. آری، ممکن است فرهنگ این نیاکان برخلاف سومریان به دلیل کمی تعداد آن‌ها، به‌ویژه در دوران طفولیت تمدن بشری و نیز به دلیل عوامل فراوان دیگری از قبیل طوفان، شرایط طبیعی و نیز فراهم‌نبودن امکانات مادی، با خط خودشان به ما نرسیده باشد؛ اما سومریان از این امکانات برخوردار بودند و توانستند با همان امکانات، تمدن و فرهنگشان را به خط خویش منتقل سازند. این در حالی است که سومریان در بسیاری از موارد فقط به نقل فرهنگ و تمدن پیشینیان خود بسنده کرده‌اند. مثلاً آن‌ها در حماسه گیلگمش به داستان طوفان و حضرت نوح (علیه السلام) پرداخته‌اند؛ همچنین بعضاً فرهنگ نیاکان خود را ستوده‌اند که ما شاهد این موضوع در حماسه انمرکار و سرزمین ارته هستیم.»^۱

دکتر کریم‌توصیف سومری‌ها از دوران پیشینیان خود را نقل، و آن دوران را با صفت «طلایی» ستایش کرده است:

«در ادبیات سومری نخستین تصور انسان را از دوران طلایی شاهد هستیم که در

یک لوح گلی تدوین شده است...

و در زمان‌های بسیار دور سرزمین‌های «شوبر» و «همازی» وجود داشتند، و سرزمین سومر، که زبان‌های زیادی داشت؛ سرزمینی بزرگ با قوانین مقدس مخصوص امارت،

و سرزمین «اوری»؛ سرزمینی که هر آنچه شایسته بود در خود داشت، و سرزمین «مارتو» که ایمن و مطمئن بود، و همه هستی و مردمان در یکدلی و الفت بودند؛ به طوری که همگی با یک زبان «انلیل» را ستایش می‌کردند...»^۱

کریمر تنها کسی نیست که اعتقاد سومری‌ها را مبنی بر اینکه آنان وارثان دوره طلایی و تمدنی پیشرفته بوده‌اند نقل می‌کند؛ بلکه پژوهشگران دیگری هم هستند که چنین نکته‌ای را نقل، و اضافه کرده‌اند. آن‌ها اعتقاد داشتند خاستگاه تمدنشان، آسمانی و الهی بوده است:

«و به این ترتیب -طبق گفته بابلی‌ها- انسان، نه با جست‌وجو و نه با حفاری و نه با تجربه‌ها و تلاش‌های مختلف و نه با تعامل، به چیزی که وی را از گونه حیوانی متمایز کند -مثل شخم‌زدن مزارع و ساخت‌وساز شهرها- دست نیافت؛ بلکه علم، به صورت دفعی و ناگهانی از طرف خدایان به سوی آن‌ها آمد.»^۲

اصرار نظریه‌پردازان الحاد بر اینکه تمدن سومر، محصولی تکاملی از فرهنگی ابتدایی و متفاوت و زمینی بود که پیش از آن وجود داشته است، چیزی جز عناد و مخالفت صریح از سوی آن‌ها در برابر حقایق علمی ثابت‌شده، نیست؛ در حالی که متن نوشته‌های سومری‌ها به خط خودشان به ما رسیده است:

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۲. شارل ویرلو، اسطوره‌های بابل و کنعان، ص ۲۲ و ۲۳، ترجمه به عربی، ماجد خیربک.

«در نوشته‌هایی که به خط خودشان نوشته‌اند و به ما رسیده، اشاره شده است که آن‌ها تمدن، فرهنگ و علومشان را از پیشینیان خود به ارث برده‌اند. نظر آن‌ها دربارهٔ پیشینیان خودشان این‌گونه است که از اخلاق و علم فزون‌تری برخوردار بوده‌اند. مهم‌تر از همه، آن‌ها داستان کاملی پیش روی ما می‌گذارند و مجالی برای گمانه‌زنی ملحدان بر جای نمی‌گذارند؛ چراکه توضیح می‌دهند منشأ و مبدأ این علوم و تمدن و فرهنگ، صبغهٔ آسمانی و الهی دارد. چگونه ملحدان از انسان عاقلی که عقلش را پاس می‌دارد، می‌خواهند چشم بر این حقایق علمی ببندد و در پی سراب آن‌ها بیفتد؛ حال آنکه این پندار و خیال، نه تنها آنان را به هیچ واقعیت علمی راهنمایی نمی‌کند، بلکه صرفاً توهمات است که بر پایهٔ هوا و هوس و نیز پشت‌پازدن به واقعیت‌های علمی باستانی و لجاجت‌آمیزی با این حقایق ثابت‌شده که هیچ شک و تردیدی در آن‌ها راه ندارد، بنا شده است. این دلایل همان نسخه‌های خطی هستند که به دست نیاکان ما در بلاد سومر و اکد که مهد بشر و تمدن بشری هست، نوشته شده‌اند...»^۱

بنابراین نمی‌توان تمدن سومری را تکامل‌یافته از تمدن و فرهنگ ابتدایی پیش از خودش به شمار آورد، و گمانه‌زنی‌هایی که در این خصوص گفته می‌شود صرفاً فرضیه‌هایی هستند که از نظر علمی ثابت نشده‌اند.

توجیه دوم:

برخی پژوهشگران به این دیدگاه متمایل شده‌اند که سومری‌ها محصول عملیات تلقیح موجودات فضایی که به زمین فرود آمدند، با هوموارکتوس (Homo Erectus) بوده‌اند که نتیجهٔ آن، تولد انسان خردمند، (هوموساپینس: Homo Sapiens) بود که توانست نخستین تمدن انسانی را در سرزمین سومر پایه‌ریزی کند. عامل جهش تمدنی سومری‌ها با توجه به

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۴۶.

این روایت- داده‌هایی بوده است که از سوی این مخلوقات فضایی به آن‌ها رسیده بود!

ولی این فرضیه‌ای که پژوهشگر «زکریا سیچین»^۱ در کتاب خود «سیاره دوازدهم» (The ۱۲th Planet) در سال ۱۹۷۶م. منتشر کرد بر اساس داده‌ها و شواهدی برخاسته از مستندات غیرعلمی بود و نیز نمی‌تواند به نقد علمی که به آن وارد شده پاسخ بدهد؛ علاوه بر اینکه با حقایق علمی صریح، مثل داده‌های زیست‌شناسی تکاملی، منافات دارد.^۲

به این ترتیب، این سؤال همچنان باقی می‌ماند: چگونه جهش فرهنگی و تمدنی برای سومری‌ها به شکل دفعی و ناگهانی رخ داد؟ چگونه سومری‌ها که از نظر علمی به گونه «انسان عاقل» یا هوموساپینس منتسب هستند، توانستند به این سطح از تفکر متعالی دینی، اخلاقی، علمی، سیاسی، صنعتی، کشاورزی و... دست یابند؟!

«بنابراین سومریان (اکدیان) قومی هستند که تمدن آن‌ها که فرهنگی بسیار عالی و ممتاز است، به‌طور ناگهانی و بدون مقدمه پدیدار شده است. این جهش آشکار تمدن و فرهنگ سومری‌ها، شاهی روشن بر وارد شدن عنصر جدیدی در معادله است که باعث شد این موجود یعنی انسان از تعامل خودپرستانه و حیوانی ظالمانه، صرف‌نظر از برپایی تمدن مادی، به سمت تعامل اخلاقی، ایثارگری و انسانی متمایل شود.»^۳

۱-۳-۲- حقایق علمی و دینی، علت جهش فرهنگی را مشخص می‌کند

علت منطقی که هم واقعیت‌های علمی و هم حقایق دینی برای تفسیر جهش فرهنگی حاصل شده در جنوب عراق در هزاران سال پیش تأیید می‌کنند، ورود «دین» و علمی است

۱. زکریا سیچین (Zacharia Sitchin) (۱۹۲۰ تا ۲۰۱۰م) نویسنده آمریکایی روسی‌الاصل.

۲. مراجعه کنید به احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۳. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۳۴.

که انبیای الهی در میان اقوام خود بر یک مسیر مشخص منتشر کردند؛ علمی که با آدم علیه السلام شروع شد و پس از وی توسط فرزندان صالح ایشان که خداوند برای آن اقوام مبعوث فرمود گسترش یافت تا به نوح علیه السلام رسید که یاد ایشان در الواح و نوشته‌های سفالین بسیار آمده است؛ زیرا آن حضرت، پدر دوم بشریت بعد از طوفان بود؛ یعنی همان کسی که پس از وی، سومری‌های نخستین، در منطقه جنوب عراق سُکنا گزیدند.

«تنها تفسیر منطقی که در تأیید یافته‌های باستان‌شناسی نیز هست، وارد شدن «دین» در این معادله است. فقط تفسیر دینی می‌تواند این جهش تمدن را به‌گونه‌ای صحیح شرح دهد. وجود آثار باستانی مبنی بر اینکه دین یا حضرت آدم علیه السلام و پیامبران علیهم السلام این ارزش‌ها را آورده‌اند، نیز مؤید این نوع تفسیر است. وقتی نفس آدم علیه السلام به این جسم مادی که از لحاظ بیولوژیکی خودخواه است، متصل شد، به معادله وارد شد و این نفس پاک، ارزش‌های والای اخلاقی همچون ایثار را از طرف خداوند انتقال داد. سایر انسان‌ها نیز پذیرفتند و باور پیدا کردند که این واقعیت‌ها نتیجه دلایلی است که در خویشتن خویش احساس نموده‌اند. آنان به‌وسیله ایثار، جنگ با خودخواهی را آغاز کردند و این دستاورد پاک و مبارک به دست آمد؛ دستاوردی که حتی خدانا باوران نیز مدهوش زیبایی آن هستند و این ندا را که آن‌ها نیز مدعی‌اش هستند، سر دادند. برای ملحدان نیز سزاوار نیست که چیزی غیر از این بگویند؛ هرچند پیشگام آن و کسانی که آن را آورده‌اند، سخت‌ترین دشمنان ملحدان به شمار می‌روند؛ یعنی دین الهی.

اگر تاریخی را که در قالب الواح گلی و آثار باستانی از سومری‌ها به ما رسیده با متن دینی یکجا گرد هم آوریم، به این نتیجه می‌رسیم که سومریان یا ساکنان سرزمین بین‌النهرین در حقیقت وارثان تمدن و فرهنگ حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام (اوت ناپیشتیم) هستند؛ هرچند دورانی که آثار باستانی و الواح گلی آن‌ها

به ما رسیده، به اعماق تاریخ بازمی‌گردد.»^۱

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر سخن حق تعالی ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت) روایت شده است: «یعنی زمین‌ها، کوه‌ها، شکاف‌ها و دره‌ها؛ سپس به فرش زیر پای خود نگریست و فرمود: همین فرش نیز از چیزهایی بود که به او آموخت.»^۲

این‌ها برخی از متون سومری است که مظاهر تمدن را مثل تأسیس شهرها، بناها، کشاورزی، آبیاری، چوپانی و حکومت‌داری- به آسمان و خدایان مرتبط می‌کند:

۱- «بدون انلیل، آن کوه بزرگ،

شهرها استوار نشود، خانه‌ها هرگز برافراشته نشوند،

و هرگز نه آغلی بنا شود، و نه هیچ طویله‌ای ساخته شود...»^۳

۲- «به خاطر حفر قنات‌ها،

و پاک کردن مجاری آبیاری،

و آبیاری زمین‌های کشاورزی بزرگ،

با «شادوف»»^۴

و به کار بردن آب فراوان برای سیراب کردن

مزارع و شاخه‌های پر بار،

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۳۴.

۲. مراجعه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۷/۱۱، و آیه در سوره بقره، ۳۱.

۳. ادونیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب اول، ص ۷۵، ترمه به عربی و پانوشت: قاسم شواف.

۴. شادوف: وسیله‌ای برای انتقال آب که در آن از خاصیت اهرم استفاده می‌شد. ظرف آب که به سر چوبی بلند وصل است درون آب قرار می‌گیرد تا پر شود. سپس فرد آبیاری‌کننده چوب را از انتهای نزدیک به تکیه‌گاه می‌چرخاند و ظرف آب جابه‌جا می‌شود. (مترجم)

خدایان، ابزار در اختیار بشر قرار دادند

تبر، کج‌بیل، زنبیل، و گاوآهن

تا زمین را زنده کند،

و از آن زمان بود که انسان شروع کرد

جو بکارد تا رشد کند.»^۱

۳- «او "کَلا" است؛ کسی که آجرهای بیرون کشیده‌شده از قالبش را

به‌دقت مرتب می‌کند

"آنکی" این صنعت را به "کلا" سپرد

سپس بعد از آن، به محکم‌کردن ریسمان (بنا) پرداخت

و پایه‌های مستقیم را نقشه‌ریزی کرد

و در راستای لیبیک به ارادهٔ مجمع خدایان، نقشهٔ مسکن را رسم کرد

و خواست پاک‌سازی (اولیه) را روی آن انجام دهد؛

سپس امیر بزرگ، به حفر پی‌ها پرداخت

و دیوارهای آجری روی آن‌ها بنا کرد...

او "موشداما" آن بنای بزرگ بود، (بنا) آئلیل،

آنکی این حرفه را به او سپرد.»^۲

۴- «آنکی، همان خدایی که سرنوشت‌ها را تعیین می‌کند،

۱. ادونیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب سوم، ص ۴۶.

۲. ادونیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب سوم، ص ۱۸۰.

وارد مرحله اجرا می‌شود؛
او همه آب‌ها در همه مناطق را جمع کرد
و جاهای قابل سکونت را پراکنده ساخت!
آبی حیات‌بخش را با دو دست خود آورد؛
آبی که بذرهایی با باروری بهتر را نتیجه خواهد داد
با آن، دجله و فرات را آورد
و آن دو را وادار کرد تا آب‌ها را از هر سو بیاورند
قنات‌های با اهمیت کمتر را پاک کرد
و تا آنجا که او حتی مجاری آبیاری را حفر نمود!
آنکی بزرگوار، آغل‌ها و طویله‌ها را گسترش داد
در حالی که چوپانان و گاوداران به او کمک کردند
در سرزمین‌ها، شهرها و روستاها را بنیان نهاد
و باعث شد "سیاه‌سرها" در آن‌ها بسیار شوند (تولیدمثل کنند)
و به رعیت‌هایشان، پادشاهی عطا فرمود
و او را به‌عنوان امیری بر آن‌ها منصوب کرد
و او را همچون نوری گرداند که در هر جا
بی‌آنکه به خاموشی گراید نورافشانی می‌کند...»^۱
۵- «پس از آنکه سلطنت از آسمان نازل شد،

۱. ادونیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب دوم، ص ۴۶.

پس از آنکه تاج و تخت سلطنتی از آسمان به زمین فرود آمد،
 آیین‌های مذهبی و قوانین الهی را به سر حد کمال رساند،...
 پنج شهر در جاهای پاکیزه بنا کرد،...

بر شهرها نام گذاشت و آن‌ها را کانون عبادت و پرستش قرار داد.^۱

متن آخر تأکید می‌کند «قوانین الهی» (جنبه فرهنگی و معنوی تمدن سومر) و تأسیس شهرها (جنبه عمرانی تمدن سومر) تنها بعد از فرود آمدن پادشاهی از آسمان به زمین حاصل شد و پیش از آن، چیزی به نام شهرها، و فرهنگ و تمدن وجود نداشت.

شایان ذکر است «این پادشاهی آسمانی» (یعنی خلافت و جانشینی خداوند در زمینش) همانی است که در متون سومری‌ها به این صورت یاد شده که به مردانی معین که با نام مشخص شده‌اند مثل گیلگمش، دُموزی، و زیوسودرا- اعطا شده است.

«سومری‌ها هر فضیلتی را در صفات روحانی متعالی و فضایل اخلاقی که به صورت تدریجی و با مشقات فراوان طی چند قرن از تجربه‌های اجتماعی و تمدنی خود، توسعه داده بودند، با افتخار به خدایان منسوب می‌کردند؛ بنابراین این خدایان بودند که با این رویکرد، چنین مسیری را ترسیم کرده بودند و انسان جز پذیرفتن بی‌چون و چرای فرامین خدایان، تکلیف دیگری نداشت.»^۲

و در همان زمانی که سومری‌ها- طبق متون رسیده از خودشان- در خصوص سرمنشأ آسمانی و الهی تمدن خود و در خصوص پیشرفته بودن تمدن پیشینیان خود صحبت می‌کنند، متون آن‌ها از جهت دیگری تأکید می‌کند که از مدت‌های مدیدی قبل از اجدادشان، آن‌ها هیچ چیزی از آنچه را که داشتند و پیشینیانشان می‌شناختند نمی‌دانستند و نمی‌شناختند؛ نکته‌ای که بر جهش فرهنگی و تمدنی که به شکلی بسیار واضح، به سبب

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۵۴.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۶۴.

دخالت آسمانی رخ داده است تأکید می‌کند. متن زیر این نکته را روشن می‌کند:

«به این ترتیب موجودات آن دوران باستانی

نه چیزی از خوردن نان می‌دانستند

و نه چیزی از پوشاندن بدن‌های خود با لباس می‌دانستند

و به‌صورت کاملاً عریان، آمدوشد می‌کردند

همچون گوسفندان، از علف‌ها تغذیه می‌کردند

و جز از آب گودال‌ها نمی‌آشامیدند.»^۱

۱-۳-۳- عبارت نمادین «سیاه‌سرها» در متون سومری

آیا توصیف «سیاه‌سرها» می‌تواند اصل و ریشه سومری‌ها را آشکار کند و در نتیجه افق راه‌حل را در برابر مسئله‌ای که از نظر پژوهشگران متخصص، به «قضیه سومری‌ها» معروف است بگشاید؟ قضیه‌ای که از زمان کشف زبان سومری‌ها توسط این پژوهشگران و توانایی آن‌ها در رمزگشایی خط میخی سومری، مشغولیت ذهنی زیادی را برایشان ایجاد کرده است؟

«از آن زمان تا امروز همواره یک پرسش در خصوص این زبان و قومی که با آن سخن می‌گفتند وجود دارد: این سومری‌ها چه کسانی بودند؟ آیا یکی از اقوامی بودند که از ریشه‌های قدیمی منشعب، و از دوره‌های ماقبل تاریخ، در سرزمین بین‌النهرین ساکن شده بودند؟ یا آن‌ها در نتیجه یک مهاجرت، از خارج از آن منطقه، در دوره‌ای پس از آن عصرها آمده بودند؟ و اگر وضعیت چنین باشد از کجا آمده‌اند؟ یعنی خاستگاه آن‌ها کجا بوده و کی به عراق آمده‌اند؟

۱. ادوینیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب دوم، ص ۵۰.

پژوهشگران این نوع از پرسش‌گری‌ها را در خصوص تمدن سرزمین رافدین^۱ به نام «قضیه سومری» می‌شناسند؛ و قضیه‌ای است که درباره آن بحث و جدال‌های بدون راه‌حل بسیار بوده است؛ به‌خصوص راجع به مشخص کردن جایی که مهد و اصل سومری‌ها را نشان می‌دهد. به این ترتیب این قضیه‌ای است که ما اعتقاد داریم ممکن نیست در کوتاه‌مدت راه‌حلی داشته باشد.^۲

دکتر طه باقر تنها کسی نیست که به ناتوانی خود در پیدا کردن «راه‌حل» اعتراف می‌کند؛ بلکه دیدگاه رسمی پژوهشگران متخصص در علم سومری‌شناسی هم به این مسئله اعتراف دارد، و تمام گمانه‌زنی‌هایی که در عرصه علمی مطرح شده، مثل اینکه اصل سومری‌ها به هند یا قفقاز یا ایران یا دیگر مناطق بازمی‌گردد، صرفاً فرضیه‌ها و گمانه‌زنی‌هایی خالی از هرگونه گواه و دلیل بوده است.

از سوی دیگر هرکس متون سومری را بخواند می‌بیند توصیف سیاه‌سرها (کسانی که سرهای سیاه داشتند) بسیار در آن‌ها تکرار می‌شود و قطعاً این مسئله، نیازمند توضیح است؛ ولی این قضیه نیز معمای دیگری را برای باستان‌شناسان شکل داده است که از ارائه راه‌حل برایش ناتوان بوده‌اند.

سید احمد الحسن به‌نوبه خود توانسته است هر دو قضیه را به‌شکلی حل کند که هم متون دینی، هم متون سومری و هم داده‌های علمی را شامل می‌شود. ایشان در بیان داستان آفرینش مرسوم در بین سومری‌ها می‌گوید:

«آغاز ماجرا عبارت بود از پایان یافتن آفرینش انسان خردمند یا هوموساپینس که پوست تیره‌ای داشت و از آفریقا به سرزمین حاصلخیز آمده بود و بیانگر آغاز داستان آدم و جانشینی اوست؛ که این خود نمود خاستگاه سومریان است؛ بنابراین طبیعی

۱. در لغت، «رافدین» به دو رود گفته می‌شود که در نهایت به یکدیگر می‌رسند، و یک رود را تشکیل می‌دهند. به‌طور خاص سرزمین رافدین (ارض الرافدین، بلاد الرافدین) به عراق امروزی اطلاق می‌شود. (مترجم)

۲. طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستان، ص ۷۴.

است که سومریان از نیاکان خود با عنوان "سیاه‌سرها" یاد کنند:

پس از آنکه آن، انلیل، انکی و ننخرساج، سیاه‌سران را آفریدند.

کاوشگران آثار باستانی از این عبارت که به کزّات در متون سومری تکرار می‌شود، چیزی نمی‌فهمیدند و این موضوع که چرا سومریان به اجداد خود لقب سیاه‌سرها داده‌اند، همچون معمایی ناگشوده باقی مانده بود. اکنون به روشنی مشخص شده است دلیلش این بوده که نیاکان آن‌ها از آفریقا آمده بودند و پوست سرشان سیاه بوده است.

گام دوم در داستان آفرینش سومری عبارت است از جانشینی الهی خلیفه انسانی بر زمین:

پس از آنکه سلطنت از آسمان نازل شد،

پس از آنکه تاج و تخت سلطنتی از آسمان به زمین فرود آمد،

آیین‌های مذهبی و نوامیس الهی را به سر حد کمال رساند،...

این عبارت‌ها همان طور که در متن سومری به روشنی به آن اشاره شده، بیانگر داستان جانشینی حضرت آدم (علیه السلام) یا اولین جانشین انسانی برای خدا (خلیفه) در زمین است که در ادیان الهی مندرج است. سلطنت از آسمان نازل شد، یعنی خلیفه و جانشین خدا بر زمین تعیین شد...»^۱

اما مسئله انتخاب آدم و اینکه «نخستین جانشین خدا در زمین» باشد، این مطلبی است که همه ادیان به آن اقرار دارند. اما موطن انسان عاقل یا «هوموساپینس» پیش از آنکه ده‌ها هزار سال قبل در تاریخ زمین، آفریقا را ترک، و به سرزمین حاصلخیز مهاجرت کند آفریقا بود و این نکته‌ای است که داده‌های علمی جدید آن را تأیید می‌کنند.

روزنامه ایندپندنت عربی (independent arabia) در سال ۲۰۱۹ میلادی، مقاله‌ای علمی با عنوان «کشف نخستین زیستگاه همه انسان‌ها در آفریقا» منتشر کرد که شامل پژوهش‌هایی بود که دانشمندان ژنتیک، زمین‌شناس، و اقلیم‌شناس برای مشخص کردن موطن اصلی بشریت انجام داده بودند. در این مقاله آمده است:

«دانشمندان، زیستگاه اجداد بشریت را به‌طور کامل مشخص کرده‌اند، که در یک دره حاصلخیز در میان دو رودخانه در شمال "بوتسوانا" در آفریقای جنوبی قرار داشته است. تحقیقات جدید روشن کرده‌اند که انسان مدرن (انسان خردمند) از ۲۰۰ هزار سال پیش، در زمین‌های مرطوب و وسیع واقع در جنوب رودخانه "زامبزی" که مهد تمامی بشریت بوده است پدیدار شده...»

آب‌وهوا در دوره بین ۱۱۰ تا ۱۳۰ هزار سال پیش، رو به تغییر گذاشت و گذرگاه‌های حاصلخیز و سرسبز در این سرزمین برای اولین بار شکافته شد و ساکنان به تدریج شروع به جدانشدن کردند که راه را در برابر مهاجرت انسان‌های جدید به خارج از آفریقا و نهایتاً به تمام گوشه‌وکنار جهان مهیا می‌کرد.»^۲

اما چگونه سومری‌های نخستین بعد از «سرزمین حاصلخیز» یا «خلیج کنونی»، در جنوب عراق ساکن شدند؟ این اتفاقی است که بعد از طوفان بزرگی رخ داد که منجر به پُرشدن دره حاصلخیز با آب دریا شد و خلیج فعلی را ایجاد کرد؛ هنگامی که پیامبر خدا نوح (زیوسودرا) توانست همراه با کسانی که با او بودند نجات یابد و در جنوب عراق فرود بیاید

۱. زامبزی (به انگلیسی: Zambezi) نام رودخانه‌ای است که از نظر طول، چهارمین رودخانه آفریقا به حساب می‌آید و بزرگ‌ترین رودخانه‌ای است که از آفریقا به اقیانوس هند می‌ریزد. مساحت آب‌خیز این رودخانه ۱۳۹۰۰۰۰ کیلومتر مربع است که کمی کمتر از رود نیل است. طول این رودخانه ۲۵۷۴ کیلومتر و سرچشمه آن از زامبایست و در مسیر خود از آنگولا، از مرزهای نامیبیا و بوتسوانا، برای دومین بار از زامبیا و از زیمبابوه می‌گذرد. در آخر به موزامبیک می‌رود که از آنجا به اقیانوس می‌ریزد. میانگین آبدهی آن ۳۴۰۰ مترمکعب بر ثانیه است. (مترجم، منبع، ویکی‌پدیا فارسی)

و در آنجا مستقر شوند.

«به‌طور کلی می‌توانیم ساکنان این دره (خلیج کنونی) را صاحبان اولین تمدن انسانی بر زمین به‌شمار آوریم. این عده روستاهای سومری و اکدی را در جنوب عراق بنا نهادند؛ روستاهایی که پیشینه سومر و اکدی که امروزه به ما رسیده است، بوده‌اند؛ از همین رو می‌توانیم بگوییم این‌ها سومریان نخستین، یا اجداد کسانی هستند که ما نوشته‌هایشان را در لوح‌های گلی می‌خوانیم و سومریان به تمدن آن‌ها و ارزش‌های والای اخلاقی‌شان افتخار می‌کرده‌اند.»^۱

این، خلاصه ماجرا بود، و برای اطلاع از جزئیات آن با شواهد دینی و علمی می‌توانید به کتاب «توهم بی‌خدایی» مراجعه کنید.

۱-۴- پیامبران سومر

قطعاً دین و علم الهی در مسیر نخستین تمدن سومری وارد شد و عاملی برای جهش فرهنگی و تمدنی سومری‌ها گردید. حقایق و داده‌های دینی و علمی به‌روشنی به وجود انبیای خدا در میان سومری‌ها و پیشینیانشان تأکید کرده است، و حضور آن‌ها صرفاً وجودی عادی در میان مردم نبوده، بلکه حضوری فعال بوده است؛ به‌گونه‌ای که در میان اقوام خود از جایگاه و مقام پیشرو بودن، راهبری، و تعلیم و تقدیس برخوردار بودند؛ نکته‌ای که متون سومری باستان از آن پرده برمی‌دارند؛ و اما در خصوص متون دینی، این وضعیت بی‌هیچ شک و تردیدی، واضح و مشخص است.

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۱۱۷.

۱-۴-۱- ادریس و نوح در میان پادشاهان سومری

برخی پژوهشگران^۱ مقایسه‌ای را انجام داده‌اند تا یکی بودن شخصیت نخستین انبیای خدا را (آدم و انبیای پس از او) که در متون دینی از آن‌ها یاد شده است، با پادشاهان سومر و پیشینیان آن‌ها قبل از طوفان که در متون سومری بیان شده است، به اثبات برسانند؛ و دست‌کم ما می‌توانیم بر هفتمین و دهمین پادشاهان یاد شده، تأکید کنیم. در داستان این دو پادشاه و کارهای آن‌ها، شباهت کاملی با پیامبران خدا ادریس و نوح علیهم‌السلام وجود دارد.

«شارل ویرلو»^۲ در خصوص هفتمین پادشاه دانش‌آموخته پیش از طوفان می‌گوید:

«و این پادشاه که خدایان به او علم و دانش دادند همان طور که گذشت. هفتمین پادشاه در دولت قبل از طوفان بود. او بر اساس ترتیب وراثتی به "اخنوخ" یا "ادریس" می‌رسد که مرتبه هفتم از سلسله آدم یعنی سلسله پیامبران قبل از طوفان را تشکیل می‌داد، و شایان ذکر است با وجود اینکه کارهای آن دو کاملاً یکسان بوده است، هیچ اشتراکی میان این دو نام وجود ندارد. حق آن است که گفته شود متن توراتی متعلق به هفتمین پیامبر "اخنوخ" بسیار مختصر است و می‌گوید: "اخنوخ با خدا راه می‌رفت، و او دیگر نبود زیرا خدا او را ستاند." "اخنوخ، قهرمان مجموعه‌ای از اسطوره‌هاست؛ به طوری که او را مخترع کتابت، مؤلف نخستین کتاب، و بنیان‌گذار دانش ستارگان و سیارات (ستاره‌شناسی و تمامی افلاک) می‌گرداند. به نظر می‌رسد او همان "ویدورانکی" است و ما می‌توانیم به راحتی بپذیریم اسطوره یهودی در این خصوص، چیزی جز نقل یا توسعه اسطوره کلدانی پیش از آن نبوده است؛ و در میان دیگر پادشاهان و انبیا یعنی پیشینیان "ایودورانکی" و "اخنوخ" ششم و جانشینان سه‌گانه آن‌ها. خصوصیات مشترکی وجود

۱. مثل پروفیسور شارل ویرلو در کتاب «اسطوره‌های بابل و کنعان» و دکتر خزعل ماجدی در کتاب «پیامبران سومری».

۲. شارل ویرلو (Charles Virleaud) (۱۸۷۹ تا ۱۹۶۸ م) محقق فرانسوی در علم زبان باستانی.

دارد، و برای ما تنها شخصیت دهم که در زمان طوفان وجود داشت اهمیت دارد.^۱
شخصیت دهم از فرزندان آدم علیه السلام که در زمان طوفان زندگی می‌کرد، یعنی طوفان با او برپا شد، نوح علیه السلام بود؛ همان گونه که دکتر کریمر بر این نکته تأکید می‌کند:

«سپس خبر "زیوسودرا" - که همتای نوح در تورات است - می‌آید، و در اسطوره به این ترتیب توصیف می‌شود که او پادشاهی نیکوکار و پرهیزکار بود و از خدایان می‌ترسید، و او شیفتهٔ اتصال به وحی الهی در رؤیایها و خواندن تعویذها و دعاها بود...»^۲

«پادشاه "زیوسودرا"،

در برابر "آن" و "انلیل" سجده کرد،

و "آن" و "انلیل" زیوسودرا را برگزیدند،

و به او زندگی مانند یک خدا را دادند،

و در او مثل یک خدا - نفس جاودانه وارد کردند.

"زیوسودرا"

پادشاهی که زراعت را حفظ کرد، و فرزندان بشر را محافظت نمود، ...»^۳

نوح علیه السلام به‌عنوان «پادشاهی که زراعت را حفظ کرد، و فرزندان بشر را محافظت کرد» توصیف شده است؛ زیرا او عده‌ای از مردم را از نابودی نجات داد، و به‌همراه خود در کشتی، بذره‌ای مهمی را که انسان در زندگی [برای کشاورزی] به آن‌ها نیاز دارد حمل کرد؛ پس سبب استمرار زندگی انسان شد؛ از این رو وی «ابوالبشر ثانی» (پدر دوم بشریت) پس از آدم علیه السلام به حساب می‌آید.

۱. شارل ویرو، اسطوره‌های بابل و کنهان، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۵۴ تا ۲۵۵.

۳. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۵۵.

عده‌ای طبق حماسه «آتراحاسیس» و «گیلگمش»، به مقایسه نام آخرین پادشاهان سومری قبل از طوفان پرداخته^۱ و نتیجه گرفته‌اند آخرین پادشاه، «آتراحاسیس: ایجادکننده، بسیار خردمند» بوده، و طبق حماسه گیلگمش او «اوتنایشتیم: ایجادکننده زندگی، جاودانه» بوده است و هم‌معنای آن به زبان سومری «زیوسودرا: دارای زندگی طولانی، جاودانه» است.

صفت «زندگی طولانی» که به زیوسودرای سومری (یا اوتنایشتیم بابلی) نسبت داده می‌شود، همان خصوصیتی است که در متون کتاب‌های مقدس که بعدها آمد، به پیامبر خدا نوح علیه السلام نسبت داده شده است؛ از این رو «یکی بودن شخصیت» نتیجه‌ای است که دو پروفیسور، «کریمر» و «ویرلو» و دیگر پژوهشگران به صورت قطعی و یقینی و بدون هیچ شک‌وترددیدی به آن رسیده‌اند؛ به خصوص برای کسی که بر متون ادیان و متون سومری احاطه داشته باشد.

در خصوص انبیای خدا که در سومر، بعد از طوفان بوده‌اند، می‌توان به ابراهیم علیه السلام اشاره کرد که زادگاهش شهر «اور» سومری بود.^۲

«بیشتر پژوهشگران اتفاق نظر دارند با وجود اینکه داستان ابراهیم به آن صورتی که در تورات آمده، دارای موضوعات بسیاری از اسطوره و تخیل است، بذر مهمی از حقیقت هم دارد؛ از جمله، تولد ابراهیم در شهر "اور" کلدانی است که شاید در حدود سال ۱۷۰۰ قبل از میلاد بوده باشد، و نیز اخبار مربوط به زندگی او با خانواده‌اش در آنجا. "اور" یکی از مهم‌ترین شهرهای باستانی سومر بوده، و حتی در حقیقت، پایتخت سرزمین سومر در سه دهه مختلف در تاریخ سرزمین سومر بوده است... و بسیار طبیعی است که ابراهیم و پدران او ارتباطی با تولیدات ادبی سومری داشته باشند که در مدرسه شهر آن‌ها نسخه‌برداری یا نوشته می‌شد؛ و به‌هیچ‌وجه ناممکن نیست او و افراد خانواده‌اش برخی

۱. مراجعه کنید به: دکتر خزعل ماجدی، پیامبران سومری‌ها، ص ۸۵ و ۸۶.

۲. شارل ویرلو، اسطوره‌های بابل و کنعان، ص ۱۹.

از سنت‌ها و دانش‌های سومری را به‌همراه خود به فلسطین برده باشند.»^۱

حال که این نکته روشن شد، شگفت نخواهد بود تشابهی و حتی گاهی تطابقی میان برخی از مطالبی که در متون سومری وارد شده، با آنچه ادیان سه‌گانه الهی یهود، مسیحیت و اسلام آورده‌اند وجود داشته باشد؛ ادیانی که همه ابراهیمی هستند؛ همان طور که در خصوص داستان آدم و حوا، قاییل و هابیل، طوفان نوح، گناه و بهشت عدن، داستان پیامبر خدا ایوب، داستان منجی و رهایی‌بخش، و دیگر موضوعات وضعیت این چنین است؛ تا آنجا که عده‌ای به‌درستی تصور کرده‌اند آنچه نزد سومری‌ها بوده است می‌تواند اصل و ریشه‌ای باشد که همه ادیان آسمانی بعدی به آن بازمی‌گردند؛ و البته امکان ندارد جز این بوده باشد. آنچه آدم و ادریس و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام درباره‌اش سخن می‌گویند و میان اقوام خود (سومری‌ها و پیشینیان آن‌ها) گسترش داده بودند، قطعاً همان چیزی بوده که بعدها موسی و عیسی و محمد (صلوات خدا بر آنان) انجام دادند؛ چراکه همه آن‌ها انبیای خدا بوده‌اند و از یک سرچشمه تغذیه می‌شده‌اند. در ادامه مشخص خواهد شد بسیاری از داستان‌ها و حماسه‌های سومری عبارت بوده‌اند از: خبرهای غیبی که در آینده محقق خواهند شد.

«... چراکه از نظر آثار باستانی، تاریخی و دینی ثابت شده است نوح علیه‌السلام و

ابراهیم علیه‌السلام از ایشان هستند؛ بنابراین آن‌ها اصل و ریشه دین هستند و در ابتدای

زمان، دین از آن‌ها آغاز شده است و در آخرالزمان نیز از آن‌ها آغاز خواهد شد.»^۲

این درست است که دست تحریف، برخی متون و اعتقادات سومری را بی‌نصیب نگذاشت و حتی چنین اتفاقی اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ به‌خصوص در وضعیتی مثل وضعیت سومری‌ها، که در نتیجه وجود فاصله زمانی میان آن‌ها و پیشینیانشان، داستان‌ها و تعالیم رسولان را به‌صورت شفاهی منتقل می‌کردند و هنوز سیستم نوشتاری که بعدها

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۴۱۹.

۲. احمدالحسن، توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد، ص ۹.

کشف شد، وجود نداشت؛ و وقتی «نوشتن» کشف شد آن تعالیم بعد از سپری شدن مدت‌های طولانی از انتشارشان، مدوّن شدند؛ ولی به هر صورتی که هم بوده باشد، میراث آن‌ها از حقیقت، خالی نشد و تحریف، همه چیز را در سیطره خود فرو نگرفت.

به این ترتیب، انصاف علمی اقتضا می‌کند متون سومری، بررسی و درباره این متون کنکاش و مطالب درست و اصیل از موضوعات تحریف شده جدا شود و البته این نکته هم درست است که انجام چنین کاری برای هیچ‌کسی میسر نیست؛ اما این نکته نیز صحیح است که همه این متون را با یک چوب‌راندن و همه را در پستوی اسطوره‌ها و خرافات انداختن به آن صورتی که بسیاری از پژوهشگران و از جمله بزرگان دین انجام داده‌اند، درست نیست و قطعاً اشتباهی است بزرگ، و همان طور که خواهیم دید تبعات بسیار خطرناکی به دنبال خواهد داشت.

۱-۴-۲- فهرست پادشاهان سومری

فهرست پادشاهان سومری که پژوهشگران در تشخیص نام پادشاهان سومری پیش از طوفان و دوره حکمرانی آن‌ها به آن استناد می‌کنند، مدت‌زمان حکومت پادشاهان را بازه‌های زمانی بسیار طولانی تعیین کرده‌اند؛ مثلاً طبق فهرستی که «ثورکلید یاکوبسون»^۱ ترجمه کرده است «الولیم: a lu lim» در ابتدای فهرست پادشاهانی می‌آید که بعد از نزول پادشاهی از آسمان حکومت کردند و مدت حکمرانی وی ۲۸۸۰۰ سال بود، و بعد از او «آلانگار: a lan gar» حکومت کرد که مدت حکمرانی اش ۳۶۰۰۰ سال بود. طبق ترجمه «هربرت بلوندل»^۲ «زیوسودرا: Zi u sud ra» ۳۶۰۰۰ سال حکومت کرد و... به همین

۱. ثورکلید یاکوبسون (Thorklid Jacobson) (۱۹۰۴ تا ۱۹۹۳ م) مورخ دانمارکی مشهور در ادبیات آشوری و سومری.

۲. هربرت ژوزف بلوندل (Herbert Blundell) (۱۸۵۲ تا ۱۹۳۵ م) باستان‌شناس بریتانیایی.

ترتیب؛^۱ نکته‌ای که از نظر پژوهشگران معضلی است که نیازمند اصلاح است.

«در حقیقت این سند یگانه - در واقع- آمیزه‌ای از حقیقت و خیال است، و غالباً دشوار است اطمینان پیدا کنیم کجا حقیقت شروع می‌شود و خیال به پایان می‌رسد... به‌علاوه مدت‌زمان‌های ارائه شده برای حکومت‌ها، اسطوره‌هایی جاودانه را به تصویر می‌کشند، که با توجه به تعداد بالای سلسله‌های نخستین، غیرقابل قبول هستند...»^۲

به این ترتیب پژوهشگران چند راه‌حل را پیشنهاد داده‌اند؛ از جمله اینکه سومری‌ها:

«در اندازه‌گیری مدت حکمرانی برخی پادشاهان، به دلیل الوهیت آن‌ها یا اینکه آن‌ها با اسطوره‌های دینی ارتباط داشته‌اند، مبالغه کرده‌اند؛ یا اینکه آن‌ها روز را سال می‌نامیدند، و بعدها هفته را سال، و بعدها ماه را سال نامیده‌اند.»^۳

شایان ذکر است که «مدت حکمرانی» که فهرست پادشاهان سومری به برخی پادشاهان نسبت داده است بسیار شبیه برخی متون دینی بعدی است که به بعضی از پیامبران مثل آدم و نوح، عمرهای طولانی نسبت داده‌اند؛ به طوری که با عمر ژنتیکی انسان روی این زمین هم‌خوانی ندارد؛ مثل این سخن حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۴ (و به‌راستی، نوح را به‌سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان ۹۵۰ سال درنگ کرد، تا طوفان آن‌ها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت)؛ و به این ترتیب خداناباوران به‌سرعت به قرآن و دین الهی اشکال وارد می‌کنند.

سید احمدالحسن این اشکال ملحدان را مطرح کرده و به آن پاسخ داده است:

«... اما مسئله عمر نوح (علیه السلام) و دیگر موضوعاتی که با واقعیت‌های علمی موجود

۱. مراجعه کنید به: خزعل ماجدی، پیامبرانی سومری، ص ۷۵ و ۸۰.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۴۸.

۳. مراجعه کنید به: علی شحیلات و عبدالعزیز الحمدانی، خلاصه‌ای از تاریخ عراق - عصر سومری، ۲۰/۲.

۴. عنکبوت، ۱۴.

مخالفت دارند، نمی‌توانند به‌عنوان اشکالی برای اثبات وجود خدا مطرح شوند؛ زیرا می‌توانیم به‌صورت خیلی مختصر بگوییم: هیچ اشکالی ندارد که خداوند معجزاتی را انجام دهد، گرچه برخی از آن‌ها مخالف واقعیت‌های علمی موجود باشند؛ زیرا این معجزات حالت‌هایی استثنایی هستند که هدف از آن‌ها قراردادن انسانیت انسان در ابتدای راه در مسیر ایمان به خدای خالق هستی بوده است. این [مسئله] با وجود این نکته است که اساساً برخی از این‌ها معجزه نیستند، بلکه گزاره‌هایی هستند که فهم آن‌ها برای کسانی که زبان متکلم را نمی‌دانند دشوار است؛ زیرا کسانی که عوالم بالایی را - که قرآن از آنجا نازل شده است نمی‌شناسند - زبان قرآن را نیز نمی‌دانند.

برای روشن‌شدن مسئله از نظر علمی، به‌اختصار می‌گوییم: آنچه یک ناظر خارجی از یک سیستم فیزیکی می‌بیند با آنچه یک ناظر داخلی می‌بیند تفاوت دارد؛ مثلاً هنگام انبساط یا انقباض در یک سیستم فیزیکی، اندازه‌گیری‌های ناظر واقع در داخل سیستم به‌طور کامل با اندازه‌گیری‌های ناظر خارجی متفاوت خواهد شد؛ چراکه ناظر داخلی خودش جزئی از سیستم است و در نتیجه مشمول انبساط و انقباض سیستم است. به همین ترتیب اسباب و عوامل اندازه‌گیری او نیز مشمول همین انبساط و انقباض سیستم می‌شوند. این فرایند باعث می‌شود او از شناخت یا اندازه‌گیری هر تغییری که شامل همه سیستم باشد، ناتوان شود.

البته اگر خود آن موجود مانند خود ما - یک زندگی نفسانی داشته باشد، این [خصوصیت] مانعی نخواهد بود که از نظر نفسانی احساس کند در کل سیستم، تغییر یا افزایش سرعت یا کاهش سرعتی اتفاق افتاده است؛ همچنان که امروز بسیاری از مردم احساس می‌کنند زمان شتاب گرفته است؛ با اینکه آن‌ها وقتی زمان را اندازه‌گیری می‌کنند نشانه‌ای از تغییر پیدا نمی‌کنند!

برای روشن‌تر شدن این مطلب، مثالی می‌زنم: فرض می‌کنیم انسانی در یک

اتاق زندگی می‌کند و وسیله‌ای مانند یک خط‌کش برای سنجش طول در اختیار دارد. از او می‌خواهیم طول یک میز را که در اتاق قرار دارد با استفاده از این خط‌کش اندازه‌گیری کند و قد خودش را با طول و ارتفاع میز مقایسه کند. فرض می‌کنیم پس از این اندازه‌گیری، اتاق و هرآنچه در آن است به‌صورت همگون در همه ابعاد به یک نسبت منبسط شوند. حال اگر از آن شخص بخواهیم دوباره طول آن میز را اندازه‌گیری و آن را با مقدار حاصل از اندازه‌گیری قبلی مقایسه کند، خواهیم دید اندازه‌گیری وی هیچ تغییری را در طول میز نشان نمی‌دهد و اگر از او بخواهیم قد خودش را با طول و ارتفاع آن مقایسه کند باز هم هیچ تغییری دیده نمی‌شود؛ چراکه خودش و خط‌کش به همان نسبت طول میز کشیده شده‌اند.

حال که این مطلب روشن شد، می‌توان فهمید اندازه‌گیری‌های هر ناظری که می‌تواند از خارج از سیستم کیهانی محل زندگی ما، این کیهان را مشاهده کند، قطعاً با اندازه‌گیری‌های خود ما که درون این سیستم زندگی می‌کنیم متفاوت خواهد بود. پس اگر رفتار جهان مادی به‌طور کلی تغییر کند، مثل اینکه زمان (به‌عنوان بُعد چهارم جهان) منبسط یا منقبض یا به بیان ساده‌تر کندتر یا تندتر شود، ما که درون این جهان زندگی می‌کنیم هرگز نمی‌توانیم این تغییر را بسنجیم یا آن را تشخیص بدهیم. اما ناظری که از بیرون سیستم جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهان را مشاهده می‌کند، می‌تواند این تغییر را اندازه‌گیری کند و هنگامی که با ما سخن بگوید ارقامی متفاوت با آنچه ما سنجیده‌ایم به ما ارائه خواهد داد.

این مطلب به‌اختصار برای ما روشن می‌کند، اگر از ناظر خارجی (مثلاً خداوند سبحان و متعال یا فرشتگان) در خصوص عمر نوح عليه السلام و قومش سؤال کنید یا خودشان سخن بگویند، به شما عددی می‌دهند که با آنچه شما در داخل این سیستم اندازه‌گیری کرده‌اید متفاوت خواهد بود. همچنین هنگامی که از آن ناظر خارجی بخواهید عمر انسان امروزی را با عمر انسان پانزده هزار سال قبل مقایسه

کند، به شما اعداد مختلفی خواهد داد، با وجود اینکه شما هیچ اختلاف ملموسی را که قابل اندازه‌گیری باشد در این چهارچوب مادی که در آن زندگی می‌کنید مشاهده نمی‌کنید.»^۱

می‌توانیم این پاسخ را نیز به مطالبی که در فهرست پادشاهان سومری آمده است گسترش بدهیم؛ با این شرط که برای ما محرز شود این فهرست، با دین الهی ارتباطی داشته است؛ یعنی مضمون آن، دینی بوده است. اندازه‌گیری‌های واردشده در «زبان متن دینی» (که ناظرش بیرون از این سیستم قرار دارد) همان طور که دانستیم به طور کامل با اندازه‌گیری‌های ما که در این جهان قرار داریم متفاوت است؛ و در خصوص ارتباط «فهرست» این پادشاهان با دین الهی، کافی است اشاره شود به این نکته که «آسمان» اولین پادشاه انسانی را روی این زمین منصوب کرد، و این انتصاب با آدم عليه السلام به عنوان نخستین خلیفه و جانشین خدا در زمینش، هم‌خوانی دارد، و به همین ترتیب با توجه به تفکر اغلب پژوهشگران و متخصصان به طور قطع و یقین به نواده او یعنی «زیوسودرا» یا نوح عليه السلام نیز اشاره می‌کند.

به این ترتیب روشن می‌شود شتاب برخی پژوهشگران برای ربط دادن هر متن سومری که از درک یا فهم آن ناتوان هستند (مثل وجود بازه زمانی بزرگ و طولانی در این مسئله مدنظر ما) به عنوان اسطوره و خرافه، فقط به سبب ناآگاهی و سوءبرداشت آن‌ها از این مفاهیم بوده است و نه چیز دیگر.

۱-۵- نظر دانشمندان در خصوص دستاوردهای سومر

با وجود شدت حیرت دانشمندان باستان‌شناس و به‌خصوص دانشمندان سومرشناس درباره دستاوردهای تمدنی که سومر ارائه کرده است تمدنی که هم باستانی بوده و هم پیشرفته- در توصیف ابعاد مهم دستاوردهای فرهنگی و معنوی آن‌ها با عنوان اسطوره‌ها، و سمت‌وسویی که تخیل بکر گسترده‌شان به هم بافته است هیچ دریغی نکرده‌اند؛ در حالی که هیچ چیز واقعی در پس این گمانه‌زنی‌ها و تخیلات وجود ندارد!

تیر ظلم و ستمی که از طرف باستان‌شناسان - به‌خصوص باستان‌شناسان خداناپاور- به‌سوی سومریان نشانه گرفته شده، یگانه و تنها نیست؛ بلکه آرای بزرگان دین هم برای این تیراندازی صف‌آرایی کرده است. این عده نیز در ظلم به سومری‌ها سهم داشته‌اند و جنبه‌ای مهم - اگر نگوییم مهم‌ترین جنبه- از تمدن و متون آن‌ها را به اسطوره‌ها و خرافات توصیف کرده‌اند؛ با وجود اینکه دست‌کم لازم بود آن‌ها به این نکته توجه می‌کردند که اصل و ریشه تمام ادیان ابراهیمی سه‌گانه یهودی، مسیحی و اسلام، به ابراهیم (علیه السلام) بازمی‌گردد، و روشن است که آن حضرت، از سومر بود.

۱-۵-۱- نظر باستان‌شناسان

دانشمند سومرشناس برجسته، شگفتی خود را از دستاوردهای سومر پنهان نمی‌کند. دکتر کریمر می‌گوید:

«سومری‌ها ادبیاتی را تولید کردند که از وسعت و توسعه سریعی برخوردار بود و بسیاری از ویژگی‌های شعری در آن‌ها دیده می‌شود، و از حماسه‌ها، اسطوره‌ها، سرودها، مرثیه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌ها تشکیل شده است... و این تألیفات، محصولات ادبی در نظر گرفته می‌شوند که در میان تولیدات ذهنی ابداع‌شده توسط انسان متمدن، از جایگاه مهمی برخوردار است و به راحتی می‌توان آن‌ها را با محصولات ادبی یونانی و

عبرانی باستان، مقایسه کرد. این نتایج، بُعدی از زندگی معنوی و فرهنگی تمدن دیگری را منعکس می‌کند که شناخت اندکی درباره‌اش وجود دارد، و بسیار دشوار خواهد بود که بگوییم برجسته‌کردن اهمیت این تألیفات برای توسعه معنوی و فرهنگی در خاور نزدیک، برآورد بیش از حد محسوب می‌شود.^۱

بنده نمی‌دانم دکتر کریم، از کدام «برآورد» برای دستاوردهای سومری سخن می‌گوید، در حالی که او آن را فقط بُعدی ادبی می‌داند که ذهن انسان سومری و تخیلیش شکل داده است؟!

بسیاری از محققان آثار سومری‌ها و تمدن سرزمین بین‌النهرین باستان، در این خصوص، تقریباً اختلافی با این تفکر کریم ندارند؛ به‌خصوص اینکه آن‌ها در این میدان معرفتی به پیشگام بودن او اقرار دارند؛ از این رو ملاحظه می‌کنیم اصطلاح «اسطوره‌ها» صدر عنوان اغلب پژوهش‌ها و تألیفات را درباره تمدن سومری به خود اختصاص داده است.

اسطوره همان طور که در تعریف آن گفته می‌شود حکایت مقدسی است که قهرمانانش خدایانی هستند که رنگ ادبی به خود گرفته‌اند و به‌طور خلاصه تفاوت آن با خرافه و داستان‌های عامیانه در این است که این دو گزینه آخر مقدس نیستند و خدایان در آن‌ها نقشی ندارند.^۲

«اسطوره‌ها اهمیت زیادی در پژوهش تاریخ تفکر انسانی دارند. در حالی که جامعه بشری مراحل اولیه راه تکامل روبه‌رشد خود را طی می‌کرد، انسان از ابزارهای پژوهش و وسایل تفکر برخوردار نبود تا برای رخنه‌کردن به اعماق وجود و استخراج حقایق عینی یاری‌اش کند؛ بنابراین "اسطوره" ابزار و وسیله او برای این منظور بود، و از این رو می‌توانیم بگوییم اسطوره‌ها نخستین تلاش در تاریخ تفکر انسانی برای وضع مفاهیم فلسفی بوده که هدفشان نجات انسان از هزارتوهای جهل و نادانی به اسرار و پدیده‌های طبیعت بوده

۱. ساموئل کریم، اسطوره‌های سومری، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. مراجعه کنید به: اولین ماجراجویی ذهن، ص ۱۹ تا ۲۱.

است.»^۱

گویی ارزش انسان سومری فقط در این دو گزینه و نه گزینه دیگری محصور می‌شود؛ دو گزینه‌ای که شیرین‌ترینشان هم تلخ است؛ همان طور که گفته می‌شود: یا در سرگردانی جهل بماند، یا خیالش او را اسیر کند و به او اجازه بدهد از هر چیزی اسطوره بسازد؟!

اگر آنچه سومر در بُعد معنوی و فرهنگی به وجود آورده است از بافته‌های ذهن و خیالات بوده و هیچ واقعیتهایی در وراثش وجود نداشته باشد، چرا این «انسان اسطوره‌ها» اسیر ژن‌های خودخواه خود باقی نماند و فقط چیزهایی را به هم نباد که با این ژن‌های خودخواه سازگار باشد، و به این ترتیب از او، چه بسا بیش از نتایجی که انسان غارنشین تحفه داده است انتظار نرود! چرا انسان سومری علیه ژن‌های خود، سرکشی می‌کند و به خیال خود اجازه می‌دهد مفاهیمی را به هم بباد که با اخلاق و اینارگری و جاودانگی و عدالت و انصاف به مظلوم و مسائلی از این دست هم‌خوانی داشته باشد؟!

کمترین چیزی که در خصوص چنین طرحی می‌توان گفت این است که کاملاً غیرمنصفانه، غیرمنطقی و غیرعلمی است؛ طرحی که بر تحقیقات باستان‌شناسان سایه افکنده است و هر جا روی خود را بگردانی آن را در برابر خود مشاهده می‌کنی!

۱-۵-۲- نظر علمای دین

وضعیت در سطح بزرگان دین، بسیار تلخ‌تر است؛ زیرا موضع‌گیری منفی و افراطی در خصوص نتایج باستان‌شناسی آثار سومری، در نهایت، چیزی بیشتر از منحرف شدن از انصاف و رویکرد علمی را -که باید آن‌ها در اندیشه‌های خود به آن آراسته می‌شدند- شکل نمی‌دهد؛ ولی آرا و موضع‌گیری بزرگان دین، وقتی از یک سو منفی باشد، و از سوی دیگر وقتی میزان تشابه بسیار موجود میان مضامین متون سومری، و متون ادیان سه‌گانه بعد از

۱. اسطوره‌های سومری، ص ۱۳، مقدمه مترجم، یوسف داوود عبدالقادر.

آن بر کسی پنهان نباشد، در این صورت توصیف آن‌ها از نتایج فرهنگی و معنوی سومری با عنوان «اسطوره و خرافه» به‌طور کلی- اثری منفی بر دین الهی دارد؛ به‌گونه‌ای که خنجری را در پهلوی دین فرو می‌کند که بی‌خدایان از آن سوءاستفاده می‌کنند تا به‌وسیله آن بر دین الهی ضربه وارد کنند و دین را فقط اسطوره‌ها و خرافاتی برشمارند که ذهنیت ابتدایی زمینی ایجادش کرده است!

در سطح مسیحیان، برخی از علمای کلیسا اقدام نموده‌اند به پاسخ‌گویی به وجوه شباهت میان متون کتاب مقدس و متون سومری که بسیاری از دانشمندان سومرشناس مشخص کرده‌اند. «پدر حلمی یعقوب» برای توصیف متون سومری، پا را از اصطلاح «اسطوره‌ها» فراتر می‌گذارد و آن‌ها را «خرافات و خزعبلات» توصیف می‌کند.^۱

در سطح علمای مسلمان، دربارهٔ حماسهٔ گیلگمش، پرسش زیر در خصوص یکی از مهم‌ترین متون سومری، به مرکز پژوهش‌های عقیدتی وابسته به مرجعیت «سید سیستانی» عرضه شد. پرسش و پاسخ را به همان صورتی که در سایت رسمی آن‌ها آمده است نقل می‌کنم:

«علی عبدالحسین / عراق

پرسش: حماسهٔ گیلگمش

مدتی قبل بحثی میان من با برخی بی‌خدایان دربارهٔ سرمنشأ دین درگرفت و آن‌ها به من پاسخ دادند اصل و خاستگاه دین از میراث تمدنی سومری بوده است؛ زیرا اسطورهٔ گیلگمش دارای دیدگاه‌هایی برای آفرینش و موارد دیگری مشابه داستان خلقت در دین اسلام است؛ و این یعنی دین اسلام افکار خود را از تمدن سومری و به دلایل مشابه آنچه گفته شد- از دیگر تمدن‌ها گرفته است؛ و به این ترتیب از نظر آن‌ها ثابت شده است که

۱. مراجعه شود به کتاب نقد ادبی، مکاتب نقد و تشکیک و پاسخی بر آن‌ها، س ۲۷۲ و ۳۰۶؛ قابل دسترسی

دین اسلام فقط یک اسطوره بوده است.

پاسخ:

برادر محترم، علی!

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

حماسه گیلگمش (همان طور که از اسمش برمی آید) فقط یک حماسه داستانی است که در آن، تصویری ابتدایی از پیدایش هستی وجود دارد، و به تعدد خدایان تکیه دارد، و با "توحید" که ادیان آورده اند ارتباطی ندارد و هیچ شریعت الهی برای اینکه امور مردم را سامان بخشد در خود ندارد؛ بلکه صرفاً چشم اندازهایی از نظام قائل بر سلطه حاکمی است که مشروعیت خود را از خدایان متعدد به دست می آورد.

اما در خصوص اسلام و حتی دیگر ادیان آسمانی، این ها ادیان توحیدی هستند که قوانین محکم و وصیت های انبیا را دارند؛ با این دیدگاه که آن ها از طرف خدای تعالی برانگیخته می شوند تا انسان ها را هدایت کنند و آن ها را از شرک و عبادت بت ها و اطاعت بزرگان از حاکمان و طاغوتیان و دیگران، رهایی بخشند؛ و این در مسیر عکس اسطوره و افسانه قرار می گیرد.

در پناه خدا باشید.»

همچنین: متن زیر پاسخ آن ها برای سؤالی در خصوص برگزاری موکب های عزاداری برای تشییع جنازه «تموز» در سرزمین بین النهرین در گذشته، و مشابهت این مراسم با موکب های عزاداری است که عراقی ها برای حسین بن علی (علیه السلام) بر پا می کنند:

«... و سؤالی که به ذهن خطور می کند: آیا تصادفی است که با وجود تفاوت در غایت و هدف، در برپایی موکب های عزاداری حسینی در روز عاشورا در گوشه و کنار شهرها و به خصوص کربلا و حرکت به سمت مساجد و حسینیه ها و مرقد های مقدس برای یادبود

روز عاشورا، و موکب‌ها و مراسم برای یادبود جهت بازگشت "تموز" از عالم زیرین در سومر و آکاد، شباهتی وجود دارد؟!

پاسخ: ... از این رو دور نمی‌دانیم که اسطوره "تموز" یک داستان تقلیدی از اندیشه نجات‌دهنده (قهرمان) بوده باشد، و نیز دور نمی‌دانیم این اسطوره مبتنی بر چیزی بوده باشد که در شأن منجی در کتاب‌ها و صحف دینی قدیمی آمده است؛ ولی در نهایت، در خصوص هرگونه ارتباط میان مراسم عاشورا و تفسیرهای دانشمندان باستان‌شناس و احتمالات و مقایسه آن‌ها با عیدهای تموز و ایشثار، باید توجه داشته باشیم که مراسم عاشورا با یک واقعه قطعی و ثابت‌شده در تاریخ اسلامی ارتباط دارد، ولی ریشه عیدهای بابلی - تا به همین امروز - از تفسیرهای اسطوره‌ای فراتر نمی‌رود؛ علاوه بر تمامی این‌ها باید ادامه داشتن این عیدها از زمان بابل با گذر از دوران کسرها تا رسیدن به دوره اسلامی اثبات شود؛ و بدون چنین اثباتی، همچون دست‌کشیدن روی شاخه پُرخار است.»^۱

بنده متوجه نمی‌شوم در این پاسخ، وی از کدام دست‌کشیدن روی شاخه پُرخار صحبت می‌کند؟!

به‌طور کلی، فصل سوم این تحقیق را به پژوهش در خصوص مصیبت دُموزی و حماسه گیلگمش اختصاص خواهیم داد و برخی مضامین دینی واردشده را در آن‌ها خواهیم شناخت؛ به این ترتیب خواننده خواهد دانست با ارائه چنین پاسخ‌های غیرمسئولانه‌ای آن‌ها چه جرمی مرتکب می‌شوند.

همچنین: پاسخ آن‌ها به پرسشی در خصوص ذکر انبیا در تحقیقات باستان‌شناسی:

«علی جون / عراق»

پرسش: چرا در آثار باستانی چیزی پیدا نمی‌شود که وجود انبیا را ثابت کند؟ چرا در پژوهش‌های باستانی غربی و شرقی که در سرزمین ما انجام شده است، هیچ دلیلی برای

وجود انبیا یا ذکری از آن‌ها دیده نمی‌شود؟! و اگر یادی از آن‌ها وجود دارد، آیا می‌توانید (این یک تقاضاست و نه یک دستور) نمونه‌هایی را به‌طور مفصل برای ما ارائه بفرمایید؟

پاسخ:

برادر محترم، علی جون

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ما نمی‌دانیم اثبات با آثار باستانی چه معنایی دارد؟ آیا به‌عنوان مثال شما از دانشمندان باستان‌شناس و فسیل‌شناسان می‌خواهی در باقی‌مانده‌های تمدن‌های منقرض‌شده، قبرهایی از انبیا یا ابزارها و ادواتی را پیدا کنند که توسط آن‌ها در زندگی روزمره‌شان استفاده می‌شده است؟ آیا صحف و کتاب‌های انبیا که از هزاران سال پیش به ما رسیده است، شما را کفایت نمی‌کند؟ آیا اخباری که قرآن کریم از آن‌ها بیان فرموده است، شما را کفایت نمی‌کند؟ به‌علاوه آیا قبرهای برخی از انبیا و اولیا و صالحین و محراب‌های آن‌ها که مردم برای زیارت و تبرک به‌سوی آن‌ها می‌روند تا به امروز موجود نیست؟ آیا شما از دانشمندان باستان‌شناس می‌خواهی مثلاً به فسیل‌ها و اسکلت‌های بزرگی از انبیا علیهم‌السلام دست پیدا کنند تا تصدیق شود آن‌ها به همان صورتی که ادیان و کتاب‌های آسمانی ادعا کرده‌اند وجود داشته‌اند؟

دانشمندان بقایای تمدن‌هایی را کشف کرده‌اند که هم‌عصر با انبیا بوده‌اند؛ مثل تمدن‌های بابل و مصر و... و این تمام چیزی است که دانشمندان باستان‌شناس می‌توانند به دست بیاورند. تخصص آن‌ها جست‌وجوی اشخاص به‌عنوان خود شخصیتشان نیست؛ بلکه آن‌ها به‌منظور جست‌وجوی آثار باقی‌مانده از امت‌ها و تمدن‌ها دست به کاوش می‌زنند.

در پناه خدا باشید.»^۱

به باور بنده مضمون نهفته در این پرسش، بسیار وسیع‌تر از پاسخ داده‌شده است. به نظر

می‌رسد فرد سؤال‌کننده از نتایج کاوش‌های علمی باستان‌شناسی که در عراق انجام شده و برخی انبیای سومر مانند پیامبر خدا نوح (علیه السلام) صاحب طوفان را بیان کرده است، اطلاعی ندارد و از مرکز علمی که به نمایندگی از جریان متخصص دینی - که لازم است در مسیر انبیا حرکت کند - درخواست کرده او را به نمونه‌های مفصلی - طبق گفته خودش - راهنمایی کند و وجود انبیا و آثار آن‌ها را در میان مردم در سرزمینی مانند عراق که به‌عنوان سرزمین انبیا و مهد رسالت‌های آسمانی توصیف می‌شود، توضیح دهد. این سؤال‌کننده نمی‌خواهد به آن صورتی که در پاسخ کنایه‌آمیز آمده که جهل و نادانی پاسخ‌دهنده را آشکارا برملا می‌سازد - او را به قبر یا اسکلت‌های انبیا هدایت کنند.

می‌گوییم: چه بسا سؤال‌کننده، گم‌شده خود را در این تحقیق پیدا کند و به‌وضوح خواهد دید که اگر انبیای خدا وجود نمی‌داشتند، نخستین تمدن انسانی بر این زمین که میزان پیشرفت آن، انسان فعلی را در حالی که در قله پیشرفت علمی و تکنولوژیکی خودش قرار دارد به شگفتی افکنده است، وجود نمی‌داشت.

به هر حال به همین مقدار بسنده خواهیم کرد؛ زیرا بقیه نظریات نیز در اینکه دیدگاهی منفی در برابر داستان‌ها و حماسه‌های سومری که متون کشف‌شده، آن‌ها را در بردار بیان کرده‌اند - تفاوت چندانی با نظرات گفته‌شده ندارند؛ با در نظر داشتن این نکته که رجال دینی با اتخاذ چنین موضع‌گیری‌ای - چه به‌صورت عمدی و چه غیرعمد - دروازه را به روی ملحدان و خداناپوران می‌گشایند تا به دین الهی خرده بگیرند و چنین قلمداد کنند که سرمنشأ و خاستگاه دین، اسطوره و خرافه‌هایی بوده است که خیال انسان سومری ابتدایی، آن‌ها را شکل داده است.

ما به‌نوبه خود هیچ توجهی به این آرا و موضع‌گیری‌ها نمی‌کنیم؛ بلکه به نظر ما چنین دیدگاه‌هایی هیچ جلوه‌ای در دین حقیقی ندارند و صرفاً نمایانگر اندیشه صاحبان خودشان هستند و نه بیشتر؛ زیرا عقیده ما بر این اساس استوار است که دین حقیقی، نماینده‌ای جز مردان منصوب از طرف خدا ندارد؛ درست به همان صورتی که در اعتقادات سومری‌ها وجود

دارد؛ که در ادامه روشن خواهد شد.

در خصوص موضع‌گیری خدانا‌باوران، فقط وجود شباهت میان متون سومری با متونی که رسالت‌های موسی یا عیسی یا محمد (صلوات الله علیهم) در بر دارد، به این معنا نیست که دین آن‌ها اسطوره‌ای با خاستگاه زمینی و از تألیفات انسان بوده باشد؛ و هرگز چنین نیست! بلکه به این معناست که دین الهی، یکی است و خاستگاه آن نیز یکی است، و بعد از پذیرفتن این نکته، روی سخن با ملحدان فقط در اثبات وجود خدا منحصر می‌شود و نه چیزی دیگر؛ همچنین پشت‌گرمی مؤمنان به آن معبود سبحان، برای اقامه کردن یا اقامه نکردن دلیل برای این نکته است. ما نیز همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم- وجود چنین تشابهی را حتمی می‌دانیم و به آن افتخار می‌کنیم و یقین ما را نسبت به رسالت آسمان که با انسانیت متمدن از همان نخستین لحظه وجود خود بر این زمین همراه بوده است، زیاد می‌کند؛ همان تمدنی که اگر رسالت آسمان نبود هرگز نمی‌توانست در این نمایش زندگی بشری خودنمایی کند و این نکته‌ای است که همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم- خود سومری‌ها در متونشان به آن تأکید کرده‌اند و این تشابه سبب می‌شود در برابر بخش‌بندی بزرگی که نخستین انبیای الهی در سفر تربیتی و تعلیمی خود به‌همراه انسان سومری و پیشینیانش اعطا کرده‌اند سر تعظیم فرود بیاوریم؛ و فقط این نیست، بلکه پژوهشگر منصف در واژگان ژنسانس تمدنی که سومر به‌طور کلی به خود دیده است و در بُعد فرهنگی و معنوی و اخلاقی آن - به‌خصوص ویژگی‌هایی مثل عدالت و ایثارگری و موضوعات مشابه دیگر- هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد، مگر اینکه آن را دلیلی برای اثبات وجود خداوند بداند؛ و این دقیقاً همان نتیجه‌ای است که سید احمدالحسن بعد از پژوهش خود در خصوص دستاوردها و نتایج فرهنگی و تمدنی سومر به آن رسیده است:

«اکنون شایسته است بگوییم: هیچ عاقلی پیدا نمی‌شود که مدعی گردد همه این دستاوردهای شگرف که آشکارا هزاران سال پیش بر صفحه تاریخ نقش بسته، از هیچ و عدم به وجود آمده یا از فرهنگی عقب‌مانده و بدوی تکامل پیدا کرده است؛

با وجود اینکه هیچ اثر و نشانی از این فرهنگ عقب‌ماندهٔ تخیلی در دست نیست...

اکنون حق داریم بپرسیم: آیا این دستاوردها نشان از آن ندارد موجودی که چنین دستاوردهایی را تولید کرده یا آن‌ها را به منصفهٔ ظهور درآورده، ساخت‌یافته و دارای نظم و نظام بوده و در نتیجه عامل مؤثر آن نیز نظم‌دهنده و دانا بوده است؟ این خود ثابت‌کنندهٔ وجود خداوند است. به گمانم هر فرد عاقلی که از عناد و لجاج دور باشد، به این سؤال پاسخ مثبت خواهد داد.^۱

چه تفاوت بزرگی وجود دارد و البته چه تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد. میان کسی که دروازه را در برابر نظریه‌پردازان الحاد می‌گشاید تا به دین اشکال وارد کنند و با تعبیرکردن مهم‌ترین دستاوردهای سومری به «افسانه و خرافه» وجود خدا را انکار کنند، با کسی که دستاوردهای سومر را دلیلی برای اثبات وجود خدا قرار می‌دهد؟!

(۲)

خاستگاه الهی دین سومری

سومری‌ها مشخصاً ملتی دین‌دار بوده‌اند و این برای کسی که از متون آن‌ها آگاهی داشته باشد واضح و روشن است؛ و حتی آن‌گونه که در ادامه خواهیم دانست آن‌ها تمامی دین الهی را داشته‌اند؛ و به آن صورتی که بسیاری از بزرگان دینی تصور می‌کنند نبوده است. آری، می‌توان گفت دین الهی با گذر زمان، دچار تحریف شده است. این درست نیست که دیانت سومری، به دلیل زیادبودن خدایانش، یک دیانت ابتدایی زمینی عقب‌مانده محسوب شود:

«زیرا دین سومریان از ادیانی که پس از آن آمدند، عقب‌مانده‌تر نبوده است؛ البته اگر نگوئیم دین سومری پایه و اساس ادیان بعدی بشر را تشکیل می‌دهد. خدایان پُرشمار که خود سومریان آن‌ها را الهه نام نهاده‌اند در برخی داستان‌ها، حماسه‌ها و لوح‌های گلی سومری بعضاً به‌صورت انسان، پادشاه و فرمانرواهایی که ازدواج می‌کنند، تولیدمثل می‌کنند، کشته می‌شوند، به آن‌ها ستم می‌شود و مردم بر آن‌ها می‌گریزند، توصیف شده‌اند؛ به عبارت دیگر آن‌ها فقط سمبلیک و نمادین هستند...»^۱

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۴۴.

در این تحقیق، با برخی از مفاهیم دینی، معنوی و اخلاقی مترقی که دین سومری در خود داشته است آشنا خواهیم شد؛ که اگر وضعیت این چنین نبود سومر برای دیگر ملت‌های مشرق‌زمین الهام‌بخش نبود، تا آنجا که تأثیر عمیق خود را به‌شکلی بزرگ در میان آن‌ها باقی بگذارد.

«سومری‌ها مفاهیم دینی و معنوی را ارتقا دادند، همان طور که مجموعه‌ای از خدایان متفاوت را به روشی بسیار عالی در یکدیگر ادغام کردند. این تلفیق، تأثیر عمیق خود را بر ملت‌های خاورمیانه از جمله عبرانی‌ها و یونانی‌ها بر جای گذاشت؛ علاوه بر اینکه بخش بزرگی از این مفاهیم معنوی و دینی از طریق ادیان آسمانی به جهان مدرن متمدن جدید ما نیز تزریق شده است.»^۱

انسان سومری حتی در ساده‌ترین امور خود نیز از اعتقاد دینی خود جدا نمی‌شد. به‌عنوان مثال کشاورز سومری در زمان ریختن دانه‌ها در زمین، برای افزایش محصولش، به درگاه پروردگار خود، دعا و نیایش تقدیم می‌کرد:

«در روزی که بذرها زمین را می‌شکافد، لازم است کشاورز، برای خدایان نماز و دعا بخواند.»^۲

این‌ها برخی از شواهدی است که اهمیت دین را برای سومریان تأیید می‌کنند:

۱- بسیار بودن الواح و نوشته‌های سفالی کشف‌شدهٔ مربوط به عقیده و دین -به‌طور کلی- در مقایسه با موارد دیگر؛ به‌خصوص وقتی ما در نظر بگیریم در حماسه‌ها و داستان‌های سومری، بسیاری از پیشگویی‌های دینی غیبی وجود دارند؛ و روشن خواهد شد وضعیت به همین صورت بوده است.

۲- دانشمندان و پژوهشگران تردیدی ندارند در اینکه بیشتر حکاک‌های سومری، دینی

۱. ساموئل کریمر، اسطوره‌های سومری، ص ۱۹.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۳۹.

بوده‌اند؛ نکتهٔ دیگری که به جایگاه دین نزد سومری‌ها اشاره می‌کند.

«حقیقتی را لازم است در همین ابتدا یادآور شویم: اینکه همهٔ اشکال فن سنگ‌تراشی سومری، چه به شکل مجسمه‌های دایره‌ای یا لوح‌ها یا نقش برجسته‌ها، همه از خصوصیات دینی برخوردار هستند...»^۱

۳- شرعی‌بودن حاکم در نظام سیاسی سومری‌ها که باید از طرف آسمان تأیید می‌شد و نه هیچ مرجع دیگر؛ به‌عنوان مثال، کریمر در خصوص حکومت در شهر سومری کیش می‌گوید:

«شهری است که پادشاهی را -آن‌گونه که در اسطوره‌های سومری آمده است- بعد از طوفان، به‌طور مستقیم از آسمان دریافت کرد.»^۲

۴- در لوحی که به‌عنوان اولین قانون تاریخ‌گذاری شدهٔ سومری تدوین شده تا امروز کشف شده است، این «قانون» از اعتقادات جدا نبوده است. در این لوح آمده است:

«پس از اینکه جهان، آفریده شد

و بعد از آنکه سرنوشت سرزمین "سومر" و سرنوشت شهر "اور" مشخص گردید

دو خدای "آن" و "انلیل"،

خدای ماه یا "نانا" را به‌عنوان پادشاه شهر "اور" معین کردند؛

سپس این خدا نیز به‌نوبهٔ خود "اور نمو" را برگزید

تا در سرزمین سومر و شهر "اور" به‌عنوان نایب و به نمایندگی از او،

در زمین پادشاهی کند.»^۳

۱. استیون لوی، آثار باستانی سرزمین رافدین، ص ۱۵۴.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۸۳.

۳. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۱۹.

۲-۱- الوهیت و آفرینش هستی در دین سومری

۲-۱-۱- آفرینش کیهان و انسان

دکتر فاضل عبدالواحد، آفرینش کیهان و انسان را از نظر سومری‌ها این‌گونه خلاصه می‌کند:^۱

در ابتدا فقط آب‌های دریا بود، و از آن، یک کوه کیهانی که تمثیل آسمان (آن) و زمین (کی) بود متولد شد؛ سپس در نتیجه اتحاد آن دو، خدای هوا (انلیل) تولد یافت، و او آن دو را از هم جدا کرد، و بعد از آنکه جدایی تمام شد و سیارات و ستارگان آفریده شدند، نشانه‌های زندگی بر زمین آشکار گردید. اما در خصوص انسان، خدایان او را از «گل» آفریدند تا برای خدمت به آن‌ها تلاش کند و سختی بکشد.

متن زیر یکی از متون سومری در خصوص آفرینش انسان از گل است:

«برای خدایان خدمتکارانی قرار می‌دهم که ساخته می‌شوند؛

پس آنکی بسیار در این کار تأمل کرد؛ سپس سازندگان ماهر الهی را فراخواند و به مادر خود "نمو" گفت:

موجوداتی که خواستم بیافرینم یا به عرصه وجود خواهند گذاشت

و بر آن‌ها تصویر خدایان را خواهیم زد.

از بالای آب‌های اعماق، مشتی از گل را به هم بیامیز

و سازندگان ماهر الهی، آن گل را سخت و متراکم خواهند کرد.»^۲

۱. مراجعه کنید به: فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۱۹۴ تا ۱۹۷.

۲. فراس سواح، اولین ماجراجویی ذهن، ص ۴۵ و ۴۶.

«دیلا بورت» می‌گوید:

«سومرشناس‌ها و پژوهشگران تمدن آکاد، منشأ انسان را با روش‌های مختلفی در اشعار دینی و قومی تفسیر کرده‌اند؛ ولی همه آن‌ها بر یک نکته مهم اتفاق نظر دارند؛ اینکه آفریدگار، انسان را از تکه‌ای از گل ساخت، و او را برای خدمت به خدایان آفرید... و این مخلوق بر صورت "معبود" ساخته شد.»^۱

در داستان سومری آفرینش، با توجه به متون، چنین به دست می‌آید:

«خدایان می‌توانستند خواست و اراده خود را اجرا کنند؛ پس چیزهایی را که می‌خواستند بیافرینند، به دو روش خلق کردند: اول با ساختن "آن چیز"؛ یعنی انجام آن کار طبق خواست خداوندگار، مثل خلقت انسان که اندکی پیش‌تر دیدیم. دوم به واسطه امر الهی؛ یعنی با قدرت کلمه الهی که از طریق آن یک خدا به چیزی فرمان می‌دهد "باش" و در آن هنگام طبق فرمان او، موجود می‌شود.»^۲

گویا ما را به یاد این سخن خدای تعالی می‌اندازد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ (چون به چیزی اراده فرماید فرمانش همین بس که می‌گوید «باش»؛ پس موجود می‌شود).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم اعتقاد سومری‌ها در خصوص منشأ و خاستگاه آفرینش هستی و انسان، «آب» را به‌عنوان اصل وجود و خلقت به تصویر می‌کشد، و اینکه آسمان و زمین به‌هم‌پیوسته بودند و سپس جدا شدند، و فرایند خلقت از طریق واسطه‌هایی انجام شد، و انسان، از گل بر «صورت خدا» آفریده شد. این اعتقادات چقدر شبیه اعتقادات موجود در متون ادیان الهی شناخته شده است؛ از جمله، به‌عنوان مثال:

۱. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، ترجمه محرم کمال.

۲. فاضل عبدالواحد، از سومر تا تورات، ۱۹۷.

۳. پس، ۸۲.

در سفر آفرینش - اصحاب ۱ آمده است: (۱) در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید ۲ و زمین ویران و خالی بود؛ و بر صورت دریا، تاریکی بود، و روح خدا بر صورت آب‌ها می‌وزید...
 ۲۶ و خدا گفت: انسان را به صورت خودمان، مانند شبیه خودمان بسازیم... ۲۷ پس خدا آن را بر صورت خود آفرید؛ او را بر صورت خدا آفرید).

از محمد بن مسلم روایت است: از ابوجعفر علیه السلام در خصوص اینکه روایت می‌کنند «خدا آدم را بر صورت خودش آفرید» پرسیدم. ایشان فرمود: «آن [صورتی] صورتگری شده، پدیدآمده، و خلق شده بود، و خداوند آن را برگزید، و بر دیگر صورت‌های متفاوت، برتری داد، و آن را به خودش اضافه فرمود...»^۱

و در قرآن کریم آمده است: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هرچیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا ایمان نمی‌آورند؟). ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۳ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾^۴ (و آسمان را به دستان خود برافراشتیم، و بی‌گمان، ما وسعت دهنده‌ایم! * و زمین را گسترانیده‌ایم و چه نیکو گسترندگانیم)، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۵ (پس آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است).

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«خالق مستقیم یا طراح مستقیم، لاهوت مطلق نیست؛ بلکه عواملی روحانی از مخلوقات خداوند هستند؛ چنان‌که در قرآن آمده خداوند با "دست‌هایی" خلق نموده است: (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) (و آسمان را با دستانی بنا نهادیم و حقاً

۱. کلینی، کافی: ۴/۱۳۴/۱.

۲. انبیاء، ۳۰.

۳. ذاریات، ۴۷ و ۴۸.

۴. مؤمنون، ۱۴.

که ما وسعت‌دهنده هستیم). دستان خداوند یعنی همان کارگزارانی که به اراده او عمل می‌کنند.»^۱

تفاوتی میان خلقت آن معبود سبحان و خلقت دیگران باقی می‌ماند: خلقت او، ایجاد از عدم (هیچ) است، اما خلقت دیگران، ایجاد از «چیزی» به اذن آن معبود سبحان است.

۲-۱-۲- تعدد خدایان یا خدای یگانه؟

برای فهم عقیده سومری‌ها درباره لاهوت یا دست‌کم رعایت جانب انصاف با آن‌ها، ضروری می‌بینم به‌عنوان یک مقدمه، به بحث عقیدتی خاصی بپردازم که به‌طور مشخص موضع اختلاف در میان ادیان آسمانی شناخته‌شده و حتی درون یک دینت بوده است.

به‌عنوان مثال، مسیحیت کلیسا به الوهیت مطلق سید مسیح، اعتقاد و به اقاویم سه‌گانه ایمان دارد: «پدر، پسر، روح‌القدس» به همراه ایمان به خدای یگانه.

سلفی‌ها (وهایی‌ها) هم اعتقاد دارند خدا یگانه است، ولی صورت و دو چشم و دو دست دارد و در هر دستی، پنج انگشت، و دو پا دارد... در حالی که همه این‌ها واقعی هستند!

مشکل بزرگی که ادیان الهی در مبحث الوهیت و به‌طور کلی- در دیگر بحث‌های اعتقادی و دینی دچارش شده‌اند، متشابه‌بودن (چند وجهی‌بودن) متون دینی از یک‌سو، و از سوی دیگر عدم شایستگی متصدیان برای توضیح و تفسیر آن‌ها بوده است؛ زیرا آن‌ها در اصل از طرف صاحب دین یعنی خداوند سبحان منصوب نشده‌اند تا از طرف وی این متون را توضیح بدهند.

پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا لفظ «اله» (خدا) یا «الله» فقط به خداوند سبحان اختصاص دارد؟ یعنی یک لفظ جامد است، یا می‌تواند با وجود قرینه یا قیدی اضافی، بر

دیگران نیز اطلاق شود؟

بیشتر علمای دین تصور می‌کنند «الله» لفظ جامد است و در نتیجه وقتی بیان شود، منظور از آن، خداوند مطلق سبحان بوده است و نه هیچ‌کس دیگر؛ به همین دلیل وهابی‌ها چنین برداشت کرده‌اند که خداوند دست، چهره و چشم دارد، و می‌رود و می‌آید، و صورتی دارد؛ با توجه به این گونه متون: «دست خدا بالاتر از دستان آن‌هاست... همه چیز نابودشونده است مگر صورت خدا... و برای آنکه در برابر چشم من، ساخته شوی... آیا منتظر هستند خدا درسایه‌هایی از ابر بر آن‌ها وارد شود؟... خدا آدم را بر صورت خودش آفرید.»^۱

مسیحیان نیز الوهیت عیسی را از چنین نمونه‌هایی برداشت کرده‌اند: (در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛ و کلمه، خدا بود).^۲

ولی درست این است که لفظ «الله» مشتق است، و درست آن است که با وجود قرینه‌ای صریح یا قیدی اضافی، بر غیر خداوند سبحان هم به کار می‌رود، تا زمانی که مصدر «اشتقاق» وجود داشته باشد؛ و این نکته‌ای است که امام صادق علیه السلام در پاسخ به هشام بن حکم فرموده است، وقتی وی سؤال کرد: «الله» از چه چیزی مشتق شده است؟ فرمود: «ای هشام، الله از "اله" مشتق شده، و اله، "مألوهی: قصدشده" را اقتضا می‌کند...»^۳

در خصوص پرسش بالا سید احمد الحسن پاسخ داده است:

«آری، می‌تواند اطلاق شود، ولی عاملی که مانع از اطلاق آن می‌شود "کاربرد" است؛ درست همانند "الرحمن" که کاربرد آن باعث منع اطلاق آن بر غیر از خداوند سبحان و متعال می‌شود. البته امکان دارد این ممنوعیت برطرف شود؛ به این صورت که یک قید یا توصیف اضافی که به هنگام اطلاق بر غیر ذات الهی، آن را متمایز

۱. منابع متون به ترتیب: مائده، ۶۴؛ قصص، ۸۸؛ طه، ۳۳؛ بقره، ۲۱۰؛ حدیث رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله

۲. انجیل یوحنا: ۱/۱.

۳. کلینی، کافی، ۲/۸۷/۱.

سازد، گنجانده شود. مانند این عبارت: "الله فی الخلق: خدای در خلق؛ یعنی همان طور که در حدیث آمده است به معنای "صورت خدا"، و همان طور که در قرآن ذکر شده است به معنای "روح خدا" است؛ یا مانند این عبارت: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (دست خدا بالای دست‌هایشان است) یا ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ﴾ (آیا اینان منتظر آن هستند که خدا در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید).^۱

طبق این فهم از الوهیت، واژه «اله» یا «الله» (طبیعتاً با وجود قیدی) می‌تواند بر هر جهتی که به کمالی متصف باشد و انسان به او رو می‌کند تا نقص و کمبود خود را از طریق او برطرف کند، اطلاق شود، و آنچه الوهیت آن معبود سبحان را متمایز می‌گرداند، الوهیت مطلق بودن و بی‌نیازی ذاتی‌اش است؛ در حالی که الوهیت دیگران، مقید است و در همه‌چیز نیازمند اوست.

«بنابراین الوهیت به معنای عام یعنی موجود کاملی که دیگران برای تحصیل کمال و سدّ نقص خود به او روی می‌آورند- گروهی خاص از خلق خدای سبحان را شامل می‌شود که در بالاترین درجات ممکن برای خلق، به کمال دست یافته‌اند، و امر خلق با درجه‌ای معین، به ایشان تفویض شده است.»^۲

سپس بعد از اینکه بعضی از متون مسلمانان را که بر این حقیقت تأکید می‌کنند نقل می‌کند، از جمله مطلبی که در این دعا آمده است: «ای پروردگار پروردگاران و ای خدای خدایان» و «بر بزرگ‌ترین خدا توکل کردم» و مشابه آن‌ها، سید احمد الحسن می‌فرماید:

«قطعاً منظور از این عبارت‌ها خدایان (آلهه) باطل نیستند که از کمال هیچ بهره‌ای ندارند، یا منظور کسی از خلق نیست که به ناحق خود را اله می‌خواند؛ بلکه

۱. احمد الحسن، کتاب توحید، ص ۱۳۸.

۲. احمد الحسن، کتاب توحید، ص ۴۰ عربی.

در اینجا منظور کسانی‌اند که به صفت لاهوت متّصف شده‌اند؛ یعنی آن‌ها به آن جایگاه رفیع از کمال دست یافته‌اند که سایر خلائق برای جبران نقص خود به ایشان روی می‌آورند؛ و ایشان صورت خدای سبحان‌اند. خدای خدایان (إله الآلهه) و خدای بزرگ (الإله الاکبر) به این معناست که کسانی وجود دارند که به صفت لاهوت انصاف یافته‌اند؛ از این جهت که به چنان درجه رفیعی از کمال رسیده‌اند که این شایستگی را دارند که سایر خلائق در طلب کمال به ایشان مراجعه کنند؛ ولی با این حال، خدای سبحان با این افراد مقارنه و مقایسه نمی‌شود؛ زیرا او غنی است و این‌ها فقیرند و نیازمند او سبحان و متعال هستند.^۱

اگر مسیحیان و سلفی‌ها با این واقعیت آشنا هستند، چرا مسیحیان به این سو منحرف شده‌اند که مخلوق خدا (مسیح) را لاهوت مطلق بدانند یا سلفی‌ها به «تجسیم: قائل شدن خصوصیات جسمانی برای خدا» منحرف شده‌اند؛ در حالی که قطعاً می‌دانستند «دست و چهره و چشم و آمدن و صورت و شروع و ابتدا» که در متون قبلی با لفظ «الله» همراه شده‌اند قرینه‌هایی واضح هستند که این لفظ را به الوهیت مقید یا همان «الله در خلق» بازمی‌گرداند؛ یعنی به مخلوق خدا که با بالاترین درجات کمال توصیف می‌شود.

حال که این مقدمه واضح شد به مفهوم الوهیت از نظر سومری‌ها بازمی‌گردم؛ زیرا آن‌ها -طبق متون- صفت «اله» (خدا) را بر موارد بسیاری اطلاق می‌کنند، و در نتیجه در سطح خدایان، تعدد وجود دارد. این‌ها نام‌های برخی خدایان مهم سومری است:

- آن (An): خدای اصلی آسمان و بزرگ خدایان؛

- کی (Ki): خدای زمین؛

- آنکی (An-Ki): خدای آب؛

۱. احمدالحسن، کتاب توحید، ص ۴۰ عربی.

- انلیل (Enlil): خدای هوا؛

- اوتو (Uto): خدای خورشید؛

- نانا (Nana): خدای ماه؛

- اینانا (Enana): خدای عشق و جنگ؛

- و اما «آنوناکی»: نامی است که بر همه خدایان اطلاق می‌شود.

«از نظر سومری‌ها همه نیروهای طبیعت و همه نیروهای خیر و به‌طور کلی تمام اجرام آسمانی، قصد می‌شد و به آن‌ها توجه می‌شد، و تعداد معبودهایی که به آن‌ها رو می‌کردند بسیار زیاد بود، و هر شهری معبود خود را داشت.»^۱

با توجه به آنچه در مقدمه بیان کردیم، صرفاً وجود تعدد در اطلاق لفظ اله (خدا) بر عناوین متعدد، به این معنا نیست که دیانت سومری ریشه‌های بت‌پرستانه و زمینی دارد و به آسمان مرتبط نبوده است، به آن صورتی که بسیاری از پژوهشگران در پژوهش‌های خود درباره اعتقادات آن‌ها نتیجه‌گیری کرده‌اند؛ بلکه چه بسا نشان می‌دهد تفکر «الوهیت در خلق» در میان آن‌ها وجود داشته است؛ علاوه بر اینکه آن‌ها به خدای مطلق نیز اعتقاد داشته‌اند، و از این‌رو همانند چنین خدایانی را به‌صورت تصویری شبیه به انسان تصور می‌کرده‌اند؛ با وجود اینکه طبق نظر آن‌ها این خدایان با چشم دیده نمی‌شدند؛ و اینکه وظیفه آن‌ها مدیریت بر اساس نقشه‌ها و قوانین صادرشده از «خدای یگانه» و بزرگی است که بر آن‌ها اشراف دارد و کارهایشان را نظم می‌بخشد.

«مستندات سومری به ما خبر می‌دهد لاهوتیان سومری به وجود مجموعه‌ای از خدایان با شکلی شبیه به انسان اعتقاد داشتند؛ با این تفاوت که آن‌ها از دو صفت جاودانگی و برتری برخوردار بودند، و نیز با چشم دیده نمی‌شدند. این خدایان با توجه به نقشه‌های مشخص و قوانینی معلوم، هستی را راهبری، و آن را با هرچه در آن است تدبیر

می‌کنند. هرکدام از این خدایان، مسئول اداره بخشی از این کیهان است، و اهمیت هر خدا با توجه به اهمیت بخشی که وی مسئول آن است متمایز می‌شود. بزرگ‌ترین این خدایان، چهارتا هستند؛ آن‌ها خدایان آسمان، زمین، هوا و دریا هستند، که خدایان مسئول عملیات آفرینش با توجه به مقتضیات مملکتی است که اداره‌اش می‌کنند. این مجموعه از خدایان، تحت فرمان خدای یگانه بزرگی فعالیت می‌کنند که بر آن‌ها اشراف دارد و کارهایشان را تنظیم می‌کند.»^۱

«آن‌ها ایمان داشتند که امر جهان به مجمعی سپرده شده که از عده‌ای از موجودات زنده تشکیل شده است. شکلی همانند شکل انسان داشتند، با این تفاوت که آن‌ها برتر از انسان بودند و مرگ آن‌ها را به کام خود نمی‌کشید. آن‌ها هرچند موجودات فانی آن‌ها را نمی‌بینند. سکان اداره عالم را در دست دارند و بر اساس نقشه‌هایی که به دقت ترسیم، و قوانینی که طبق اصول تنظیم شده‌اند، درباره [عالم] حکم می‌رانند.»^۲

متن زیر خطابه‌ای است که مجموعه‌ای از خدایان درباره جنگ با تیامه، متوجه خدای مردوخ (از نظر بابلی‌ها) می‌کنند:

«ای مردوخ! تو حقیقتاً کسی هستی که انتقام ما را می‌گیری

و اکنون ما با تو برای پادشاهی بر تمامی کیهان، بیعت می‌کنیم

و وقتی تو جایگاهت را در مجلس بگیری، کلمه تو برترین خواهد بود

و سلاح تو هرگز مقهور نخواهد شد، بلکه دشمنانت را در هم خواهد کوبید.

ای آقای ما! زندگی آن کسی را که به تو اعتماد کرده است نجات بده!

و روح هر خدایی را که گناهی کرده است از میان ببر...

ای آقای ما! فرمان تو حقیقتاً در میان خدایان، بالاترین است

۱. ساموئل کریمر، اینجا ابتدای تاریخ، ص ۶۴ و ۶۵، ترجمه: ناحیه المرامنی.

۲. ساموئل کریمر، آیین ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه: نهاد خیاطه.

و فرقی نمی‌کند در خصوص فنا بگویی یا وجود، همان گونه خواهد شد...»^۱

خدایان به ضعف خود، و امکان انجام معصیت و نافرمانی از طرف خودشان اعتراف می‌کنند. آن‌ها با یک خدا بیعت می‌کنند و کلمه او را بالاترین می‌دانند! خدایان برای خود سروری برمی‌گیرند و فرمان او را بالاترین به شمار می‌آورند و به همین ترتیب... بنابراین الوهیت آن‌ها، مطلق و به‌خودی‌خود بی‌نیاز نیست؛ الوهیتی است که به‌روشنی تمام، مقید و نیازمند است.

بله، آنچه در بالا روشن شد احتمال رخ‌دادن انحراف در یک اعتقاد راستین یعنی «الوهیت در خلق» را نفی نمی‌کند؛ به این معنا که به‌سوی کسی نیاز برده شود که روکردن به او مجاز نباشد یا او در کنار خداوند سبحان به‌عنوان خدای مطلق تصور شده باشد. مثل چنین اتفاقاتی همواره رخ داده و رخ می‌دهد و فقط در خصوص سومری‌ها این چنین نبوده است.

در خصوص توصیف برخی شخصیت‌ها مثل دُموزی، گیلگمش و دیگران در متون سومری به‌عنوان «اله» (خدا)، سید احمدالحسن می‌فرماید:

«اگرچه سومری‌ها از این شخصیت‌های بارز به‌عنوان خدایان تعبیر می‌کنند، هنگامی که سرگذشت این شخصیت‌ها را در الواح گلین سومری بخوانیم درمی‌یابیم آن‌ها نیز بشر بوده‌اند؛ یعنی می‌خوردند، می‌آشامیدند، می‌خوابیدند، ازدواج می‌کردند و بچه‌دار می‌شدند. واضح است که این شیوه، تحریف دین الهی است و این خدایان در واقع فقط عبارت‌اند از یک گروه غیبی که نشان‌دهنده پیامبران و صالحان و فرشتگان، و نیز افراد نخبه و دنیا هستند. از زمانی که خدا آدم را خلق کرد، غلو و تحریف در دین وجود داشته و تاکنون نیز ادامه دارد. گاهی اوقات مراد از اله، خداوندگار مطلق نیست؛ بلکه منظور هرچیزی است که اطاعت و بندگی

۱. مراجعه کنید به: فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۱۹۷ تا ۱۹۸.

می‌شود. در کتاب توحید، معنای الوهیت و ربوبیت را شرح دادم و بیان کردم این‌ها
الفاظی است که می‌توان اصالتاً بر مخلوق اطلاق نمود.»^۱

۲-۱-۳- آیا خدایان از جهان ما هستند یا از جهانی دیگر؟

اندکی قبل سخن دکتر کریم در کتاب «اینجا ابتدای تاریخ» دربارهٔ اعتقاد سومری‌ها
به خدایان گفته شد؛ خدایانی که شبیه انسان هستند، با این تفاوت که جاودانه و برتر از
انسان هستند، با چشم دیده نمی‌شوند، مسئول عملیات آفرینش هستند، کیهان را راهبری
و تدبیر می‌کنند، و هرکدام از آن‌ها مسئول ادارهٔ بخشی از کیهان است.

به این ترتیب او فقط به تشبیه خدایان به انسان بسنده، و امکان دیدن خدایان را با چشم
نفی می‌کند. همچنین توصیف شدن خدایان به جاودانگی از این حقیقت پرده برمی‌دارد که
خدایان «از» و «در» جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و سومری‌ها نیز در آن زندگی
می‌کردند نیستند، و «از» و «در» جهان دیگری هستند؛ زیرا جهان ما -که در آن هستیم-
فانی است و در آن جاودانگی وجود ندارد و روزهایش محدود است.

«... اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است،

و هر آنچه انجام دادند بر باد هوست.»^۲

در کتاب «از الواح سومر» به نظر کریم خدایانی که سومری‌ها به آن‌ها اعتقاد دارند:

«مثل انسان، اراده می‌کنند، تدبیر می‌کنند، کار می‌کنند، می‌خورند، می‌نوشند،

ازدواج می‌کنند، تشکیل خانواده می‌دهند، خانواده‌های بسیاری را سرپرستی می‌کنند، از

احساسات و عواطف بشری برخوردارند، و در آن‌ها صفات ضعف بشری نیز وجود دارد.»^۳

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۴۱.

۲. قسمتی از صحبت گیلگمش با انکیدو؛ که در مبحث حماسه خواهد آمد.

۳. ساموئل کریم، از الواح سومر، ص ۱۶۹.

دکتر کریمر با وجود اینکه صفاتی را که خدایان از آن‌ها برخوردار هستند برمی‌شمارد مثل خوردن، آشامیدن، ازدواج، عواطف و احساسات. همچنان در اثبات بشر بودن دست‌کم عده‌ای از آن‌ها و امکان وجود داشتنشان در جهان ما تردید دارد؛ ولی نمی‌تواند انکار کند که «زیوسودرا، اوتنایشتیم، نوح» بر اساس متون. با وجود اینکه یک انسان بود در نهایت بعد از طوفان توانست به جمع خدایان وارد شود و گیلگمش سومری (مردی که طبق یکی از معانی اسم او «خانواده‌ای متولد خواهد کرد») هم یک انسان است، ولی دوسومش خدا و یک‌سوم باقیمانده، انسان است؛ پس او تصمیم قطعی می‌گیرد در سفری دشوار و پرمخاطره به‌سوی جدش نوح علیه السلام مسافرت کند، در حالی که در طلب جاودانگی و شناخت راز زندگی با خدایان بود تا بعد از رهایی از یک‌سوم بشری‌اش، تا ابد با آن‌ها جاودانه شود.

«... "عقرب‌مرد" جفتش را خطاب کرد و گفت:

آن‌که به‌سوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.

همسر "عقرب‌مرد" به او پاسخ داد:

آری، دوسوم او از خدایان است و یک‌سومش از انسان.

سپس "عقرب‌مرد" گیلگمش را خطاب کرد،

و به فرزند خدایان چنین گفت:

چه چیز تو را به این سفرِ دراز واداشت؟

چرا راه پیمودی و با گذر از دریا‌های صعب‌العبور به‌سوی من آمدی؟

قصد خود را از آمدنت به من بازگوی.

گیلگمش پاسخ داد:

به قصد دیدار با پدرم "اوت نایشتیم" (نوح) به اینجا سفر کرده‌ام،

همو که به جمع خدایان راه جسته است،

آمده‌ام تا از او معمای زندگی و مرگ را جويا شوم...»^۱

با جمع‌بندی نتایجی که در این مبحث به دست آوردیم و مطالبی که تقدیم شد می‌توانیم در حد توانمان عقیدهٔ سومری‌ها را در خصوص خدایان این‌گونه خلاصه کنیم:

۱- اعتقاد به خدای مطلق که بقیهٔ خدایان تابع او هستند و تحت فرمان و هدایت او کار می‌کنند.

۲- اعتقاد به وجود خدایان (واسطه‌هایی در خلقت و تدبیر و ادارهٔ شئون کیهان و آفرینش به‌طور کلی) که جاودانه هستند، نمی‌توان آن‌ها را با چشم دید و از جهان ما نیستند.

۳- اعتقاد به خدایان (در خلق) که می‌توانند از جهان ما باشند و حتی می‌توانند مشخصاً بشری همانند ما باشند که پله‌های نردبان ترقی را پیموده‌اند و شایستهٔ مقام الوهیت در خلق شده‌اند.

اعتقاد سومری‌ها به امکان‌پذیر بودن رسیدن انسان به مقام الوهیت در خلق و امکان‌پذیر بودن ملحق شدن او به مجمع خدایان (به‌صورت مقید و نیازمند) در جهان دیگر (جهان آسمانی) و ارتباط برقرار کردن با آن‌ها، در برابر ما پنجره‌ای می‌گشاید تا انتظار داشته باشیم-طبق اعتقادات سومری- سرمنشأ انسان و موطن اصلی‌اش آسمانی باشد، و این یک واقعیت معتبر اصیل دینی است.

«ما آسمانی هستیم و اصل ما از آسمان است. ما در آسمان اول خلق شده‌ایم و اولین امتحانمان نیز که امتحان در عالم ذر است و در قرآن از آن ذکری به میان آمده، در همان جا برگزار شده است؛ بنابراین ما نفس هستیم، نه فقط جسدهایی

۱. مراجعه کنید به: طه باقر، حماسهٔ گیلگمش، ص ۷۵ و ۷۶.

زمینی...»^۱

چند نکته

۱- در اینجا نمی‌خواهم خدای «آن» یا «مردوخ» یا دیگر خدایان وارد شده را که بعدها یادشان در متون سومری یا متون بابلی آمد مشخص کنم که کدام یک طبق اعتقادات انسان سرزمین بین‌النهرین (سومری یا بابلی) خدای مطلق بوده است. تنها خواستم اشاره‌ای داشته باشم به اینکه ایده خدای مطلق (یگانه) و خدای در خلق (که طبیعتاً متعدد هستند) در تفکر لاهوتی سومری، بسیار روشن و واضح است؛ و این تفکر از پایه و اساس، از هسته اصلی دین الهی برگرفته شده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَالْمُدْرَاتِ أَمْرًا﴾^۲ (سوگند به تدبیرکنندگان کارها)، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳ (پس آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است)، ﴿وَالسَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۴ (و آسمان را به دستان خود برافراشتیم، و بی‌گمان، ما وسعت‌دهنده‌ایم!).

۲- قبلاً بیان کردم ایمان سومری‌ها به عقیده الوهیت مطلق و الوهیت در خلق، به این معنا نیست که همه چیزها یا کسانی که به آن‌ها صفت الوهیت را اضافه کرده‌اند - طبق متونی از آن‌ها که در حال حاضر کشف شده یا آنچه در این زمینه در آینده کشف خواهد شد - حقیقتاً استحقاق این صفت را داشته‌اند؛ بلکه سنت تحریف - که رسالت‌های آسمانی از آن در امان نمانده است - قطعاً بر آن‌ها هم جاری شده، همان طور که در رسالت‌های آسمانی بعدی نیز اتفاق افتاده است. مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، یا پیروانی از ادیان

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۱۳۸.

۲. نازعات، ۵.

۳. مؤمنون، ۱۴.

۴. ذاریات، ۴۷.

دیگر، که هوا و هوس یا دنیا یا یک حاکم یا یک شخص معین یا یک بت یا حتی یکی از اولیای خدا را به باطل به‌عنوان خدا برگرفته‌اند، همیشه موجود بوده‌اند. وضعیت وجود تحریف و بطلان در اعتقادات برخی سومری‌ها از همین دست است، بی‌هیچ تفاوتی.

۳- مشکل تعدد خدایان از نظر سومری‌ها بسیار ساده‌تر از اعتقاد مسیحیان به تثلیث است؛ زیرا پدر و پسر و روح‌القدس -از نظر آن‌ها- با صفت «بی‌نیاز مطلق» توصیف می‌شوند، ضمن اینکه موجودیت و شخصیت متمایزی دارند، و در عین حال اعتراف دارند که «خدا» خدای مطلق یگانه غیرمرکب است! در حالی که متون سومری به‌وضوح صفات نیازمندی و حدوث مثل خوردن، نوشیدن، ازدواج، بالاپایین رفتن، و دیگر موارد- را به خدایان متعدد نسبت می‌دهند و در نتیجه صفت الوهیت مطلق را که تنها به خدای یگانه اختصاص دارد، از آن‌ها نفی می‌کنند. یا دست‌کم به‌طور رسمی- بر تفکر تعدد خدایان مطلق تصریح نکرده یا چنین اعتقادی را بنا نکرده‌اند؛ برخلاف تصریح رسمی کلیسا به عقیده تثلیث.

«از نگاه سومریان هرچیزی که در خور توجه باشد "اله" محسوب می‌شود. از دید آن‌ها دنیا اله است، منیت اله است، جماعت اله است و افراد صالح و مقدس نیز اله هستند؛ بنابراین ما می‌توانیم کلمه "اله" را به پیامبران و صالحان یا دنیا یا منیت تبدیل کنیم و با تأمل در متن، حکمت سرشار نهفته در آن را دریابیم:

و گیلگمش دهان گشود و به انکیدو گفت:

دوست من! چه کسی می‌تواند به درجات آسمان اوج گیرد؟

و تنها اله‌ها (صالحان) کسانی هستند که با شَمَش^۱ تا ابد زندگی می‌کنند؛

۱. شَمَش (به اکدی: dšamaš) خدای آفتاب آشوریان و بابلیان که در حماسه گیلگمش از آن یاد می‌شود. وی به گیلگمش دستور می‌دهد با همکاری یار خود (انکیدو) با هومبابا به پیکار برخیزد و او را به سبب گناهان بسیار در خون کشد. شمش نگهدار دو پهلوان بود و در حین نبرد با هومبابا ایشان را قوت قلب می‌داد. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است،

و هر آنچه انجام دادند بر باد هواست.

در قرآن نیز آمده است: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾

(و به اعمالی که کرده اند بپردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم).^۱

۲-۲- سومری‌ها و حاکمیت الله

حاکمیت خدا به اختصار یعنی: نقشهٔ تشریح الهی، و کسی که اقدام به اجرای آن می‌کند مردی منصوب از طرف خداوند سبحان باشد؛ و نتیجهٔ به دست آمده از این اصل: کسی که حکومت مردم و ادارهٔ شئون آن‌ها را بر عهده می‌گیرد تا زمانی که برگزیده و منصوب از طرف خدا نباشد مشروعیتی ندارد.

اعتقاد به حاکمیت خدا پایه و اساسی است که تمامی ادیان آسمانی بدون هیچ شک و تردیدی بر آن متمرکز هستند، و فقط با این اصل است که رسالت‌های آسمانی، طرح و نقشهٔ الهی خود را دربارهٔ انسان آغاز کرده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲ (و آن هنگام که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می‌گذارم). در ادامه بعد از آدم (علیه السلام) برای خلافت و جانشینی الهی، مردانی آمدند که خدا آن‌ها را برگزیده بود، و خداوند آن‌ها را منصوب فرمود همچنان که زمان، هیچ‌گاه از آن‌ها خالی نشد و هرگز تا آخرالزمان نیز خالی نخواهد بود.

سومری‌ها به وضوح به این عقیده ایمان داشتند و این نکته‌ای است که بسیاری از متون آن‌ها بر آن تأکید کرده است. به عنوان مثال:

۱. احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۲.

۲. بقره، ۳۰.

۱- در قطعه‌ای سومری با عنوان «آنکی و نظام جهان»، «آنکی» سرنوشت سرزمین سومر را به صورت زیر مقدر می‌کند:

«ای سومر! ای سرزمین بزرگ در میان همه سرزمین‌های عالم،

تو با نور ثابت راسخ، پوشیده شده‌ای،

نوری که از هنگام طلوع تا غروب خورشید، قوانین الهی را در میان همه مردم می‌گستراند.

قوانین مقدس تو، قوانینی متعالی هستند که از ادراک خارج‌اند .

قلب تو، عمیق است، به طوری که نمی‌توان به ژرفای آن دست یافت.

معرفت صحیح با آن می‌آید... همچون آسمان که نمی‌توان آن را لمس کرد

و پادشاهی که او می‌زاید با تاجی ابدی تاج‌گذاری می‌شود

و آن آقایی که او به دنیا می‌آورد تا ابد تاج را بر سر خود می‌گذارد

آقای تو، آقای بزرگواری است؛ و پادشاه تو با خدای "آن" بر کرسی آسمانی می‌نشیند

پادشاهی تو، همچون کوه بزرگ است...»^۱

۲- در شریعت پادشاه سومری «اور-نمو» مؤسس سلسله «اور-سوم» آمده است:

«پس از اینکه جهان، آفریده شد

و بعد از آنکه سرنوشت سرزمین "سومر" و سرنوشت شهر "اور" مشخص شد

دو خدای "آن" و "انلیل"،

خدای ماه یا "نانا" را به عنوان پادشاه شهر "اور" معین کردند؛

سپس این خدا نیز به نوبه خود "اور نمو" را برگزید
تا در سرزمین سومر و شهر "اور" به عنوان نایب و به نمایندگی از او،
در زمین پادشاهی کند.^۱

۳- در فهرست پادشاهان سومری که به زمان سلسله اور سوم برمی گردد، نویسندگانی
که آن‌ها را تحت عنوان «پادشاهی = Nam-Lugal به سومری» جمع کردند، سلسله‌های
حاکم در سومر از زمان‌های قبل از طوفان، بیان شده است. در آن آمده است: پادشاهی از
آسمان، فرود آمد و «اریدو» مرکز سلطنت شد.^۲

۴- در سرود مخصوص «انلیل» آمده است:

«... ای انلیل! آن چوپانی که با دیده رضایت کامل به او نگریستی،

و او را فراخواندی، و شأن و منزلتش را در سرزمین‌ها رفعت بخشیدی...

او کسی است که سرزمین‌های بیگانه را تسخیر می‌کند، و در هر کجا نبرد در بگیرد

آن را به زمین می‌افکند...

"انلیل" آن چوپان بزرگ که پیوسته در حرکت است،

او چوپان راهبر برای هر موجود زنده‌ای (هر پادشاهی) است.

به راستی که او پادشاهی خود را ایجاد کرد، و تاج مقدس را بر سر خود نهاد.^۳

۵- یکی از شخصیت‌های مهمی که متون سومری در خصوص آن توضیح می‌دهند،

«زیوسودرا» (نوح) است؛ و او را با عنوان پادشاهی که از آسمان منصوب شد، توصیف

کرده‌اند:

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۱۹.

۲. طه باقر، مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن‌های باستانی، ۳۱۸/۱.

۳. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۷۷.

«پادشاه زیوسودرا،

در برابر "آن" و "انلیل" سجده کرد،

و "آن" و "انلیل" زیوسودرا را برگزیدند،

و زندگی همچون یک خدا را به او بخشیدند،

و آن دو در او نفس جاودانگی، مثل یک خدا، وارد کردند...»^۱

۶- همچنین در حماسه گیلگمش، خطاب انکیدو به گیلگمش آمده است:

«تو همان یگانه مردی،

تویی که مادرت تو را آستن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت مقدر ساخت.»^۲

متون بسیار دیگری هم وجود دارند که همه آن‌ها تأکید دارند بر اینکه سومری‌ها به

تنصیب الهی و آسمانی پادشاهان و حاکمان، اعتقاد داشتند.

اضافه می‌کنم: گفته‌های پژوهشگران و باستان‌شناسان نیز این واقعیت اشاره شده را

تأیید می‌کنند؛ به عنوان نمونه برخی از گفته‌های دکتر کریم‌را در این خصوص نقل خواهیم

کرد:

- «و پادشاهان و حاکمان، مباحثات و افتخار می‌کنند به اینکه خدای "انلیل" کسی

است که "پادشاهی سرزمین" را به آن‌ها بخشید، و آن سرزمین را به خاطر آن‌ها شکوفا

۱. ساموئل کریم‌را، از الواح سومر، ص ۲۵۸.

۲. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۵۰.

کرد، و او کسی است که تمامی سرزمین‌ها را به آن‌ها بخشید، و به ایشان توان داد سرزمین‌ها را با نیروی خود بگشایند. خدای "انلیل" همان کسی است که نام پادشاه را اعلام می‌کند و عصای سلطنتی خودش را به او می‌دهد، و با دیدهٔ رضایت، به او می‌نگرد.^۱

- در خصوص حکومت در شهر «کیش» سومری می‌گوید:

«شهری است که پادشاهی را -آن‌گونه که در اسطوره‌های سومری آمده است- بعد از طوفان، به‌طور مستقیم از آسمان دریافت کرد.»^۲

- «... در اینجا لازم است تأکید کنیم حاکم سومری، نه حاکمی خودکامه بود، و نه سرکش و نه در حال تغییر؛ پادشاهی مثل "شولجی" دقیقاً می‌دانست خودش کسی جز جانشین و خلیفه‌ای برای خدایان و نمایندهٔ آن‌ها نیست، و در برابر آن‌ها در قبال شکوفایی سرزمین‌ها و رفاه بندگان، مسئول است.»^۳

روشن است تفکر جانشینی خدا و نمایندگی او در زمین، در میان سومری‌ها به‌عنوان یک عقیده برای ثابت کردن شریعت حاکم، شایع بوده است. بله، آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد -چه در زمان سومری‌ها و چه کسانی که بعد از آن‌ها تا به امروز آمده‌اند- عبارت بوده است از اینکه شخصی که از طرف خدا منصوب نشده است این جایگاه را به‌صورت جعلی در اختیار می‌گرفته، و ظالمانه خلیفه و پادشاه منصوب از طرف خدا را از آن جایگاه دور می‌کرده است.

البته اعتقاد به تنصیب الهی، فقط به سومری‌ها اختصاص ندارد؛ بلکه بابلی‌ها نیز آن را از آن‌ها به ارث بردند. در شریعت پادشاه بابلی «حمورابی» آمده است: پادشاه، سلطنت را از طرف پروردگار یعنی «مالک بزرگ» در اختیار دارد:

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۷۲.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۸۳.

۳. ساموئل کریمر، آیین ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه: نهاد خیاطه.

«... و بر اساس شریعت حمورابی، پادشاه در رأس حکومت بود، و او کسی بود که این تسلط را از پروردگار به دست آورده است، و [پروردگار] مالک بزرگ زمین هاست.»^۱

توجه:

پیش‌تر خاطر نشان کردم اعتقاد سومری‌ها به تنصیب الهی برای پادشاه و حاکم، به این معنا نیست که همه کسانی که در متون سومری، صفت الوهیت بر آن‌ها اطلاق می‌شود واقعاً شایسته این صفت بوده‌اند؛ بلکه کسانی بوده‌اند که به دروغ ادعای «الوهیت» یا «پادشاهی» کرده‌اند، و کسانی هم بوده‌اند که با پادشاه منصوب از طرف خداوند سبحان، به نزاع برخاستند، و افرادی هم بوده‌اند که دست به تحریف [متون] زدند، درست به همان صورتی که در دیگر دیانت‌ها نیز رخ داده است. خاطر نشان می‌کنم انگیزه‌ای که ما را به بحث و بررسی مسئله «حاکمیت» کشاند، بیان این نکته است که سومری‌ها به‌طور کلی، درست مثل اعتقادات موجود در تمامی ادیان الهی- به حاکمیت خدا و تنصیب الهی، ایمان داشتند.

«... این درست است که برخی از پادشاهان سومری فقط ادعای تنصیب الهی را داشتند، ولی آنچه برای ما اهمیت دارد این است که عموم سومریان به تنصیب الهی معتقد بوده‌اند. آنچه از الواح گلین به دفعات به دست ما رسیده مبنی بر اینکه پادشاهان، نوادگان خدایان هستند و از سوی خدایان تعیین می‌شوند- مؤید این مدعاست. قرآن داستانی نقل کرده که نشان‌دهنده منازعه‌ای است که در سومر یا سرزمین بین‌النهرین بین یکی از پادشاهان مدعی حکمرانی با ابراهیم خلیل (علیه السلام) که حاکمی منصوب از طرف خدا بود، روی داده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ

الْمُشْرِقِ فَأَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱﴾ (آیا ندیدی آن کسی را که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش که خدا پادشاهی را به او ارزانی کرده بود محاجه کرد؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد، زیرا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند).

می‌توانیم با مراجعه به متون سومریان، اکدیان و بابلی‌ها این موضوع را به‌وضوح در بسیاری از متون آن‌ها مشاهده کنیم؛ اینکه آن‌ها معتقد بودند حکومت و پادشاهی باید با تنصیب الهی صورت بگیرد؛ همان‌طور که در باور دین الهی صحیح در تورات، انجیل و قرآن نیز همین‌گونه است. این آشکارا حکایت از آن دارد که سومریان دین الهی کهن را به ارث برده‌اند و به تعالیم آن که مهم‌ترین قسمتش قوانین شرعی مقدس و تعیین مجری آن بود، نیز پایبند بوده‌اند. ولی با گذشت زمان، همان چیزی اتفاق افتاد که همیشه رخ می‌دهد و آن تحریف دین الهی، غصب حکمرانی الهی و مقهور ساختن حاکم تعیین‌شده از سوی خداوند است...»^۲

و به‌عنوان مثالی از تحریف در عقیده «حاکمیت الهی» دکتر کریمر می‌گوید:

«در این دورهٔ رو به زوال از احوال سیاسی و اجتماعی شهر "لاگاش"، خدای "نجرسو" -طبق چیزی که تاریخ‌نگاران سومری به ما رسانده‌اند- خدای پشتیبان شهر را برگزید. حاکم جدید که در میان تمامی ساکنان "لاگاش" از الهه "اوروکاگینا" می‌ترسید و به او فرمان داد "قوانین الهی" را -که پیشینیان او آن‌ها را ترک گفته و نادیده گرفته بودند- مجدد پیاده‌سازی کند. "اوروکاگینا" به سخنان "نجرسو" پایبند بود و دستورات "اله" را به‌طور کامل اجرا می‌کرد؛ بنابراین از کارهای ناپسند مثل تصاحب کردن چهارپایان، گوسفندان،

۱. بقره، ۲۵۸.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

بره‌ها، و اماکن صید ماهی که عام‌المنفعه بود بازداشت، و از قانون پرداخت اموال به قصر به روش‌های مختلف، جلوگیری کرد...»^۱

این گفته‌ی وی علاوه بر تأکید او بر اعتقاد سومری‌ها به حاکمیت خدا، به وجود دوره‌هایی نیز اشاره می‌کند که در آن‌ها، انحراف اعتقادی در جامعه رخ می‌داد که منجر به رسیدن حاکم غیرمنصوب از طرف خدا به تخت فرمانروایی می‌شد؛ در نتیجه در زمان او ظلم و فساد گسترش می‌یافت و همه آرزو داشتند یک پادشاه عادل الهی بیاید تا انحراف را برطرف کند و امور را به جایگاه درستش بازگرداند.

آیا سومری‌ها به دموکراسی اعتقاد داشتند؟

دکتر کریمر مثالی می‌آورد و آن را نخستین تلاش دموکراتیک در حکمرانی انسان‌ها برمی‌شمارد. این واقعه در سومر در هزاره سوم قبل از میلاد رخ داده است:

«در کدام قسمت از جهان، اولین مجلس سیاسی شناخته‌شده برای انسان‌ها منعقد شد؟ ... آنچه باعث شگفتی و حیرت می‌شود این است که این پارلمان باستانی، جلسات خود را در آن قسمت از آسیا منعقد می‌کرد ... در آن سرزمین که در دوران باستان به سومر معروف بود، و در شمال خلیج فارس در میان دو رود دجله و فرات قرار داشت ... و بر این اساس، جای شگفتی نیست که سومری‌ها در عرصه سیاسی نیز پیشرفت مهمی را به دست آوردند و آن‌ها به شکل خاص، نخستین گام‌ها را به سوی حکومتی دموکراتیک با تسلط بر خودکامگی‌ها و قدرت‌طلبی‌های حاکمان و اعتراف به حقوق مجالس سیاسی برداشتند.»^۲

ولی درست این است که نظام حکومت سومری -طبق آنچه در متون آن‌ها وارد شده است- دموکراتیک نبود و در مبحث قبلی به مجموعه‌ای از متون که به‌طور کلی اعتقاد

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۱۰.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۸۲.

سومری‌ها به حاکمیت خدا و تنصیب الهی را تأیید می‌کند اشاره کردم. آری، می‌توان گفت نظام حکومت سومری، الهی بود؛ ولی دو نسخه از آن نزد سومری‌ها موجود بود:

اول: نسخه اصلی سیستم حکومتی، که مبتنی بر تنصیب الهی پادشاه یا حاکم بوده است؛ چه این تنصیب به‌طور مستقیم از طرف خدای سبحان باشد و چه از طرف خلیفه و جانشین او یعنی «خدای در خلق». این سیستم، سیستمی بوده است که خلفای خدا در زمینش (یا جانشینی که به تعبیر متن سومری پیش گفته، نماینده خدا در زمین است) مثل نوح (علیه السلام) یا همان «زیوسودرای پادشاه» پیاده‌اش می‌کردند. این سیستم، سیستمی است که در آن، حکومت به‌خودی‌خود، هدف نیست؛ بلکه هدف، محقق ساختن چیزی است که خدای سبحان اراده می‌فرماید؛ همچنین اطمینان از پیاده‌سازی عدالت در سرزمین‌ها و انصاف با مظلومین.

دوم: نسخه تحریف‌شده نظام حکومت سومری، که با گذر زمان در نتیجه دور شدن از آموزه‌های دینی درستی که انبیای الهی در سومر گسترانده بودند راه خود را در میان سومری‌ها باز کرد، و اضافه کردن صفت «الوهیت» بر افراد یا جناح‌های باطل که به آن‌ها صلاحیت و شایستگی‌هایی داده شد در حالی که این صلاحیت‌ها، در اصل از خصوصیات خدا و جانشین حقیقی او بوده است. و از جمله این صلاحیت‌ها، تعیین پادشاه و حاکم بود.

«بنابراین نظام حکمرانی سومریان، نظامی است که از نوح (علیه السلام) و پیامبران به ارث برده‌اند؛ همان‌طور که دین الهی را از آنان به ارث برده‌اند. سومریان از یک سیستم حکمرانی الهی تحریف‌شده برخوردار بودند، همان‌طور که دین الهی تحریف‌شده داشتند؛ بنابراین سیستم حکومتی سومریان نه دیکتاتوری بود و نه دموکراسی به معنای دموکراسی شناخته‌شده غرب امروز.

نظام حکومتی سومریان به این صورت بود که پادشاه را الهه‌ها (خدایان) تعیین می‌کردند؛ همان‌طور که در سیستم حکومت الهی نیز پادشاه یا حکم‌فرما از سوی

خداوند تعیین می‌شود. وظیفهٔ این حاکم، تحقق بخشیدن به خواست و ارادهٔ الهی، اجرای قانون خدا و برخورد عادلانه با ستمدیدگان است؛ بنابراین هدف از تعیین حکم فرمای الهی، خود حکمرانی نیست...»^۱

ایجاد نسخهٔ دوم تحریف شده برای نظام حکومت الهی که قطعاً و یقیناً به انزوای جانشین واقعی خدا و دور کردن او و منحل کردن نقش او منجر می‌شود، حادثه‌ای نیست که فقط برای سومری‌ها به عنوان ملتی دین دار، رخ داده باشد؛ بلکه همواره وجود داشته است. نسخهٔ تحریف شدهٔ مسلمانان در خصوص حکومت داری، پیش روی همگان قرار دارد؛ نسخه‌ای که منجر به خانه نشینی علی (علیه السلام) به مدت بیست و پنج سال در منزلش شد، و زمینه را برای کشتن فرزندش حسین (علیه السلام) و اهل بیت ایشان و اسیر شدن زانشان در واقعهٔ درناک کربلا مهیا کرد، و در عوض به بنی امیه و امثال آن‌ها اجازه داد بر مسند حکومت و رهبری مسلمانان تکیه بزنند!

به هر صورت متون سومری به هر دو نسخه توأم اشاره می‌کنند؛ تا آنجا که گویی در ابتدا به نظر می‌رسد تفاوت شگفتی با یکدیگر دارند؛ این متون، از یک سو «زیوسودرا» یا نوح (علیه السلام) را پادشاهی معرفی می‌کنند که خدایان برگزیدند، همان طور که «اوروکاجینا» را برگزیدند؛ کسی که با خود عهد و پیمان بست تا هرگز اجازه ندهد یتیمان و بیوه زنان، شکار ظلم و ستم توانگران شوند؛^۲ و نیز «اور نمو» را معین کردند که صاحب شریعتی بود که هدفش تضمین عدالت در سرزمین‌ها و کار برای اصلاح احوال مردم بود.

از سوی دیگر، متون سومری، حاکمان فاسد و ظالمی را نیز معرفی می‌کنند که آن‌ها هم از طرف خدایان معین شده‌اند؛ برخلاف اینکه سومری‌ها از ظلم و فساد و جنگ‌های ستمگرانهٔ آن‌ها در رنج و عذاب بودند.

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۹۵.

۲. مراجعه کنید به: ساموئیل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۱۲.

تمیزی که باستان‌شناسانی مثل کریمر و همکارانش، نتوانستند آن را درک کنند؛ زیرا آن‌ها به حاکمیت خدا اعتقاد نداشتند، یا به این دلیل که بعضی از آن‌ها اساساً خدانا‌باور بودند. معمایی که اکنون به‌واسطه آنچه سید احمدالحسن بیان کرده، قابل حل شده است:

«رابطه سومریان و حاکمیت خدا موضوعی است که کریمر و بسیاری از باستان‌شناسان از درک آن عاجزند؛ زیرا آن‌ها به حاکمیت خدا اعتقاد ندارند یا خدانا‌باورند و دین را از اختراعات سومری‌ها به شمار می‌آورند و تورات و قرآن را صرفاً کپی‌برداری‌هایی از داستان‌های تخیلی سومریان مانند قصه طوفان در نظر می‌گیرند. به همین دلیل هنگامی که این افراد دریافتند پادشاه سومری موضوع جنگ را در دو مجلس به شور گذاشت، این‌گونه حکم قطعی صادر کردند که عملکرد سومریان دموکراتیک و مشابه دموکراسی امروز غرب بوده است. این در حالی است که عملکرد سومریان به‌هیچ‌وجه بر اساس دموکراسی غربی نبود و ارتباطی هم با آن نداشت؛ چراکه متون سومری بسیاری وجود دارد که در آن‌ها تأکید شده است حاکم، مشروعیت خود را از تنصیب الهی به دست می‌آورد.»^۱

با توجه به این نکته که ایمان به حاکمیت خدا و تنصیب الهی به‌معنای فقدان مجالس سیاسی که نقش‌های معینی را زیر نظر خلیفه خدا انجام می‌دهند نیست، و نیز به این معنا نیست که خلیفه خدا خودش، به‌طور مستقیم، به حکومت‌داری بپردازد.

«... و این نظام حکمرانی الهی می‌تواند توسط حاکمی معین شده از سوی خدا، قوانین را اجرا کرده، بر آن نظارت داشته باشد و به هنگام خطارتن این فرایند، به‌گونه‌ای صحیح مداخله نماید و ضرورتی ندارد که خودش به حکمرانی مبادرت ورزد، تا هدف از تنصیب و تعیینش عملی شود.»^۲

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۹۵.

و نیز آنچه بیان کردیم می‌تواند پدیدهٔ جدانشدن حکومت را از معابد تفسیر کند؛ در حالی که معبد، مکانی برای حکمرانی و مرکز اداری حکومت در دورهٔ ابتدایی زندگی سومری‌ها بود.

«در دورهٔ ابتدایی دوران تاریخی، معبد به مفهوم مکانی برای حکومت و یک مرکز اداری برای روحانیت حاکم بود. بعد از آن، جدایی مهمی میان معبد و دولت ایجاد شد؛ زیرا پادشاه، سکونتگاهی مخصوص داشت که با آن، امنیت پیدا می‌کرد، و مطالبات فعالیت‌های سیاسی و تشریفاتی چنین چیزی را لازم می‌گرداند.»^۱

پس این مسئله همچنین در چهارچوب ایمان به حاکمیت خدا قرار می‌گیرد؛ اینکه مناسب می‌داند خانهٔ عبادت، مکانی برای حکومت، قضاوت و ادارهٔ شئون مردم باشد؛ همان طور که امام علی (علیه السلام) در ایام حکمرانی‌اش در مسجد کوفه عمل می‌کرد؛ ولی افراد دیگری غیر از ایشان، از حاکمان مسلط که از طرف خدا منصوب نشده بودند قصرهای بزرگ را به‌عنوان مکانی برمی‌گزیدند تا از آنجا به حکمرانی خود بر سرزمین‌ها و بندگان بپردازند.

۳-۲- موضوعاتی مربوط به هستهٔ دین سومری

از آنجا که بنای این پژوهش بر مختصرگویی است، تنها برخی مضامین دینی را که در الواح گلی سومری آمده است برخوردیم گزید، و به باور بنده همین مضامین گزینش شده حتی از کافی هم فراتر خواهد بود تا حکم کنیم چیزی که سومری‌ها می‌پرستیدند، دین الهی بوده که از انبیای خدا به آن‌ها رسیده بوده است؛ هرچند همچون دیگر ادیان الهی-دست تحریف در اجزای زیادی از آن، انحرافات ایجاد کرده بود. دین سومری تنها به پرداختن به داستان آفرینش، پیدایش هستی و حاکمیت الهی متوقف نشده است؛ بلکه از

۱. استیون لوبد، آثار باستانی سرزمین رافدین، ص ۱۷۰، ترجمه محمد طلب.

آن فراتر رفته و قضایای دیگری را پیش کشیده است که از اعماق دین الهی و اجزای تشکیل دهنده اش شمرده می شوند.

۲-۳-۱- رضایت خدا و عشق به او

انسان سومری تمام هم و غم خود را برای به دست آوردن رضایت خدا به کار می گرفت؛ تا آنجا که خداوند را منبع همه خوبی‌ها می دانست و در عین حال، فقدان چنین رضایتی را عاملی برای همه رنج‌هایی می دانست که در زندگی گریبانگیرش می شد.

«سرچشمه همه خوبی‌ها برای هرکسی، رضایت خدایان از او بود، و نبود چنین رضایتی، اصل و ریشه تمام دردها و رنج‌ها به شمار می آمد... و مزموهای توبه، اعتراف به گناهان دانسته یا نادانسته را در خود دارد، و گاهی به سرودهای مدح و ستایش می انجامید:

ای مولای من! به راستی که خطاهایم بسیار، و گناهانم هولناک است

بارخدا یا! به راستی که خطاهایم بسیار، و گناهانم هولناک است...

بگذار خشم و غضب در قلب مولای من، سبک شود

تا آن خدایی که می شناسمش یا نمی شناسمش، آرام بگیرد

تا آن خدایانی را که می شناسم یا آن‌هایی که نمی شناسم آرام بگیرند...»^۱

«از متون میخی دارای مضامین دینی و فلسفی چنین بر می آید که فرد در سرزمین سومر، تلاش بسیاری برای رسیدن به رضایت و محبت خدایان از خود نشان می داد؛ زیرا این، تنها وسیله و راه قابل اعتماد بود تا به وسیله آن از زندگی سعادت‌مندانه و عمر طولانی بهره‌مند شود؛ و برعکس آن هم کاملاً درست است؛ یعنی وقتی خدا به بنده اش پشت کند و از او دور شود، این هشدار برای خشم او و فرود آمدن بدبختی و تیره‌روزی بر بنده

۱. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

خواهد بود.»^۱

۲-۳-۲- گناهان سبب بلاست و گریزی از شفاعت نیست

سومری‌ها اعتقاد دارند گناهان و خطاهای انسان، سبب بلا و مصائبش است و هیچ انسان بی‌گناهی وجود ندارد.

«حکیمان سومری به این عقیده باور و از آن آگاهی داشتند؛ اینکه مصیبت‌های انسان و تمام بلاهایی که نصیبش می‌شود، نتیجه گناهان و خطاهایش است، و هیچ انسان بی‌گناهی وجود ندارد.»^۲

بنابراین کسی که در رنج و عذاب است هیچ راهی برای رهایی از رنج و عذاب خود ندارد:

«مگر اینکه خدای خود را همیشه تمجید کند و در پیشگاه او بگرید تا او با مهربانی به شکایت‌هایش گوش دهد؛ و طبق اعتقادات رایج سومری، خدای مورد خطاب در این دعاها، خدای عذاب‌کننده شخصی است؛ یعنی خدایی که نماینده‌ای برای آن فرد و شفیع او در انجمن خدایان است.»^۳

اگر بخواهیم شواهدی دینی از قرآن کریم یا کتاب مقدس برای این عقیده سومری‌ها بیاوریم ملاحظه خواهیم کرد این شواهد بسیار هستند؛ از جمله:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾^۴ (و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد).

(و ما و پادشاهان ما و کاهنان ما به سبب گناهانمان به دست پادشاهان سرزمین‌ها با

۱. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۶۲.

۲. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۰۴.

۳. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۶۸.

۴. شوری، ۳۰.

شمشیر و اسارت و تاراج و رسوایی چهره‌ها تسلیم گردیده‌ایم).^۱
(همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر شده‌اند).^۲

۲-۳-۳- ترس از معبود و نیایش از نخستین واجبات دینی است

از نظر سومری‌ها ترس از خدا و توجه به سوی او با دعا و نیایش و توسل برای درخواست بخشایش، از نخستین واجبات دینی است.

«... از آنجا که تو ای خدای من، فوق‌العاده صبوری، به سوی الوهیت تو رو کردم،

و از آنجا که تو می‌دانی چگونه بخشایی، در جست‌وجوی تو هستم،

و از آنجا که تو با دیدهٔ محبت می‌نگری، آرزوی وجه تو را دارم،

و از آنجا که تو مهربانی، من در اینجا در پیشگاه تو ایستاده‌ام،

با عطوفت به من نگاه کن! نیایش مرا بشنو!

و اگر قلب تو خشمگین است، بگذار قلب تو برای من آرامش یابد،

از گناهان و خطاهای من درگذر؛ کوتاهی‌هایم را پراکنده ساز!

و [امیدوارم] خشم الوهیت تو علیه من، بی‌درنگ آرام گیرد...»^۳

«نخستین واجب در دین، ترس از معبود است... و دومین واجب در دین، دعا یا نیایش و قربانی [برای شفاعت] است:

هر روز بر خدای خودت فروتنی پیشکش کن

۱. سفر عزرا، ۷/۹.

۲. نامهٔ پولس رسول به رومیان، ۳/۲۳.

۳. آدونیس، دیوان اسطوره‌ها، کتاب چهارم، ص ۱۸۴.

قربانی، نماز، و بخور واجب
تا قلب تو در برابر پروردگارت، پاک باشد
این همان چیزی است که معبود را شادمان می‌کند
اگر تو توسل و دعا و نیایش و سجود را هر روز صبح تقدیم کنی، او نیز تمام گنج‌ها را
به تو خواهد بخشید

و روزهای تو به فضل خدایت، درخشان خواهد شد
و این لوحه را به عقل خود بیاویز:

ترس [از معبود]، مهربانی یا محبت می‌زاید

و قربانی، عمر را طولانی می‌کند

و نماز و نیایش از گناهان نجات می‌بخشد.^۱

بنابراین سومری‌ها قضایایی مثل درخواست رضایت خدا، ترس از او، توجه به سوی او با نماز و دعا، توسل به او، و سجده برای او را جزو مغز و هسته دین و عقیده خود بر می‌شمارند؛ و آیا دین، چیزی جز این است؟ به‌علاوه اگر عقیده سومری‌ها را که در بالا گفته شد بخوانیم و میان آن و آنچه متون دینی در ادیان آسمانی به‌سویش دعوت می‌کنند مقایسه‌ای انجام بدهیم، آیا تفاوتی خواهیم دید؟!

﴿قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۲ (بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی

به شما نمی‌کند).

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۳ (و نماز را به پا دار، که نماز از

۱. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲. فرقان، ۷۷.

۳. عنکبوت، ۴۵.

کار زشت و ناپسند باز می‌دارد).

بخواهید تا به شما داده شود. بطلید تا بیایید. به در بکوید تا در برایتان باز شود).^۱

پس به شما می‌گوییم، هر آنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و از آن شما خواهد بود).^۲

پروردگار را مادام که یافت می‌شود بطلید. او را بخوانید؛ زیرا او نزدیک است).^۳

به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است).^۴

۲-۳-۴- رؤیاهای صادق

کتاب‌های آسمانی، به رؤیاهای بسیار توجه داشته‌اند؛ این نکته را ما در قرآن کریم و در کتاب‌های مقدس عهد قدیم و جدید شاهد هستیم، و به‌عنوان نمونه می‌توان به سوره یوسف یا رؤیای پیامبر خدا دانیال و یوحنا ی لاهوتی اشاره کرد.

رسول خدا محمد ﷺ و نیز خاندان گرامی ایشان به رؤیا توجه داشتند و در این خصوص سخن گفته‌اند که ممکن است مؤمن، رؤیاهای خلفای خدا و اولیای پاک او را - که دارای نمادهای حکمت‌آمیز یا پیشگویی‌های معین یا حوادثی در آینده باشند- ببیند؛ اگر انسان خالص شود و تقوا پیشه کند و پاک و طاهر شود.

با توجه به مطالبی که در الواح سفالی از آن‌ها به ما رسیده است، همین توجه و اهتمام به رؤیای صادق و تعبیرشان را در میان سومری‌ها و بعد از آن‌ها بابلی‌ها شاهد هستیم:

۱. متی: ۷/۷.

۲. مرقس: ۱۱/۲۴.

۳. اشعیا: ۶/۵۵.

۴. مزامیر: ۱۰۲/۱۷.

«رؤیایا اگر تنها وسیله ارتباط با خدایان نبوده باشد، وسیله‌ای است که برای این ارتباط بیشترین کاربرد را دارد. رؤیایا ابزاری بود که به خدایان اجازه می‌داد خواسته‌های خود را [به مردم] برسانند که همانند فرمان‌هایی برای بنی‌بشر بودند... رؤیایا، مقصود خدایان را به انسان می‌شناساند؛ ولی در عصر تاریخی "میزوپوتامیا" ابزار و وسایل پیشگویی‌ها، بسیار و متنوع بود؛ از این رو آن‌ها را مرتب کردند، و قرائن و نشانه‌های آن‌ها را بر اساس قوانین خاصی تفسیر نمودند و رساله‌هایی مستقل در خصوصشان تألیف کردند. بابلی‌ها فصل‌های کاملی از آن‌ها را برای ما باقی گذاشته‌اند. آن‌ها اعتقاد داشتند لازم نیست انسان به همه رؤیایا توجه داشته باشد؛ رؤیای منفرد یا گذرا، شایسته توجه نیست، ولی وقتی رؤیای تکرار شود یا دو رؤیای مشابه یکدیگر باشند یا یکدیگر را تکمیل کنند، به‌خصوص اگر پشت‌سر هم یا در یک شب دیده شده باشند، به‌عنوان یک هشدار در نظر گرفته می‌شود که باید به آن‌ها توجه شود...»^۲

«خدایان دوست دارند با افراد پاک از میان مردم، ارتباط برقرار کنند و از طریق رؤیایا به آن‌ها از حوادثی خبر بدهند که برایشان اتفاق خواهد افتاد؛ و وقتی نیاز به این کار پیش می‌آمد فرماندار یا منجم با رفتن به مکان مقدس و خوابیدن در آن، چنین عطا و بخششی را درخواست می‌کرد.»^۳

«... اما چگونه یک بنده به الهه شخصی متصل می‌شود؟ یا به تعبیر درست‌تر چگونه خدا، بنده را از میان مردم برمی‌گزیند؟ محتمل‌تر آن است که این کار از طریق وحی یا الهام و رؤیای انجام می‌شده است.»^۴

۱. دوره تاریخی تمدن بین‌النهرین. (مترجم)

۲. شارل ویرلو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۴۳.

۳. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۵۶.

۴. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۶۲.

۲-۳-۵- استخاره از خدا و توسم

مؤمنان به کتاب‌های آسمانی مثل مسلمانان و مسیحیان- همواره ایمان دارند به اینکه استخاره از خداست یا آن‌گونه که مسیحیان بر آن نام می‌گذارند «سفریابی مقدس» جزو دین است، و به‌طور معمول مسلمانان با قرآن استخاره می‌گیرند، در حالی که مسیحیان با سفرهای کتاب مقدس، سفریابی می‌کنند. همین مسئله را ما نزد سومری‌ها هم مشاهده می‌کنیم.

«و متوسل شدن به منجمان و فال‌گیران فقط به اموری خاص محدود نمی‌شد؛ بلکه این کار قبل از هر چیزی که به امور عمومی ارتباط پیدا می‌کرد صورت می‌پذیرفت. پادشاه، هیچ کار مهمی را بدون استخاره با معبود نمی‌پذیرفت؛ حال یا معبود نظر خود را از طریق پدیده‌ای عادی یا غیرقابل انتظار نشان می‌داد، یا به‌صورتی که در بیشتر اوقات معمول بود- پرسشگر، مداخله منجم را برای جست‌وجوی خواست و اراده الهی در پدیده‌های مشاهده‌شده توسط منجم درخواست می‌کرد.»^۱

در خصوص «توسم» و «فراست»^۲ امام صادق (علیه السلام) در بیان معنای این سخن حق تعالی ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ (به یقین، در این [کیفر] عبرت‌هایی برای هوشیاران است) فرموده‌اند: «آن‌ها ائمه هستند که با نور خدا می‌نگرند؛ پس از تیزیابی آن‌ها در میان خودتان، پروا کنید.»^۳

به‌طور کلی این پدیده در میان پیروان خلفای خدا به‌جهت همراهی آن‌ها با انبیا و اولیا و آموختن از آن‌ها شایع می‌شود؛ و از آنجا که همان‌طور که دانستیم- سومری‌ها از فرهنگ الهی راسخ بهره می‌بردند، ملاحظه می‌کنیم آن‌ها از «توسم» و «فراست» برخوردار بودند؛

۱. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۵۴.

۲. توسم: نشانه‌شناسی، و تیزیابی و دریافتن به فراست. (مترجم)

۳. قاضی مغربی، دعائم الاسلام، ص ۲۵۱؛ تحقیق آصف فیضی؛ و سوره حجر، ۷۵.

زیرا پدیده‌هایی بودند که خودشان را عرضه می‌کردند و نظر سومری‌ها به آن‌ها جلب می‌شد، و آن‌ها بعضی از این پدیده‌ها را بشارت، و برخی دیگر را هشدار برای خانه یا شهری می‌دانستند که در آن زندگی می‌کردند.

«پدیده‌هایی وجود دارند که انسان به دنبال آن‌ها نمی‌گردد، بلکه آن‌ها خودشان را عرضه می‌کنند تا در نظر گرفته شوند. این پدیده‌ها می‌توانند بشارت‌دهنده به بهره‌نیکو، یا اندازدهنده به بدی باشند؛ مثل حالت ناهنجار در ولادت کودکان یا حیوانات؛ به طوری که این ناهنجاری به عنوان فال نیک یا بد برای خانه یا گاهی شهر یا ولایتی شمرده می‌شد که آن حادثه در آن رخ داده بود.»^۱

«اکنون دانستیم انسان‌ها خلق شده‌اند تا به خدایان خدمت کنند و این خدایان، کسانی هستند که ایشان را به موجب کمترین گناهان بازخواست می‌کنند. پس بر مردم لازم است تمایلات آسمان را به دقت اطاعت کنند، و خواسته‌های آن‌ها را لیبک گویند. حال چگونه می‌دانسته‌اند این هماهنگی را حفظ می‌کنند و از خشم خدایان دور می‌مانند؟ و اگر رؤیاهایی ببینند - که به واسطه آن رؤیاهای خدایان چیزی را که برایشان حائز اهمیت است وحی کنند - چگونه آن‌ها را به همان صورتی که مورد رضایت خدایان است تفسیر می‌کرده‌اند؟ این در صورتی است که رؤیایی در کار باشد؛ و اگر رؤیایی نباشد چطور؟

پاسخ: به قرائن و نشانه‌های طبیعی اعتماد می‌کنند و این قرائن، آن‌ها را به حقیقت هدایت می‌کند؛ بنابراین توجه کلی فقط روی تغییرات ماه متمرکز نمی‌شد، بلکه به شکل ابرها هم توجه می‌کردند. هر حرکتی و هر خزنده‌ای که زیر علف‌ها حرکت می‌کرد، حتی اجرام شایع در عرصه ستارگان، به خواست و اراده خدایان - چه نیکو و چه ناپسند - اشاره می‌کند. در اینجا هنر یا علم، نبوغ خود را به رخ می‌کشد و به این ترتیب خیربودن یا نبودن آن خواست یا اراده مشخص می‌شود...»^۲

سومری‌ها به خوبی می‌دانستند خدای سبحان به وسیله هر چیزی با بنده‌اش سخن

۱. دیلا بورت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۵۵.

۲. شارل ویرو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۲۵.

می‌گوید و این شناخت و معرفتی است که از انبیای خدا و فرستادگانش، هیچ‌گاه جدا نشده است. این ابراهیم علیه السلام است که از سرزمین کربلا عبور می‌کند، در حالی که سوار بر مرکبی است، آن مرکب او را می‌اندازد و ایشان سقوط می‌کند و سرش آسیب می‌بیند و خونش جاری می‌شود و در حین استغفار و طلب بخشایش، می‌گوید: خدایا چه خطایی از من سر زده است؟^۱ و تأکید می‌کنم مثل چنین فرهنگ و معرفت الهی از طریق اشخاصی شبیه این افراد پاک و مطهر به سومری‌ها رسیده بوده است.

۲-۳-۶- پیشکش کردن قربانی

پیشکش کردن فدیة و قربانی - مثل تقدیم کردن گوسفند بی‌عیب- از جمله آیین‌های الهی بوده که در ضمن تعالیم ادیان ابراهیمی آمده است؛ به‌عنوان مثال مسلمانان چنین کاری را در ضمن مناسک حج یا در مناسبت‌های معینی انجام می‌دهند.

این موضوعی است که سومری‌ها از آن غافل نبوده و پیشکش کردن قربانی از نظر آن‌ها وسیله‌ای برای درک غیب و نزدیکی جستن به معبود بوده است.

«ضروری بود به‌طور مستقیم به ادراک غیب اقدام شود؛ این کار از طریق انتخاب یک حیوان سالم و قربانی کردن آن صورت می‌پذیرفت؛ مطابق با شرایط مقرر در آیین‌ها که با توجه به ساعت‌های روز تفاوت‌هایی داشتند؛ مثلاً در زمان صبح، آن معبود، آمادگی داشت گوسفندی را بپذیرد، و منجم (یا فال‌گیر) مائده‌ای را در برابر خدا در پشت آتشدان قرار می‌داد... و بعد از آنکه کاهن در آتشدان می‌دمد قربانی را از صاحب آن می‌گیرد و این نیایش را می‌خواند:

"فالنی، بندهٔ تو" قربانی خود را در صبح‌هنگام تقدیم کرد!

حال باید خودش را در برابر عظمت الوهیت تو عرضه کند!

حال باید به لطف این گوسفندِ فربه و بی‌عیب، به عظمت الوهیت تو راضی و شادمان
باشد.»^۱

۲-۳-۷- اعتقاد به مرگ و جهان زیرین

سومری‌ها اعتقاد داشتند مرگ، سرنوشتی حتمی است که هر انسانی هر قدر هم جلال و جبروت داشته باشد به آن می‌رسد و جاودانگی در دنیا هرگز امکان‌پذیر نیست؛ با توجه به اینکه مرگ، هرگز به معنای نابودی کامل نیست، بلکه عبارت است از جداشدن روح از بدن:

«و مرگ در اعتقادات سومری‌ها و بابلی‌ها نابودی مطلق را برای انسان شکل نمی‌داد؛ بلکه عبارت بود از جداشدن روح از بدن.»^۲

سومری‌ها به عالم مردگان (جهان زیرین) نیز اعتقاد داشتند؛ عالمی که آن را «کور» و «زمین بدون بازگشت» می‌نامیدند. روح مرده بعد از جداشدن از بدن به آن فرود می‌آید و تا ابد در آن نگه داشته می‌شود.^۳

بارزترین متون میخی در این زمینه متنی است که با عنوان اسطوره «فرود آمدن اینانا (ایشتار) به جهان زیرین» شناخته می‌شود و در فصل سوم این تحقیق به آن خواهیم پرداخت.

«... (گیلگمش گفت:) ای دوست من به من خبر بده.

به من بگو در دنیای زیرین که تو دیده‌ای چه خبر است؟

(انکیدو گفت:) به تو خبر نخواهم داد، به تو خبر نخواهم داد،

۱. دیلا پروت، سرزمین بین‌النهرین، ص ۱۵۵.

۲. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۶۶.

۳. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۶۸.

و اگر ناگزیر باشم، از آنچه در جهان زیرین می‌گذرد به تو خبر بدهم
باید بنشینم و گریه کنی... .

آن بدن من که وقتی آن را لمس می‌کردی قلبت را شادی فرا می‌گرفت
اکنون کرم‌ها آن را می‌بلعند، گویی لباسی کهنه و مندرس بوده است.
بله، همان بدن که وقتی تو لمسش می‌کردی قلبت را شادی فرا می‌گرفت
اکنون ... شده است، و خاک آن را پُر کرده است
(و در آن زمان) گیلگمش فریادی زد که ای وای! در حالی که در خاک درغلته
بود...»^۱

۲-۳-۸- اعتقاد به زندگی بعد از مرگ، و بهشت و دوزخ

«سومریان تأکید دارند بر اینکه آن‌ها بعد از مرگ زندگی می‌کنند ولی در تاریکی
مطلق؛ و لباسی نخواهند داشت مگر اینکه در خانه دنیا نیکوکار بوده باشند؛ یا با تقوی،
مثل "لاوم ناپیشتی"، یا با پیاده‌سازی قوانین، مثل حمورابی.»^۲

دکتر کریمر نیز به وجود شواهدی در متون سومری مبنی بر اینکه سرنوشت نیکوکار و
شایسته، بسیار سعادتمندتر از سرنوشت بدنهاد و شرور خواهد بود تأکید می‌کند.^۳

۲-۳-۹- قانون عادلانه

دین الهی، عقیده و شریعت (قانون) است؛ و همان طور که سومری‌ها یک سیستم

۱. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۷۱.

۲. شارل ویرلو، اسطوره‌های بابل و کنعان، ص ۳۶.

۳. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۳۷۸.

اعتقادی داشتند، قوانینی نیز داشتند که هدفش تضمین عدالت و اصلاح احوال مردم بود.

کریمر قوانین پادشاه سومری «اور نمو» را توصیف کرده، می‌گوید:

«... و وی دست به اصلاحات اجتماعی و اخلاقی زد، و کار کلاهبرداران و مفسدان اقتصادی یا طبق تعبیر قوانین خودش کار "کسانی که گاوها، گوسفندها و الاغ‌های شهروندان را به یغما بردند" یکسره کرد. سپس سیستمی منظم برای وزن‌کشی و پیمان‌ها ایجاد کرد و مانع از این شد که "یتیمان، طعمهٔ ثروتمندان، و بیوه‌زنان، قربانی زورمندان" شوند؛ و با وجود اینکه عبارت مشخص برای بیان منظور از وضع قانون، در متن، شکسته و ناخواناست، ولی بی‌تردید در این متن انگیزه‌ای برای صادرکردن مواد احکامی بوده است که بعد از آن مقدمه می‌آیند و فقط به منظور تضمین عدالت در سرزمین و عمل در جهت اصلاح احوال رعایایش بوده است...»^۱

قوانین «اور نمو» مواد قانونی خاص دیگری را نیز که مربوط به وجوب پرداخت دیهٔ مشخص به جای قطع عضو معین از انسان مثل دست و بینی بود، در بر داشت.

در اینجا نمی‌خواهم اثبات یا نفی کنم که آیا «اور نمو» حاکمی منصوب از طرف خدا بوده است و آیا قوانین او به طور کامل الهی بوده‌اند یا خیر؛ بلکه فقط می‌خواهم این نکته را یادآور شوم که سومری‌ها در کنار سیستم اعتقادی، از مجموعه‌ای از قوانین نیز برخوردار بودند که هدف از آن، تحقق عدالت، مراعات حال یتیمان و بیوه‌زنان، نهی از غش در معامله، بازداشتن از دادن و گرفتن رشوه، و... بود؛ و این‌ها از جمله اموری است که در عمق شریعت‌های آسمانی که انبیای خداوند سردمدارش هستند قرار دارند.

شایان توجه است که «اور نمو» نخستین قانون‌گذار در سرزمین سومر نبود؛ بلکه پیش از او قانون‌گذاران دیگری نیز بودند و چه بسا او از مواد قوانین و احکام آن‌ها استفاده کرده باشد.

«چقدر "اور نمو" اصرار دارد جایگاه خود را به عنوان اولین قانون‌گذار در جهان حفظ کند! ولی به احتمال زیاد وی نمی‌تواند برای مدت طولانی چنین جایگاهی را از آن خود نماید؛ زیرا نشانه‌ها و شواهدی وجود دارد که در سرزمین سومر، پیش از آنکه اور نمو به دنیا بیاید، قانون‌گذاران بسیاری زندگی می‌کرده‌اند.»^۱

همچنین سومری‌ها قوانین و احکامی مخصوص به ازدواج داشتند؛ از جمله خواستگاری، حقوق فرزندان، طلاق، قوانین ارث؛ و زن سومری از حقوقی برخوردار بود؛ مثل حق ارائه شهادت، تملک دارایی، اقدام به خرید و فروش، و از این دست.

«... و خواستگاری آداب و قوانین شناخته‌شده خودش را داشت؛ به طوری که داماد هدیه ازدواج را به پدر دختر پیشکش می‌کرد، و غالباً خواستگاری با عقدی که بر لوحی سفالی نوشته می‌شد به پایان می‌رسید... و زن در سرزمین سومر از حقوق قانونی مشخص مهمی برخوردار بود: وی می‌توانست تجارت‌خانه داشته باشد و از آن بهره‌برداری کند، و می‌توانست شهادت بدهد؛ با این حال همسرش می‌توانست او را با دلایل نسبتاً کم‌اهمیتی طلاق بدهد، و اگر نازا بود همسرش می‌توانست همسر دیگری اختیار کند. کودکان به طور کامل زیر نظر والدین خود بودند... پسران با وفات والدین، همه ثروت آن‌ها را به ارث می‌بردند. فرزندخواندگی رایج بود، و از فرزندخوانده‌ها با نهایت دقت و مراقبت سرپرستی می‌شد.»^۲

۲-۳-۱۰- راه‌های کمال و ارتقای اخلاقی

«انسان» که طبق اعتقادات سومری، بر صورت خدا یا «معبود» آفریده شده است -همان طور که پیش‌تر دانستیم- در استوارکردن این ایده که «انسان» یک طرح و نقشه الهی بر این زمین است سهم دارد، و اینکه در ورای خلقت او، هدفی متعالی وجود دارد؛

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۱۲۱.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۰۶.

وگرنه چرا فقط او و نه هیچ مخلوق دیگری- بر صورت خدا آفریده شده است؟

به اندازه‌ای که این موضوع به تحقیق ما مربوط می‌شود، یعنی راه‌های کمال و ارتقای اخلاقی که متون سومری در خود دارند، می‌توانیم معانی اینارگری، صبر، جنگ با منیت، شجاعت، تلاش برای رسیدن به جاودانگی و زندگی ابدی در جهان دیگر، صداقت، اخلاص، و دیگر حالات موجود در «حماسه سومری گیلگمش» را- که به‌طور دقیق، نقشه راه نجات و رهایی از چنگال دنیای زیرین را بر می‌شمارد- استخراج کنیم که توضیح این مطلب در فصل سوم این تحقیق خواهد آمد.

«سومری‌ها طبق نوشته‌های مخصوص خود، خیر و صداقت، قانون و نظام، عدالت و آزادی، استقامت و امانت‌داری، و مهربانی و گذشت را گرامی می‌داشتند و طبیعتاً حالات ضد این‌ها را یعنی شرارت و دروغ، پایبند نبودن به قانون و بی‌نظمی، ظلم و استبداد، ارتکاب گناه و خطا، درشتی و از دست دادن هم‌دلی، ناپسند می‌دانستند.»^۱

«در سطح اخلاقی و معنوی، اسناد نشان می‌دهند سومری‌ها، خوبی، صداقت، قانون، نظام، عدالت، آزادی، حکمت، دانش و معرفت، و اخلاص را قدر می‌دانستند، و به‌طور خلاصه تمامی فضایل و رفتارهای پسندیده‌ای را که انسان بیش از هر چیز دیگری به آن‌ها تمایل دارد گرامی می‌داشتند.»^۲

سرود زیر مراقبت از یتیمان و بیوه‌زنان و مردم ضعیف را یادآور می‌شود و در آن [الهه] «نانشه» را ستوده است؛ زیرا او:

«کسی است که یتیم را می‌شناسد، و کسی است که بیوه‌زنان را می‌شناسد،

و ظلم انسان به انسان را می‌شناسد؛ زیرا او مادر یتیمان است.

"نانشه" که به معنی بیوه‌زن است،

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۶۴.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۳۸۰.

و کسی است که عدالت (؟) را برای فقیرترین مردم (؟) می‌سراید (؟).

ملکه‌ای که پناه‌جوینده را به خانه خودش می‌برد،

و پناهگاهی برای ضعیفان پیدا می‌کند.»^۱

همچنین در سطح متون سومری مرتبط با اخلاق، سه مجموعه از:

«اندرزهای اخلاقی و ارشادات وجود دارد که عبارت‌اند از: "تقویم کشاورزی" و "اندرزهای شورویاک به پسرش زیوسودرا" و سومی به نظر می‌رسد از نصیحت‌های معنوی و اخلاقی تشکیل شده است...»^۲

این قسمت را با این پند اخلاقی سومری به پایان می‌برم:

«وقتی حرکت می‌کنی، دقت کن! و دو پای خودت را روی زمین استوار نما.»^۳

پندی که ما را به یاد توصیه لقمان حکیم به پسرش در این سخن حق تعالی می‌اندازد:

﴿وَأَقِمْ فِي مَشِيكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾^۴ (و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت

را آهسته ساز).

خلاصه آنچه تقدیم شد

با مطالعه آنچه تقدیم شد تصور نمی‌کنم فرد منصفی بتواند غیر از این حکم کند که:

«چیزی که سومری‌ها می‌پرستیدند و به آن پایبند بودند مشخصاً دین الهی بود.»

که در نتیجه تلاش‌های بسیاری که انبیای خداوند از روز اول انسانیت بر این زمین تا

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۳۲۰.

۳. مراجعه کنید به حکمت سومری در کتاب سومری‌ها، کریمر، ص ۳۲۳.

۴. لقمان، ۱۹.

نوح و ابراهیم علیهم السلام انجام داده بودند به آن‌ها رسیده بود؛ و اگر عده‌ای -از بزرگان دین و دیگران- همچنان اصرار دارند این داستان‌ها فقط افسانه و خرافات هستند باید به ما نشان بدهند دین از نظر خودشان چه معنایی دارد!

از این رو سید احمد الحسن مجموعه‌ای از پرسش‌های مهم را پیش می‌کشد؛ پرسش‌هایی که اصطلاحاً پاسخ را در خود دارند:

«آیا هیچ پرسیده‌ایم میراث آدم و نوح کجا رفته است؟!»

و این میراث در زمان سومریان و اکدی‌ها کجا بوده است؟!

بر سر میراث دین الهی که پیش از طوفان بود چه رفته است؟!

عاقلاً نه نیست که نوح و همراهانش به انتقال بُز و گاو اهتمام بورزند، ولی از انتقال دین الهی از زمان حضرت آدم علیه السلام که در سینه‌هایشان بود غفلت کنند. حتماً می‌بایست انسانیت پس از نوح علیه السلام -که در سومری‌ها یا اکدی‌ها و وارثان آن‌ها یعنی بابلی‌ها و آشوریان نمایان بود- و میراث نوح و آدم و آرمان‌های مقدس، در داستان‌هایی گرچه به صورت تحریف‌شده، نسل به نسل دست به دست می‌شد، به آیندگان به ارث می‌رسید؛ همان طور که تاریخ پادشاهان و کشاورزان و صنعتگران به ایشان انتقال یافت. نتیجه اینکه دین سومری همان دین تحریف‌شده آدم و نوح بوده است، که چه بسا برخی اوقات با "اله" دانستن هرچیزی که از این قابلیت برخوردار باشد مانند دنیا و افراد صالح -همراه بوده است.^۱»

نمادگرایی در الواح سومر

مصیبت دُموزی و سفر نمادین گیلگمش

اشتباهی که بیشتر باستان‌شناسان و نیز علمای دین-گرفتارشان شدند در بیشتر مواضع تکیه بر تفسیر لغوی متون سومری و غافل شدن از نمادگرایی روشنی است که در این متون وجود دارد؛ به خصوص متونی که با جنبه دینی ارتباط دارند.

این اشتباه راهبردی، اتهام بزرگی را متوجه سومری‌ها کرده است: آن‌ها را متهم کرده‌اند به اینکه اسیر افسانه‌ها و داستان‌هایی شده‌اند که ذهن و خیالاتشان به هم بافته است؛ و این افسانه‌ها و داستان‌ها تنها وسیله تسلی خاطر و تنها فرصت آن‌ها در تفکر و تفسیر پدیده‌های مادی و معنوی به صورت هم‌زمان، و طبیعتاً به دنبال آن، دین و اعتقادات آن‌ها نیز اسیر ذهن و خیال بوده است.

تردید نیست برای درک هر متنی، نباید گوینده و سخن‌گوی آن متن نادیده گرفته شود؛ به عنوان مثال متن دینی، حکمت و چهارچوب مخصوصی دارد که از آن بهره می‌برد تا فکر و اندیشه را به مخاطبانش برساند و الزاماً این رویکرد به چهارچوب تفهیمی که من و شما در رساندن یک ایده و تفکر به آن تکیه می‌کنیم منجر نمی‌شود. به طور معمول متون دینی، بنا به دلایل بسیاری رمزآلود و نمادین هستند که اینجا مجال بحث آن نیست.

آنچه می‌خواهم در اینجا بیان کنم:

فهم متون دینی تنها بر اساس ظاهر لفظ و غافل شدن از نمادگرایی در آن، منجر به نتایج فاجعه‌آمیز و خطرناکی می‌شود و کسانی که در این سرایشی خطرناک می‌افتند وابسته به دین الهی به حساب نمی‌آیند؛ در حالی که عده‌ای از آن‌ها اثبات کرده‌اند خداوند واقعاً دست و چشم و صورت دارد، یا عده‌ای دیگر به بنده‌ای از بندگان خدا صفت الوهیت مطلق را بخشیده‌اند! حتی کسان دیگری غیر از آن‌ها نیز در چنین اشتباهی گرفتار شده‌اند؛ به‌عنوان مثال باستان‌شناسان، با تکیه بر جنبه‌های ظاهری برخی از متون دینی، علت نوحه‌سرای‌های سومری‌ها را که هزاران سال ادامه داشته است به «باروری و سرسبزی، و خشک‌سالی» نسبت می‌دهند که همه‌ساله در طول فصول، در پی یکدیگر می‌آیند!

بنده به پرداختن ماجرای دو شخصیت بزرگ، بسنده خواهم کرد؛ شخصیت‌هایی که نامشان بسیار در سرزمین بین‌النهرین تکرار شده است؛ تا بینیم دانشمندان و پژوهشگران در خصوص این دو شخصیت، چه تصور کلی‌ای برداشت کرده‌اند. این تصور، تصور کلاسیک نیز شمرده می‌شود؛ زیرا تصویری شایع، هم برای بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران باستان‌شناسی و هم برای افراد دین‌مدار شمرده می‌شود؛ و این تصور را با تصور دیگری از همان دو شخصیت که از نمادگرایی در متون غافل نشده است مقایسه خواهیم کرد؛ به این ترتیب نتایج به‌دست‌آمده و میزان تفاوت بسیاری را که به‌دنبال هرکدام از این دو دیدگاه به دست می‌آید مشاهده خواهیم کرد.

این دو داستان به دو فرشته الهی «دُموزی» و «گیلگمش» ارتباط دارد.

۳-۱- اینانا و مصیبت دُموزی

دانشمندان سومرشناس چیزی به‌نام «عقیده باروری» را طرح می‌کنند و آن را در کنار عقیده پیدایش - با توجه به جایگاه بزرگی که این دو عقیده در منابع میخی به خود اختصاص

داده‌اند. از ارکان دین سومری بر می‌شمارند.

دکتر فاضل عبدالواحد این عقیده را چنین به تصویر می‌کشد:

«وقتی انسان، قدرت‌های مسلط را در خدایان عینیت بخشید، آن‌ها را با مقایسه با نوع بشر، در دو جنس مذکر و مؤنث تصور کرد؛ بنابراین منطقی بود که تمام پدیده‌های باروری و تولیدمثل را در طبیعت -از جمله تولیدمثل انسان و حیوان و گیاهان- به نیروهای باروری الهی -که با الهه مادر که بعدها به نام اینانا یا ایشتار شناخته شد- و خدای باروری "دموزی" یا "تمور" نسبت بدهند؛ همچنین به‌عنوان مثال منطقی بود که همه پدیده‌های خشک‌سالی و کاهش محصولات، مثل از بین رفتن علفزارها، کاهش باران و کاهش شیر در چهارپایان را به پنهان شدن یا "مرگ" خدای باروری در جهان زیرین نسبت بدهند.»^۱

عقیده باروری از دید آن‌ها دو جهت دارد تا کامل شود و هدف خود را برآورده کند؛ این دو جهت «اینانا» و «دموزی» هستند.

۳-۱-۱- اینانا و دموزی چه کسانی هستند؟

به‌طور خلاصه و به نظر دانشمندان باستان‌شناس:

«اینانا» یا «ایشتار» خدای مادر است که در سرزمین سومر در زمان‌های بسیار قدیم عبادت می‌شد. نام او بر الواح گلی در زمان «ورکاء» (۳۲۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد) حک شده بود.

دکتر کریمر او را یک زن واقعی بر نمی‌شمارد؛ بلکه مجسمه‌ای می‌داند که سومری‌ها برای تضمین بقای انسان و تولیدمثل در برابرش فروتنی می‌کردند؛ بنابراین او مسئول برانگیختن عشق و عاطفه و تمایل جنسی بوده است و او را به‌عنوان الهه‌ای زیبا، فریبنده،

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۱۶ و ۱۷.

خوش اندام و شهوانی توصیف می‌کنند.^۱

در اینکه «اینانا» یک مؤنث واقعی نیست دکتر شارل ویرولو نیز با وی هم‌نظر است؛ آنجا که می‌گوید:

«نمونه‌های بسیاری در تغییر جنسیت مذکر یا مؤنث‌کردن- در میان خدایان اساطیری وجود دارد؛ به‌خصوص برای دو خدای خورشید و ماه؛ و از آنجا که ما راجع به "ایشتار" سخن می‌گوییم وقتی او ستارهٔ عصر را به تصویر می‌کشد مؤنث است؛ در حالی که در جلوه‌ای دیگر یعنی وقتی تمثیل ستارهٔ صبح است، مذکر می‌شود.»^۲

بنابراین او مؤنث حقیقی نیست و مؤنث خواندن او مجازی بوده است.

و از جمله خصوصیات او: بالآخره روزی هرکدام از عاشقانش را-با وجود بسیار بودنشان- رها می‌کند، در حالی که درست مثل «دنیا» در موضع‌گیری‌هایش، مرتب رنگ‌به‌رنگ می‌شود و چهره عوض می‌کند.

«بنابراین جای شگفتی ندارد تصاویر او در تألیف‌های میخی، تا این اندازه متعدد و متنوع باشد؛ پژوهشگر یک‌بار او را به‌صورت زنی ضعیف می‌یابد که به‌سادگی به دست مردان شکار می‌شود، در مناسبت دوم او در نقش دختری دلربا در میان دو دوست است که برای عشق او با یکدیگر رقابت می‌کنند، و در داستان سوم در نقش دختری است که کسی را که در عشق او فنا شده است دوست دارد، ولی در آخرین لحظه او را فراموش می‌کند و باعث مصیبت او می‌شود.»^۳

به این ترتیب «اینانا» به الههٔ عشق و زیبایی و رابطهٔ جنسی معروف شد. و الههٔ جنگ نیز یکی دیگر از صفات اوست. «عشق و جنگ» به نظر دانشمندان تناقضی را شکل می‌دهد که نتوانسته‌اند آن را به‌خوبی تفسیر کنند. تلاش‌هایی برای حل این تناقض صورت

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۲۷.

۲. شارل ویرولو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۳۲.

۳. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز: ص ۶۱.

گرفت؛^۱ از جمله:

- تفاوت زمان ظهور «ستاره زهره» در آسمان ستاره‌ای که به نظر آن‌ها نمادی برای ایشتار است. که گاهی عصر و گاهی در زمان سحر است، که به آن خصوصیت دوگانگی و تناقض می‌دهد.

- از جمله احتمالی که دکتر عبدالواحد پیش می‌کشد مینی بر اینکه شاید ابتدا ساکنان بین‌النهرین اعتقاد داشتند او فقط الهه عشق بوده است و صفت «الهه جنگ» را بعدها اهالی جزیره به این سرزمین وارد کرده‌اند.

«واقعاً شگفت‌انگیز است که الهه عشق چنین خصوصیتی را یعنی "الهه جنگ" در شخصیت خود جای داده باشد که به‌طور کلی با صفت اول و اصلی یعنی "الهه عشق و تمایل جنسی" متفاوت است و تفسیری قابل قبول برای چنین پدیده متناقضی وجود ندارد.»^۲

ولی تناقض «عشق و جنگ» را می‌توان از طریق همان متون باستانی تفسیر کرد؛ زیرا در بعضی از این متون آمده است «اینانا» یا «ایشتار» نوامیسی (قوانین و شرایع) را که به او داده شده بود شماره کرد و در میان آن‌ها به‌وضوح «عشق و جنگ» وجود داشت. برخی از شرایع و نوامیسی که بر زبان خود او جاری شده است:

«ملک‌بودن (خدایی که بندگی می‌شود)، روحانیت متصل به بدن، سحر، برهنگی و زنا و فحشا، مهارت‌های جنسی، خنجر و شمشیر و خلعید شهرها، جامه سیاه و رنگی (غم و اندوه)، دروغ‌بستن و زینت‌بخشیدن به خطابه، موسیقی، پیری، بهانه‌تراشی، ناله، فریب‌کاری، سرکشی و تمرد، ترس و نگرانی، هیزم آتش (فتنه‌انگیزی) و دشمنی،

۱. مراجعه کنید به: دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۳۶.

۲. مراجعه کنید به: دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۳۶.

تولیدمثل، شکل‌گیری خانواده، و نمونه‌های دیگر.»^۱

همان طور که ملاحظه می‌کنیم قانون‌ها و ناموس‌های «اینانا-ایشتار» بسیار، و حقیقتاً ترسناک هستند و باعث سقوط انسان می‌شوند؛ از این رو «گلیگمش» وقتی ازدواج با ایشتار بر او عرضه شد با خشونت آن را رد می‌کند و نمی‌پذیرد:

«گلیگمش لب به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند پاسخ داد: ...

چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی ای خواهیم رسید؟

تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی،

تو چون درب ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست،

تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند،

و فیلی هستی که کجاوه‌اش را ویران می‌سازد،

تو همچون قیری که حامل خود را به آلودگی می‌کشاند، و مَشکی هستی که حاملش

را خیس می‌کند،

تو سنگ مرمری هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،

تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فریبش را می‌خورد،

تو کفشی هستی که پوشنده‌اش را می‌گزد،

بر عشق کدامیک از عاشقانت پایدار مانده‌ای؟

و از کدامیک از بندگانت همیشه راضی بوده‌ای؟ ...»^۲

۱. کریمر-ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۷۴-۷۸، ترجمه: دکتر شاکر الحاج مخلف.

۲. طه باقر، حماسه گلیگمش، ص ۶۱.

اما دموزی (دُمُو: پسر؛ زی: صالح، نیکوکار، مخلص)؛^۱ از نظر پژوهشگران، سومریان او را خدایی تصور می‌کردند که در پدیده سرسبزی و باروری نمود دارد و برخی متون آن‌ها او را به‌عنوان همسر اینانا یا ایشتار توصیف کرده است.

به نظر دکتر کریمر و دیگران- او در اصل یک شخصیت تاریخی واقعی و یکی از پادشاهان دنیوی بوده است؛ زیرا طبق «فهرست پادشاهان سومر» دو پادشاه به این نام وجود داشته‌اند:

اول: دموزی چوپان؛ که در دوره قبل از طوفان در شهر «بادتیرا» برای مدت ۳۶۰۰۰ سال حکومت کرد (در فهرست این چنین آمده است)؛

و دوم: دموزی ماهیگیر؛ یکی از پادشاهان سلسله «ورکای اول» که در حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد به مدت ۱۰۰ سال حکومت کرد، و این دومی- از نظر کریمر- کسی است که در دوران مختلف درباره او عنوان «دموزی، خدای مقدس» نوشته شده است.

با توجه به اینکه خود دکتر کریمر اعتراف می‌کند به اینکه دلیل انتخاب دموزی از میان کسانی که نام‌هایشان در فهرست پادشاهان سومری آمده، همچنان ناشناخته مانده است:

«اما اینکه چرا دقیقاً "دموزی" توسط مردان دینی سومری متأخر به‌طور خاص- به‌عنوان قهرمان این آیین و اسطوره انتخاب شده، نکته‌ای است که همچنان ناشناخته است و باید بخش عمده‌ای از این علت، دست‌کم به تأثیر عمیقی بازگردد که دموزی در طول زندگی خود هم به‌عنوان یک بزرگ‌مرد و هم به‌عنوان یک حاکم بر جای گذاشته باشد؛ ولی تا امروز هیچ‌گونه داده تاریخی در دست نیست تا این نقطه نظر را تأیید کند.»^۲

دانشمندان دیگر- از جمله دکتر فاضل عبدالواحد علی- قاطعانه نتیجه‌گیری دکتر کریمر را در خصوص تشخیص شخصیت دموزی رد می‌کنند؛ زیرا برای «دموزی ورکا» هیچ‌گونه

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۲۶ تا ۲۹.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۶۰.

کارکرد خاصی شناخته نشده است تا او را شایستهٔ منصب خداگونه و چنین توجهی کرده باشد؛ به‌علاوه خود دکتر کریمر در سال ۱۹۵۲ میلادی چیزی به‌نام حماسهٔ «انمرکار و فرمانروای ارته»^۱ را منتشر کرد -ضمن اینکه او دست‌کم دو نسل قبل از دموزی ورکا بوده

۱. شاعر چنین گوید: چون انمرکار فرزند اوتو (Utu)، خدای خورشید، بر آن شد که ارته (Aratta) را به زیر سلطه و فرمان خود درآورد، نزد خواهرش اینانا (Inanna)، ایزدبانوی عشق و جنگ سومری، به لابه و التماس پرداخت و از خواهر خود خواست مردم ارته را وادار سازد که سیم و زر و سنگ لاجورد و سنگ‌های قیمتی دیگر برایش بیاورند و معبد و مزار بنا کنند؛ خصوصاً معبد آپسو (Apsu) شهری در کنار خلیج فارس) را که عبادتگاه دریایی انکی (Enki) ایزد سومری آب است.

اینانا درخواست برادرش را پذیرفت و به او توصیه کرد تا فرستاده‌ای کارآزموده برای گذشتن از کوه‌های با عظمت «انشان» که ارته را از اوروک (Uruk) جدا می‌کرد، برگزیند؛ و او را مطمئن ساخت که مردم ارته بناهایی را که ساخته بود بسازند. انمرکار فرستادهٔ خود را انتخاب کرد و به‌سوی فرمانروای ارته گسیل داشت، و در ضمن نامهٔ تهدیدآمیزی به فرمانروای ارته اخطار کرد که اگر وی و مردم ارته سیم و زر به اوروک نفرستند و معبد انکی را نیارایند، شهر ارته را ویران خواهد کرد. انمرکار برای اینکه پیامش مؤثر افتد، به فرستادهٔ خود توصیه کرد تا افسون انکی را نزد فرمانروای ارته بخواند. در این افسون توضیح داده شده که چگونه انکی «عصر طلایی» انسان را به رهبری انلیل برانداخته است.

قاصد انمرکار پس از عبور از هفت کوه به مقصد خود، ارته، رسید و پیام سرورش را به فرمانروای ارته ابلاغ کرد و از او پاسخ پیام را خواست. فرمانروای ارته تسلیم انمرکار نشد و مدعی گردید اینانا او را به حکومت ارته برگزیده است. پیک انمرکار این دعوی را رد کرد و گفت: اینانا، که اکنون ملکهٔ آنه است به انمرکار نوید داده که ارته را به قلمروی وی ضمیمه کند. فرمانروای ارته از شنیدن این سخن دچار حیرت شد و انمرکار را از توسل به اسلحه برحذر داشت و پیشنهاد کرد دو تن از جنگاوران دو طرف با یکدیگر به مصاف برخیزند. اما در خاتمهٔ پیام خود افزود: حال که اینانا به دشمنی وی برخاسته، حاضر به تسلیم است، به‌شرط آنکه انمرکار غلهٔ بسیار به ارته ببخشد. پیک انمرکار با شتاب به اوروک بازگشت و پاسخ فرمانروای ارته را در تالار اجتماعات به او ابلاغ کرد. انمرکار، پیش از آنکه قدم دیگری بردارد، دست به چند کار زد که ظاهراً جزو آداب و رسوم مذهبی بود. وی نزد نیدابا، ایزدبانوی حکمت سومری، رفت و با وی به شور پرداخت؛ سپس غله‌ها را بر چهارپایان بار کرد و با فرستاده‌ای مخصوص به‌سوی ارته روانه ساخت. انمرکار به پیک خود فرمان داد نزد فرمانروای ارته «عصای سلطنتی اوروک» را ستایش کند و از فرمانروای ارته بخواهد سنگ لاجورد و عقیق به اوروک بفرستند. پیک انمرکار چون به مقصد رسید، بارهای غله را خالی کرد و پیام را به ارته ابلاغ نمود. مردم ارته از رسیدن غله شادمان شدند و به رضا و رغبت برای انمرکار سنگ عقیق هدیه فرستادند (از سنگ لاجورد چیزی گفته نشده است) و بزرگ‌ترین «خانهٔ پاکیزهٔ» او را ساختند.

فرمانروای ارته از مشاهدهٔ این اوضاع سخت برآشفته و در ستایش عصای سلطنتی خود سخن‌ها راند و مطالبی

گفت که چندان تفاوتی با گفته‌های انمرکار نداشت و در ضمن تأکید کرد لازم است پادشاه اوروک برای وی سنگ لاجورد و عقیق بفرستد!

همین که فرستاده انمرکار از ارته بازگشت، انمرکار چندین فال گرفت؛ فال مخصوصی که قطعه‌ای از نی نوشیم را از روشنایی به سایه و از سایه به روشنایی می‌برند و سرانجام آن را پس از گذشت پنج سال و ده سال قطعه‌قطعه می‌کردند. انمرکار فرستاده خویش را یک‌بار دیگر به ارته گسیل داشت، منتها این بار عصای سلطنتی خود را نیز به وی سپرد و او را «تنها» روانه داشت. فرمانروای ارته از دیدن عصای سلطنتی انمرکار سراسیمه و هراسان شد و روی به شتَمو (کاهن عصر باستان) کرد و از مصیبت‌هایی که بر اثر بی‌مهری اینانا نصیب ارته شده بود، به تلخی سخن گفت؛ ولی از کلام او آثار تسلیم به انمرکار هویدا بود؛ با این حال باز هم انمرکار را به مبارزه تن‌به‌تن دعوت کرد و از او خواست به نمایندگی خود یکی از جنگجویان اوروک را برای جدال برگزیند تا معلوم شود کدام طرف نیرومندتر است. در این دعوت به مبارزه، عبارت لُغْمانندی به کار رفته، چون از انمرکار خواسته است که برگزیده‌اش نه سیاه باشد و نه سفید، نه گندمگون باشد و نه زرد! البته این گفته در خصوص انسان پوچ و بی‌معناست. قاصد با دعوت به مبارزه به اوروک بازگشت، ولی انمرکار به او حکم کرد هرچه زودتر به ارته بازگردد و پیامی را که متضمن سه نکته بود به حاکم ارته ابلاغ کند:

۱. انمرکار به مبارزه‌جویی او پاسخ مثبت می‌دهد و در مقام آن است که یکی از ملازمان خود را به نبرد با نماینده ارته روانه سازد تا لافزن از شجاع باز شناخته شود؛

۲. انمرکار می‌خواهد فرمانروای ارته سیم و زر و سنگ‌های قیمتی برای اینانا انبوه کند؛

۳. یک‌بار دیگر تهدید می‌کند، اگر سنگ‌های کوهستان را برای بنا و تزیین مزارش در اربدو نیاورند، شهر ارته را با خاک یکسان سازد.

بخش اول نامه انمرکار، عبارت لُغْمانند فرمانروای ارته را درباره رنگ جنگاوری که باید انتخاب شود، روشن می‌سازد. چون انمرکار به جای کلمه جنگاور، لغت «جامه» را به کار می‌برد و این خود دلیل آن است که منظور رنگ جامه جنگجوست، نه خود او. در جمله بعدی سراینده قصیده پرده از موضوع پراهمیتی بر می‌دارد که اگر در ترجمه آن راه خطا نرفته باشیم، بدان معناست که انمرکار فرمانروای کولب نخستین کسی بود که نوشتن بر الواح گلی را مرسوم ساخت؛ چون فرستاده او در سخن چالاک نبود و نمی‌توانست پیام را به‌درستی بگذارد؛ شاید بدین جهت که پیام طولانی و مفصل بود.

فرستاده مذکور لوح انمرکار را به فرمانروای ارته رساند و در انتظار جواب ماند؛ لیکن به نظر می‌رسد از نقطه نامعین و غیرمترقبه‌ای کسی به مدد و یاری فرمانروای ارته بر می‌خیزد و ایشکور، ایزد سومری باران و طوفان، گندم و باقلای بیابان برای وی می‌آورد، و آن‌ها را روی هم انبار می‌کند. به نظر می‌رسد ارته شهری بیابانی بوده یا دچار خشک‌سالی بوده است. با مشاهده آن‌ها فرمانروای ارته قوی‌دل می‌شود و از روی اطمینان روی به فرستاده می‌کند و می‌گوید: «اینانا هرگز ارته را رها نکرده و از خانه و کاشانه خویش دست نکشیده است.»

است. و در آن، نام «دموزی» به صراحت در کنار «اینانایی» آمده است که او را دوست می‌داشت.^۱

اما زمان دموزی فقط به دو نسل قبل از او بازمی‌گردد؛ بلکه متون اشاره کرده‌اند که یاد «دموزی صالح» حتی نزد پیشینیان سومری‌ها یعنی «سیاه‌سرها» نیز متداول و شناخته‌شده بوده است:

«... در فضای سرزمین سومر و اکد به او عصای سلطنتی و قدرت بدهید،

زیرا او صاحبان سرهای سیاه را حمایت می‌کرد،

کشاورزی که زمین‌های کشاورزی را پر از غلات می‌کرد،

همچون چوپان که آغل گوسفندان را چند طبقه می‌گرداند...»^۲

هرچه باشد روشن می‌کند میان «دموزی مقدس نیکوکار» و «دموزی ورکا» فقط تشابه اسم وجود داشته است:

«تطابق اسمی میان دموزی خدا و دموزی پادشاه، چیزی جز نامیده‌شدن پادشاه با

اسم خدا نیست، و این کار در شرق باستان، شایع بوده است.»^۳

نتیجه: شخصیت دموزی همچنان برای پژوهشگران ناشناخته است و در میان آن‌ها نظری قطعی و یقینی در خصوص وی وجود ندارد.

متن داستان از این پس به علت شکستگی لوح‌ها ناقص و مبهم است به نحوی که دنبال کردن حوادث داستان دشوار است؛ ولی جست‌وجوی بخته می‌توان فهمید سرانجام، مردم ارته سیم و زر و سنگ لاجورد به اوروک حمل می‌کنند و در

معبد آنه برای اینانا گرد می‌آورند. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ۲۷، ۱۰۵.

۲. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۲.

۳-۱-۲- ازدواج مقدس

یکی از آیین‌های مرتبط با «عقیده باروری» سومری، ازدواج «اینانا» با «دموزی» است؛ به طوری که بسیاری از پژوهشگران بر اساس برخی متون- اعتقاد دارند چنین ازدواجی رخ داده است و صفت مقدس بودن را به آن اضافه کرده‌اند و اینکه متونی میخی، وجود آیین این ازدواج را در میان سومری‌ها در ماه نیسان هر سال (به‌طور مشخص در معابد) تأیید می‌کنند و اذعان دارند که این ازدواج، تضمینی برای باروری و رشد و نمو بوده است که در آن، پادشاه حاکم (به‌عنوان نماینده قانونی خدایان) نقش «دموزی» را بر عهده می‌گرفته است؛ و اما نقش «اینانا» به‌عنوان همسر، به‌طور معمول از میان زنان روحانی معبد برگزیده می‌شده است.

به نظر دکتر کریمر ایده «ازدواج مقدس» نوآوری است که کاهنان «ورکا» آن را بدعت نهادند تا شاید به پادشاه خود «دموزی ورکای ماهیگیر» نزدیک بشوند.

«و شاید زمان چندانی از این تاریخ یعنی سال ۳۰۰۰ قبل از میلاد- نگذشته بود که برخی کاهنان و بزرگان لاهوتی اندیشمند و اهل تخیل در شهر ایریک "ورکا" ایده وارد شدن اطمینان و شادکامی را در قلب پذیرفتند؛ به این معنی که پادشاه آن‌ها، عاشق و همسر الهه اینانا شده است، تا به این ترتیب در قدرت و توانایی اینانا برای ایجاد باروری و حاصلخیزی- که بی‌اندازه ارزشمند است- با او شریک شود؛ همان طور که در جاودانگی با او شریک می‌شود. این راهبرد ما در چگونگی ظهور آیین ازدواج مقدسی است که دموزی را در بر می‌گیرد؛ همان کسی که تصور می‌شود یکی از پادشاهان نشان‌گذاری شده ایریک بوده است، و الهه آن، اینانای شهوانی هوس‌برانگیز بوده که عمیقاً محترم است.»^۱

و اگر ما سخن آخر وی را در خصوص مشخص کردن شخصیت دموزی که بررسی آن

۱. ساموئل کریمر، آیین ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه نهاد خیاطه.

پیش‌تر انجام شد، استثنا کنیم، نتیجه این خواهد شد که بعد از برطرف کردن بدعت کاهنان- سومری‌ها، بر مراسم دموزی (فرزند نیکوکار) - که صاحب مصیبت بزرگ است- به‌عنوان عقیده‌ای که هر ساله یادش را زنده نگه می‌داشتند و برایش نوحه‌سرایی می‌کردند مداومت داشتند؛ بدون اینکه آن را با تشریفات ازدواج مقدس در هم بیامیزند.

به‌طور کلی، مشخصه مراسم تشریفات این ازدواج، شادی و نشاط و اسراف و مسرت بود و حاکمی که در نقش دموزی بود، صفت الوهیت به دست می‌آورد و با صفاتی خاص ستوده می‌شد:

«حقیقتی شناخته‌شده نزد پژوهشگران وجود دارد؛ اینکه پادشاه - حتی اگر اسم حقیقی او دموزی بوده باشد- از طریق این آیین، خدای دموزی می‌شود، و با نام‌ها و اوصاف این خدا در سروده‌ها و قصیده‌های تألیف‌شده به این مناسبت، توصیف و ستایش می‌شد.»^۱

و این نکته‌ای در نهایت اهمیت است! تصور کنید شخصیت دموزی (پادشاه الهی و پسر نیکوکار) بتواند در آیین تشریفات ازدواج مقدس، در حاکمی جلوه‌گر شود که چه بسا در حقیقت نیکوکار نبوده و حتی دشمن پادشاه منصوب از طرف خدا بوده باشد، و بدتر اینکه با صفات او توصیف شود و در سرودها و قصیده‌ها به نام او نامیده شود و سپس این قصیده‌ها - که دارای چنین صحنه‌های مفتضحی هستند- در کتیبه‌ها و الواح سفالی برای ما تدوین و نقل شوند!

وقتی در ادامه حقیقت دموزی (چوپان صالح) و مقام شامخ الهی او برای ما روشن شود و اینکه او پادشاه الهی منصوب و برگزیده از طرف خداوند است - که با نیکوکاری و فداکاری برای نجات انسان‌ها از هلاکت و نابودی توصیف می‌شود- مطمئن می‌شویم قصیده‌های عشق و مهرورزی و دیگر تفاسیل متقابل میان «دموزی و اینانا» که در آثار باستانی وارد

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۲۷، ۱۰۵.

شده، به‌هیچ‌وجه دربارهٔ دموزی الهی (چوپان صالح) نبوده است، بلکه تنها مربوط به پادشاهان و حاکمانی بوده که در آیین تشریفاتی ازدواج از طرف کاهنان - که اندکی پیش‌تر دیدیم - به‌عنوان جلوه‌ای از او معرفی می‌شدند. به این ترتیب پژوهشگر آثار باستانی باید درک کاملی در این خصوص داشته باشد و بتواند به‌صورت علمی و دقیق میان دموزی واقعی و دموزی جعلی (تمثیل دموزی) که شخصیت و نام و صفات او را جعل می‌کند تمایز قائل شود.

به‌عنوان مثال: از جمله مناسبت‌های آیین ازدواج مقدس - طبق نظر کریمر - پذیرفتن دموزی توسط اینانا برای منصب خدایی کشور بوده است، و با توجه به مطالب گفته‌شده، روشن شد این دموزی که اینانا برای پادشاهی و خدایی برمی‌گزیند یک پادشاه و حاکم جعلی دنیوی بوده است؛ اما دموزی واقعی (چوپان صالح) را خود اینانا یا ایشتار به شیاطین تسلیم می‌کند تا او را به قتل برسانند.

این‌ها فهرست اسامی بعضی از حاکمان سومری است که نقش «دموزی» را در مراسم ازدواج جعل کردند و قصیده‌ها درباره‌شان سروده شده است:^۱

۱- پادشاه شولجی: پادشاه شهر اور (۲۰۹۳ تا ۲۰۴۳ قبل از میلاد)؛

۲- شوسین: پادشاه شهر اور (۲۰۳۶ تا ۲۰۲۸ قبل از میلاد)؛

۳- ایدین داجان: پادشاه شهر ایسین (۱۹۷۴ تا ۱۹۵۴ قبل از میلاد)؛

۴- ایشمی داجان: پادشاه شهر ایسین (۱۹۵۳ تا ۱۹۳۵ قبل از میلاد).

۳-۱-۳- مصیبت دموزی و آیین‌های عزاداری

طبق متون: «اینانا-ایشتار» کسی است که «چوپان نیکوکار» (دموزی) را تسلیم دشمنانش -یعنی شیاطین- کرد تا او را عذاب داده و به طرز دردناکی در حضور همه به قتل برسانند.

«... دموزی» (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت خود تکیه زد،

شیطان‌ها از ران‌هایش گرفتند...

هفت شیطان به‌سویش حمله بردند، آن‌گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور می‌شوند،

چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،

"اینانا" چشم بر او دوخت،

با دیده‌ مرگ به او خیره شد،

با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،

با صدای بلند او را گنه‌کار خواند:

"سزای اوست، ببریدش"

و این‌گونه "اینانا"ی پاک، دموزی شبان را به آنان تسلیم کرد.

آنان که با او همراه بودند،

آنان که با دموزی (تموز) همراه بودند،

موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،

نه آرد بوداده می‌خوردند،

و نه آب تقدیم شده به عنوان قربانی، می نوشیدند...»^۱

چرا او این قدر بر «دموزی - تموز» خشمگین است و او را به مخلوقات تسلیم می کند که چیزی به نام رحمت یا پاکی در قاموس آن ها وجود ندارد و حتی یک روز از سفره آسمان بهره نبرده اند؟ چرا به نظر می رسد او در تقابل شدیدی با دموزی قرار دارد؟

چرا با توجه به صحنه ترسیم شده گویا فقط دو احتمال مطرح است و احتمال سومی وجود ندارد: یا باید دموزی بمیرد یا اینانا؟ و اینانا برمی گزیند دموزی بمیرد، نه اینکه خودش در جهان زیرین بمیرد؟

آنچه سومرشناسان به عنوان عامل مشکل او با دموزی و خشم گرفتن او بر دموزی بیان کرده اند واقعاً قانع کننده نیست و بعضی از آن ها صرفاً تحلیل هایی پوچ و توخالی محسوب می شوند؛ به عنوان مثال: پژوهشگر «آدم فالکنشتاین»^۲ گفته است:

«دموزی در اصل یک خدا نبود؛ بلکه تا مرتبه الوهیت بالا رفت. وی قبلاً انسانی عادی مانند دیگر انسان های فانی بود؛ از این رو ممکن نیست با اینانا در مرتبه الوهیت برابر، یا همتای او بوده باشد.»^۳

دکتر فاضل عبدالواحد می گوید:

«و دلیلی که الهه عشق (اینانا) را به نزول به جهان مردگان کشاند هرچه بوده باشد و چه بسا پژوهش های کتیبه های میخی در آینده از آن پرده بردارد. قطعاً به دلیل بازگرداندن دوست و همسرش دموزی نبوده است؛ زیرا خود او همان کسی بود که دموزی را به شیطان ها سپرد تا جای اینانا را در جهان مردگان بگیرد و در مقابل، خودش از آنجا

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۲۷۸.

۲. آدم فالکنشتاین (Adam Falkenstein) (۱۹۰۶ تا ۱۹۶۶ م)، محقق زبان شناس آلمانی.

۳. دکتر خزعل ماجدی، پیامبران سومری، ص ۱۱۶.

خارج شود.»^۱

بنده به نوبه خودم باور نمی‌کنم صفت عشق که به «اینانا-ایشتار» منتسب است واقعی بوده باشد. کسی که واقعاً محبت داشته باشد با محبوب خود کاری را که اینانا با چوپان نیکوکار کرد انجام نمی‌دهد؛ پس راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه عشقی که الهه با آن توصیف شده است، عشقی فریبنده و دروغین بوده باشد؛ عشقی مناسب با نوامیس و قوانین اینانا که قبلاً دانستیم.

عموماً سومری‌ها و کسانی که بعد از آن‌ها در سرزمین بین‌النهرین آمدند برای «دموزی-تموز» (چوپان نیکوکار) و مصیبت‌های بزرگی که بر وی گذشته است نوحه‌سرایی‌های بزرگی می‌کردند و آیین عزاداری مخصوصی داشتند که هر سال تکرار می‌شد. آن‌ها علاوه بر نوحه‌سرایی و گریه و زاری، موکب‌های عزاداری بر پا می‌کردند که مشعل‌هایی را با خود داشت و مراسمی شبیه به مراسمی که امروز در عراق برای عزاداری امام حسین (علیه السلام) انجام می‌دهند اجرا می‌کردند.

«اشاره‌هایی به گریه و اندوه بر دموزی وجود دارد که بیانشان در متون میخی سومری آمده است. در حماسه گیلگمش می‌بینیم در هر سال گریه و زاری بر ایشتار به خاطر همسرش تموز واجب شده است؛ همان طور که در تقویم‌های بابلی نیز می‌خوانیم که ماتم و گریه و زاری بر "خدا" در روز دوم از ماه یعنی "تموز" شروع، و دسته‌های عزاداری برپا می‌شد که در آن‌ها مشعل‌هایی را حمل می‌کردند و این کار در روزهای نهم، شانزدهم و هفدهم ماه انجام می‌شد؛ و در این روزهای سه‌گانه اخیر از این ماه، مراسمی با نام آکادی "alhimtu" بر پا می‌شد که در آن نمایش آیینی و تدفین آدمکی که نماد خدای تموز بود به اجرا درمی‌آمد.»^۲

تشریفات «ازدواج مقدس» - که پیش‌تر به‌طور مختصر به آن پرداختیم - به‌طور آیینی

۱. فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۸۴.

۲. فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۸۴.

برای حاکم و معبد و بزرگان معابد انجام می‌شد؛ ولی آیین عزاداری و نوحه‌سرایی برای دموزی تنها رفتارهایی ملی و مردمی بود و هیچ روزی در معابد کاهنان یا قصرهای حاکمان اجرا نشد!

«با وجود تأثیری که عقیدهٔ مرگ خدای دموزی در جامعهٔ باستانی در سرزمین بین‌النهرین و خارج از آن داشت، حزن و اندوه برای او هرگز جزئی از آیین‌های معبد نشد؛ بلکه هر سال در محدودهٔ رفتار عامه و مردمی باقی ماند؛ درست برعکس ازدواج مقدس که به‌دلیل مشارکت معبد و پادشاه در برپا کردنش، از هویت دین رسمی برخوردار بود.»^۱

بسیار خوب، حال وقتی این قضیه به حاکم و کاهن مربوط نمی‌شود، پس به میزان انحراف هر دوی این‌ها از مسیری که پادشاه الهی «دموزی» تمثیلگر آن است اشاره می‌کند؛ مسیری که حتی یکی از شاخصه‌های مهم «دموزی» بوده است.

«زنده‌نگه‌داشتن یاد مرگ دموزی، فقط در اسطوره و موسیقی خلاصه نمی‌شد؛ بلکه در روزهای خاصی، نوحه‌خوانی‌هایی در شهرهای مختلف سومری برپا می‌شد و در آن‌ها، آیین و مراسم عزاداری به‌دلیل مرگ او برگزار می‌گردید.»^۲

و در خصوص روش نوحه‌سرایی برای دموزی:

«غم و اندوه عمیق و احساسات شدید از مشخصات بارز آن بود و تکرار آن به‌صورت مستمر در ابتدا یا انتهای بیت، ملاحظه می‌شود؛ و گاهی نیز بیت اول نوحه بعد از چند بیت تکرار می‌شد؛ مثلاً بعد از سه بیت. از نمونه‌های این نوع نوحه‌سرایی‌ها، قطعه‌ای را که شاعر سومری از زبان اینانا بیان می‌کند، اقتباس کرده‌ایم:

قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،

۱. فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، ص ۱۲۵.

۲. ساموئل کریمر، آیین ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه نهاد خیاطه.

منم بانوی عالی مقام، همان که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبد،
 منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ
 منم کِیشتن، خواهر جوانمرد مقدس،
 قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،
 به مکان آن جوانمرد رفت،
 به جایگاه دموزی،
 به جهان زیرین، مأوای چوپان،
 قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،
 به جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،
 به جایی که دموزی در آن اسیر شد...
 قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد.»^۱

این نوع نوحه‌سرایی برای «دموزی - تموز» نزد سومری‌ها و کسانی که بعد از آن‌ها به سرزمین بین‌النهرین آمدند ما را به یاد نوحه‌سرایی برای امام حسین (علیه السلام) می‌اندازد که همچنان نزد ما در عراق بر پاست؛ قطعاً زیر مثالی از این نوحه‌سرایی به گویش عراقی است:

«قلب تو کشتی نوح است

ای پنجمین اهل نوحه

مصیبت‌ها، همچون دریا، وسیع شد

شگفتی‌ها نمایان شد

ای پنجمین اهل نوحه...»

اما در خصوص سبب تمامی این نوحه‌سرای‌ها برای دموزی و تکرار سالانه‌اش، به باور باستان‌شناسان -طبق تفسیرهای خودشان از متون باستانی که در اختیار دارند- «دموزی - تموز» با مرگ و برانگیختن سالانه که به دنبال تغییر فصل‌ها می‌آید توصیف می‌شود؛ حال وقتی دموزی در اعتقادات سومری‌ها، جلوه پدیده باروری و رشد و نمو زراعت‌ها و گیاهان را -که به طور معمول مقارن با فصل بهار است- نشان می‌دهد، بنابراین این فصل، زمان برانگیخته شدن او از مرگ خواهد بود؛ ولی او دوباره در دوره خشک‌سالی که به طور معمول مصادف با فصل تابستان است می‌میرد و به جهان زیرین فرستاده، و نوحه‌سرای‌ها برای او آغاز می‌گردد و به این ترتیب، عزاداری آن‌ها برای او هر سال تکرار می‌شود!

به این ترتیب عامل نوحه‌سرای‌های نخستین تمدن انسانی در مقیاس سومر، برای شخصیتی بزرگ مثل دموزی، پدیده سرسبزی و طراوت، و خشک‌سالی بوده است و نه چیز دیگر! این چیزی است که به نظر باستان‌شناسان می‌رسد!

«واقعیت آن است که سومریان، کسانی هستند که به بشریت نوشتن را آموختند، قوانین و مبانی علوم را بنیان نهادند، اولین کسانی بودند که چرخ را ساختند و ریاضیات و جبر و هندسه را پایه‌گذاری کردند؛ بنابراین دکتر کریمر و به دنبال او برخی کارشناسان تمدن سومری ستم بزرگی بر سومریان روا می‌دارند، آنگاه که می‌گویند:

سومری‌ها بر چیزی موهوم یا یک داستان افسانه‌ای که ساخته و پرداخته خودشان است، نوحه‌سرای می‌کنند؛ چیزی که صرفاً تعبیری است از سرسبزی و خشک‌سالی که همه‌ساله یکی پس از دیگری فرا می‌رسد. گویا این‌ها مردمانی هستند که جملگی ماده مخدری استفاده کرده‌اند که خرد را از ایشان گرفته است؛ به طوری که ایشان و وارثان بابلی‌شان، هزاران سال بر یک شخصیت داستانی که از ابتدا تا انتهایش را خود ساخته و پرداخته‌اند، گریه و زاری کرده و مجالس

عزا بر پا می‌کنند.

مردم بین‌النهرین هزاران سال و در نسل‌های پیاپی، همه‌ساله نعش دموزی را به تصویر می‌کشند و هر سال بر دموزی گریه می‌کنند و هر سال بر او مرثیه می‌خوانند.

آیا همهٔ این‌ها اوهام است و فقط داستانی است که خودشان بافته‌اند؟!

برای چه؟!

برای اشاره به سرسبزی و طراوتی که در بهار پدید می‌آید و خشک‌سالی که در فصل دیگری از همان سال فرا می‌رسد!

انتظار می‌رود برای عزاداری هزاران سالهٔ اولین تمدن انسانی بر دموزی (فرزند نیکوکار) یا تموز، پاسخ معقولی وجود داشته باشد.»^۱

۳-۱-۴- واقعیت «اینانا» و «دموزی» از نگاهی دیگر

دیدگاهی که چه بسا برای ما از هویت «اینانا - ایشتار» و «دموزی - تموز» پرده برمی‌دارد، و ابهامات و تناقضاتی را برطرف می‌کند که پژوهشگران را در تنگنا قرار داده و همان طور که دیدیم، آن‌ها را از پاسخگویی به برخی از آن‌ها به ناتوانی کشانده است. دیدگاهی که احمدالحسن تقدیم می‌کند و همان طور که خواهیم دید از ویژگی نمادین بودن که به روشنی بر متون سومری سایه افکنده، غافل نمانده است.

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۶۹ و ۳۷۰.

۱-۴-۱-۳- اول: اینانا. ایشار

در توصیف او گفته شد الهه عشق و جنگ بوده است. او به هیچ کدام از عاشقانش ارادتی نداشت؛ کسانی را که به وی اهمیت می‌دهند به قتل می‌رساند؛ آراسته، اغواکننده، رنگارنگ، و دمدمی و بی‌ثبات است؛ به طوری که هیچ ایمنی‌ای از او وجود ندارد. همان طور که دیدیم این‌ها نوامیس و خصوصیات است که به او بخشیده شده، و این به روشنی، اوصاف «دنیا» است.

امام علی علیه السلام دنیا را چنین توصیف می‌فرماید: «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا يَسْلَمُ نُزَالُهَا؛ أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ؛ الْعَيْشُ فِيهَا مَدْمُومٌ وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ؛ وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ، تَزْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا وَ تُغْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا.»^۱
«خانه‌ای است پوشیده از بلاها، به حيله و نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار است، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند. دارای تحولات گوناگون، و دوره‌های رنگارنگ، زندگی در آن نکوهیده، و امنیت در آن نابود است. اهل دنیا همواره هدف تیرهای بلا هستند که با تیرهایش آن‌ها را می‌کوبد و با مرگ آن‌ها را نابود می‌کند.»

تغییرکردن دنیا از حالی به حال دیگر، میان حالت عشق و دوستی و آسایش فریبده و زودگذر، و حالت جنگ و مرگ و درد و اندوه؛ ولی بر خلاف این خصوصیت، از دیرباز بسیاری را با ظاهر آراسته‌اش و زینت‌هایش فریب داده است و می‌دهد؛ در حالی که آن‌ها به سوی بندگی‌اش می‌شتابند: «... و این چنین، کسی که دنیا در چشمش عظیم، و جایگاهش در قلبش بزرگ شود آن را به جای خدا برمی‌گزیند، [از خدا] به سوی او می‌بُرد و به سوی بندگی‌اش شتاب می‌کند.»^۲

بنابراین جای شگفتی نیست که بسیاری از ساکنان سرزمین‌های بین‌النهرین مثل

۱. نهج البلاغه، ص ۳۴۸، تحقیق: صبحی الصالح.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۴۸، ۲۲۶، تحقیق: صبحی الصالح.

سومری‌ها و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، فریب دنیا را خورده باشند و او را خدایی در نظر گرفته باشند که عبادت می‌شود.

خداوند سبحان این باروری و حاصلخیزی و رشد و نمو را که «اینانا - ایشتار» یا «دنیا» به‌طور نمادین به آن اشاره می‌کند چنین حکایت می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وِزْيَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۱ (بدانید زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است)؛ اما رشد و شکوفایی‌اش فانی است، و در روزی همچون گیاه خشکیده‌ای می‌شود که در باد پراکنده می‌گردد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا إِتْرَأْتَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْوُهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^۲ «و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و [چنان] خشک شد که بادها پراکنده‌اش کردند، و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست.»

ما اکنون واقعاً در جهان زیرین هستیم، و مَثَل «دنیا، اینانا یا ایشتار» در آن همچون آب است که از آسمان نازل می‌شود (پایین آمدن اینانا یا ایشتار به جهان زیرین)؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت، و البته انسان نیز از این جمله است ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾^۳ (و خدا شما را همچون گیاهی از زمین رویانید)؛ در حالی که به نظر افراد غافل چنین می‌رسد این دنیا، تمثیلی برای زندگی، باروری و رشد و شکوفایی واقعی است؛ اما به‌سرعت برای انسان روشن می‌شود که همچون گیاه خشکیده‌ای که در یک روز طوفانی بر باد می‌شود، رو به زوال و نابودی می‌رود.

ما اکنون واقعاً در جهان زیرین هستیم؛ از این‌رو آن‌ها از او روی‌گردان شده‌اند و علی‌رغم

۱. حدید، ۲۰.

۲. کهف، ۴۵.

۳. نوح، ۱۷.

اینکه دنیا غالباً به اولیای صالح خداوند رو می‌کند، آن‌ها فریض را نمی‌خورند؛ زیرا به‌خوبی از ماهیت واقعی آن آگاه هستند؛ پس علیه دنیا سرکشی می‌کنند و نمی‌پذیرند همانند دیگران، بندگی‌اش کنند و نمی‌پذیرند برایش سجده کنند. پس دنیا نیز خشم و سختی خود را بر آنان افزون می‌کند و تمام اهل خودش، اولیایش و بندگانش را برای جنگ با آن‌ها و یکسره‌کردن کارشان بسیج می‌کند؛ و این دقیقاً همان واقعه‌ای است که برای چوپان نیکوکار (دموزی) روی داده است.

«و این‌گونه ایشتار (اینانا) همسر دموزی پادشاه-وی را تسلیم شیاطین کرد تا او را به قتل برسانند. درک این مطلب در تناقضی آشکار- برای کسانی که معنای حاکمیت خدا یا تعیین الهی یا آن‌طور که سومریان - اکدی‌ان از آن تعبیر می‌کنند "سلطنتی که از آسمان نازل شد" را در نمی‌یابند، سخت است.

اما این حقیقت در دین الهی بسیار تکرار شده که ایشتار - دنیا در بسیاری اوقات مطیع و فرمانبردار پادشاهانی است که خدا آن‌ها را تعیین و تنصیب نموده است؛ چراکه آن‌ها برای دنیا سجده می‌کنند و در مقابل او خاضع هستند و شهوات دنیوی‌شان را می‌پرستند.

ایشتار - دنیا علیه کسانی که از طرف خدا برای حکمرانی در آن تعیین می‌شوند، سرکشی می‌کند؛ زیرا در حقیقت این‌ها علیه دنیا سرکشی و نافرمانی کرده‌اند. سهم علی (علیه السلام) پنج سال تلخ بود که در آن، تمام شیاطین زمین برای دشمنی با ایشان در جمل و صفین و نهروان به پا خاستند و از پا نشستند، مگر هنگامی که او را در کوفه به قتل رساندند. سهم حسین (علیه السلام) - حاکم برگزیده برای حکمرانی در دنیا- کشتاری بود که حتی طفل شیرخوار نیز از آن جان سالم به در نبرد.»^۱

۳-۱-۴-۲- دوم: جهان زیرین

متون سومری این جهان را چنین توصیف کرده است: جهان مردگان، جهانی بدون بازگشت، جهان تاریکی‌ها «کور»، و جهان پست (زیرین)؛^۱ و از دیگر صفات آن: همه مردم در این جهان بهره‌ای از «وجود» دارند.

«... و جهان زیرین، در اعتقادات ساکنان سرزمین بین‌النهرین، مکانی ابدی است که ارواح مردم، با وجود اختلافاتشان - نیکوکاران و شروران، اغنیا و فقیران، بندگان و سروران - در آن ساکن می‌شوند.»^۲

به‌علاوه در همان زمانی که متون باستانی برای پادشاهی آسمان و اهلش، صفاتی مثل عظمت، پاکی و تقدیس را اضافه می‌کند، همین متون هنگامی که وضعیت اهل جهان زیرین را توصیف می‌کند به کلی دگرگون می‌شوند و آن را به‌شکلی به تصویر می‌کشد که جان‌ها از آن بیزار می‌شوند.

متن زیر قسمتی از یکی از متونی است که فرود آمدن «اینانا - ایشتار» را به جهان زیرین یا جهان پست به تصویر می‌کشد.^۳ ناموس‌ها و قوانین این جهان چنین اقتضا می‌کند که هرکس انتخاب کند به آنجا برود هرگز باز نخواهد گشت. وقتی اینانا به‌سوی آن پایین آمد داوری در حق او «مرگ» را صادر کرد؛ پس او به جنازه‌ای بی‌جان تبدیل شد، و وقتی از او خواسته شد زنده شود، چرک و کثیفی سببی برای زندگی جسد او شد:

«... پدر، آنکی از زیر انگشتانش چرکی را بیرون آورد که از آن "کورکرا" ساخته شد که نه مذکر بود و نه مؤنث.

پدر، آنکی، از زیر انگشتانش چرکی را بیرون آورد که از آن "جلاتور" ساخته شد که نه

۱. مراجعه شود به کریمر - ولکشتاین، اینانا پادشاه آسمان و زمین، ص ۶۲.

۲. فاضل عبدالواحد، از سومر تا تورات، ص ۲۷۳.

۳. کریمر - ولکشتاین، اینانا پادشاه آسمان و زمین، ص ۱۰۹ به بعد.

مذکر بود و نه مؤنث.

به "کورکرا" غذای زندگی داده شد.

به "جلاتور" آب زندگی داده شد.

پدر آنکی به "کورکرا" و "جلاتور" گفت: به جهان زیرین بروید.

همچون مگس به دروازه وارد شوید، ...

یکی از شما دو تن، غذای زندگی و دیگری آب زندگی بر جسد "اینانا" خواهد پاشید

اینانا برخواهد خاست، ...

اینانا به زندگی بازگشت...»^۱

با وجود اینکه این متن آکنده از نمادگرایی است، ولی می‌توانیم آن را با ضمیمه‌ای که تقدیم شد درک کنیم. حقیقت «دنیا» (اینانا - ایشتار) - به‌واقع - به‌دلیل قوانین و نوامیسی که آن‌ها را شناختیم، لاشه و مرداری است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «دنیا لاشهٔ مرداری است و خواهندگانش سگان هستند.»^۲

ولی از آنجا که خداوند سبحان فرموده است این جهانی که در آن هستیم (جهان دنیا، جهان زیرین) خانهٔ امتحان و آزمایش است، به مقتضای عدالت الهی قطعاً همه باید در آن حضور داشته باشند - نیکوکاران و اشرار، اغنیا و فقیران، بندگان و سروران - تا امتحان خود را پس بدهند؛ و ناگزیر باید انتخاب «نجاست و شر» درست مثل انتخاب «خیر و پاکی» مهیا و موجود باشد تا امتحان - در عمل - محقق شود؛ و از آنجا که دنیا (اینانا) - طبق قوانین گفته‌شده - همیشه جلوه‌گر طرف «شرارت و پستی و فرومایگی» بوده است، بسیار مناسب خواهد بود که زندگی، با چرکی - که در متن «کورکرا، جلاتور» به آن اشاره شد - به جنازه‌اش

۱. کریمر - ولکشتاین: اینانا پادشاه آسمان و زمین، ص ۱۲۱ تا ۱۲۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ۲۸۹/۸۴.

بازگردد؛ زیرا به طور کامل با واقعیت آن سازگار است و این دو، نه مذکر هستند و نه مؤنث - همان طور که در متن بالا اشاره شد نه مذکر بود و نه مؤنث- و شاید این نمادی برای متاع باطل و فانی دنیوی باشد.

وضعیت «آب زندگی، غذای زندگی» در متن وقتی به چرک و کثافت داده می شود نیز به همین ترتیب است. زندگی و غذای آن که بر اینانا (دنیا) پاشیده می شود تا آن را زنده کند، قطعاً حقیقی نیست؛ حتی اگر از نظر برخی فریب خوردگان، زندگی به نظر برسد! واقعیت و حقیقت آن، چرک و پلیدی است که با نابودی و فنا و مرگی هم نشین است که در تاریکی ها محقق می شود؛ به همین دلیل نیکوکاران - همان طور که پیش تر اشاره کردم- از دنیا گریزان اند و در دنیا پرهیزکاری پیشه، و از دنیا به کمترین کمترین، بسنده می کنند؛ همان طور که «گیلگمش» در طلب جاودانگی و زندگانی واقعی که هیچ مرگ و پلیدی در آن نیست به سوی جدش نوح گریخت.

چه وقت انسان درک می کند اصل و ریشه اش آسمانی است، و نعمت ها و جاودانگی و زندگی حقیقی در آنجاست؟ همان جا که موطن اصلی اوست، نه در این جهان زیرین فانی! همان طور که خلفای الهی توصیف فرموده اند: «دنیا خانه گذر است نه محل استقرار». این واقعیتی است که سومری ها به فضل معلمان الهی خود هزاران سال پیش شناختند، و متون دینی نمادگرایانه آن ها به آن اشاره کرده است؛ ولی متأسفانه بیشتر مردم تا امروز همچنان خود را به دنیا گره می زنند و با آن همچون یک موطن حقیقی رفتار می کنند و به معامله می پردازند؛ پس او نیز آن ها را با شرارت خود می بلعد، در حالی که ندا می دهد آیا کس دیگری هم هست؟

در اینجا نمی خواهیم در خصوص «جهان زیرین» بیشتر توضیح بدهیم و اینکه به جهان «زیرین» توصیف شده است؛ یعنی جهان یا جهان هایی با رتبه های بالاتر از آن وجود دارند که در آن ها خلقت و تدبیر انجام می شود؛ مثل عالم ذر که ما در آن، در آسمان اول بودیم و سپس خداوند ما را از آنجا به این جهان فرو فرستاد تا در امتحان دوم وارد شویم (و فقط

اینانا - ایشتار نبود که به دنیا فرود آمد؛ و نیز جهانی موازی با عالم ذر به نام عالم رجعت (بازگشت)، در برابر عالم بدون بازگشت، در انتظار ماست. به طور کلی هرکس خواهان اطلاع بیشتر از مبحث جهان‌ها و خلقت باشد می‌تواند به کتاب‌های سید احمد الحسن مانند کتاب «توهم بی‌خدایی» و کتاب «عقاید اسلام» مراجعه نماید.

۳-۱-۴-۳- سوم: دموزی - تموز

قطعه زیر، مقطعی از متن سومری است که در آن برخی خصوصیات پادشاه دموزی (چوپان صالح) آمده است:

«... تو همان چوپان برگزیده حرم مقدس هستی،

تو پادشاه امانت‌دار اوروک هستی،

تو چراغ حرم (زیارتگاه) بزرگ "آن" هستی،

در همه عادت‌ها تو نیکوکار هستی،

تا سر تو در هر جایگاه والایی همچنان بلندمرتبه و بزرگ باقی بماند،

تا بر تخت لاجورد بنشینی،

تا تاج مقدس سر تو را بپوشاند،

تا لباس بلند بدن تو را بپوشاند،

تا بدن تو با لباس پادشاهی آراسته گردد،

تا عصای پادشاهی و شمشیر را برداری، ...

تو، پیشتاز هستی،

آن چوپان برگزیده،

در همهٔ عادت‌ها تو نیکوکار هستی.»^۱

دموزی - طبق این متن - یک پادشاه مقدس الهی (پادشاه، تاج مقدس سر تو را بیوشاند) و «چوپان نیکوکار» است؛ یعنی یکی از خلفای خدا در زمینش است. خصوصیات چوپان به همهٔ اولیای الهی اطلاق می‌شود؛ زیرا یکی از وظایف پادشاهان الهی، هدایت خلق و سرپرستی و ادارهٔ شئون آن‌هاست.

امام علی (علیه السلام) فرموده است: «من چوپان هستم؛ چوپان انسان‌ها. چوپانی که گوسفندان خود را شناسد دروغ گفته است...»^۲

عیسی (علیه السلام) فرمود: «من چوپان نیکوکار هستم. گوسفندان خود را می‌شناسم و آن‌ها هم مرا می‌شناسند.»^۳

همچنین طبق این متن، «دموزی» از طرف خداوند سبحان و بر اساس اصل حاکمیت خدا برگزیده شده است؛ و فقط همین نیست، بلکه او پادشاه و خلیفهٔ انقلابی الهی است (تا عصای سلطنتی و شمشیر را برداری) و در میدان مسابقهٔ گزینش و امتحان الهی، پیشروی خلاق است (تو، پیشتاز هستی).

همچنین: «دموزی - تموز» در متون با صفت «اله» (خدا) توصیف می‌شود و پیش‌تر گفته شد الوهیت غیر از خداوند سبحان، الوهیت در خلق است که برخی از نیکوکارانی که از مقام بالایی از کمال و ارتقا برخوردارند با این صفت توصیف می‌شوند.

پادشاهان الهی (خلفا و جانشینان خدا) با علم و آموزه‌های خود که در میان مردم گسترش می‌دهند در حقیقت قلب‌های مرده را زنده می‌کنند، و اهل دنیا کسانی هستند که

۱. کریم - ولکشتاین، ایمان پادشاه آسمان و زمین، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ۱۷۶/۶۵.

۳. کتاب مقدس، مجمع‌الکنائس الشرقیه، ۳۲۲.

قلب‌هایشان مرده است: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^۱ (مردگان اند نه زندگان؛ و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد). به همین دلیل گیلگمش تصمیم گرفت به سوی جدش نوح (ع) کوچ کند تا راز زندگی را از او بیاموزد؛ و روشن خواهد شد که منظور، راز زندگی روح است، نه زندگی جسمانی که می‌دانیم از آن برخوردار بوده است؛ درست به همان صورتی که تصور می‌شود کسانی که هم‌عصر رسول خدا محمد (ص) بودند از نظر بدنی زنده بودند، اما خداوند سبحان آن‌ها را چنین مخاطب قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و فرستاده، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید). به این ترتیب جای شگفتی ندارد که «دموزی - تموز» در برخی متون، همراه با سرسبزی و طراوت و زندگی و رشد بوده باشد؛ زیرا او چوپان نیکوکار است که زندگی را از نو در قلب‌ها و ارواح مرده خشک و بی‌حاصل انسان‌هایی که فقط از زندگی جسمانی برخوردارند برمی‌انگیزد؛ در حالی که زندگی دنیوی، نوعی از زندگی است که در آن، انسان هیچ تمایزی نسبت به دیگر مخلوقات خداوند ندارد.

این به اختصار، طرح و نقشه چوپان نیکوکار الهی است؛ و قطعاً اگر او پیروز شود و مردم به او پاسخ مثبت بگویند و برای دنیا «ایشتار - اینانا» چیز قابل ذکری باقی نگذارند، دنیا را به‌طور کامل بی‌چیز و درمانده خواهند کرد؛ زیرا مترصدان و اهل دنیا، با قلب‌های مرده پا بر جا هستند (ستمگران، ظالمین، مفسدین، شهوت‌راناان و دیگر افراد مشابه) و اگر دنیا چنین افرادی را از دست بدهد دیگر چه کسی برایش باقی خواهد ماند؟ به همین دلیل دنیا (اینانا - ایشتار) با قدرت، آن‌ها را به‌سوی نابودکردن صاحب چنین طرح و نقشه بزرگ ایثارگرایانه‌ای که هدف از آن، نجات مردم از مرگ قطعی در تاریکی است، بسیج می‌کند.

اکنون می‌توانیم در حد خودمان متوجه بشویم چرا آیین عزاداری و نوحه‌خوانی در سومر،

۱. نحل، ۲۱.

۲. انفال، ۲۴.

مردمی بود و در ضمن آیین‌های دیانت رسمی کاهنان معبد و پادشاهان قرار نداشته است؛ زیرا آن‌ها اساساً از اهل دنیا هستند و گفته شد یکی از نوامیس دنیا «کاهنان پیوندخورده به جسم» است؛ این‌ها همان علمای بی‌عمل هستند که جز بدن و شهواتش و لذت‌های فانی دنیوی نمی‌شناسند؛ در حالی که هدف از اجرای برنامهٔ چوپان نیکوکار، احیای قلب و روح با معانی خیر، پاکیزگی و صلاح است؛ و این با رویکرد کاهنان و تفکر مادی دنیوی‌شان به‌هیچ‌وجه هم‌خوانی ندارد.

حال که دانستیم «دموزی - تموز» پادشاهی الهی است، پس او قطعاً در مسیر الهی قدم برمی‌دارد؛ مسیری که در آن اتفاقاتی که برای وی خواهد افتاد از قبل مشخص و مقدر شده بود و خداوند انبیا و فرستادگان نخستین خود را از این ماجرا آگاه ساخته و آن مصیبت بزرگ را به آن‌ها وحی کرده بود. پس آن‌ها برای «دموزی - تموز» متأثر و اندوهگین می‌شدند و می‌گریستند و ماجرای او را انبیای خدا در سومر مثل نوح و ابراهیم (علیهم‌السلام) و پیشینیان آن‌ها پدرشان آدم و ادریس (علیهم‌السلام) و خلفای بعدی خدا پس از آنان، در میان اقوام خود منتشر کردند و این ماجرا تبدیل به فرهنگ و سرودی شد که نسل اندر نسل به‌صورت شفاهی سینه‌به‌سینه به یکدیگر منتقل کردند. یاد دموزی (چوپان نیکوکار) و مصیبتی که برای نجات مردم بر وی می‌گذرد تبدیل به سرودی شد که سومری‌های نخستین در دوران قبل از کتابت و تدوین، آن را زمزمه می‌کردند، و بعد از اختراع نوشتن و تدوین، به‌صورت نوشتاری و مدون، ادامه پیدا کرد و آن را الواح و نوشته‌های گلین برای ما نقل کردند و یاد او و جاودانگی مصیبتش هنوز هم در سرزمین بین‌النهرین ادامه دار است.

۳-۱-۴- چهارم: دموزی کدامیک از خلفای الهی است؟

در ابتدا شایسته است بدانیم خلفای خدا - به‌خصوص کسانی که نشانه‌های مهمی در مسیر دین الهی و هدایت خلق شمرده می‌شوند - در متون دینی الهی بیان شده‌اند؛ و تا جایی که این موضوع مرتبط با پادشاه الهی «دموزی - تموز» و مصیبت‌هایی است که بر او

می‌گذرد، کسی که بخواهد او را با شخصیت معینی از خلفای خدا مشخص کند با توجه به نکته‌ای که بیان شد- باید طبیعتاً نصیب او از مصیبت، همانند نکاتی باشد که در متون سومری بیان شده است.

از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم برخی از پژوهشگران در طول پژوهش‌هایی که بر الواح گلی انجام داده‌اند، در بسیاری جاها، تشابهات بزرگی میان آنچه در برخی لوح‌ها تدوین شده، و آنچه در متون کتاب‌های مقدس بعدی در ادیان سه‌گانه آسمانی آمده است پیدا کرده‌اند؛ این نکته پیش‌تر گفته شد و به آن اشاره کردم؛ بنابراین شگفت‌انگیز نیست که متون سومری گاهی در خصوص رخدادی در آینده سخن بگویند که در زمان تدوین و نوشتن آن حادثه هنوز رخ نداده است. بر این اساس دکتر فاضل عبدالواحد، تلاش برخی پژوهشگران را در منطبق کردن مصیبت «دموزی» بر آنچه برای سید مسیح (علیه السلام) - که می‌دانیم بعدها در دوره‌ای بسیار طولانی‌تر نسبت به زمان نگارش متن سومری- رخ داده، بیان کرده است؛^۱ ضمن اینکه به نظر می‌رسد از این کار خرسند است؛ زیرا توضیحی برای آن ننوشته است.

درست است که هدف بسیاری از این افراد - یعنی پژوهشگران باستان‌شناسی، به‌خصوص باستان‌شناسان خداناباور- از بیان وجوه تشابه، بیان ریشه‌های سومری برای بسیاری از اعتقادات یهودی و مسیحی و حتی اسلام بوده است، و از آنجا که به نظر (نادرس^۲) آن‌ها دین سومری، فقط تألیفی افسانه‌ای و بشری بوده است، پس نتیجه حتمی که به دنبال دارد بشری و زمینی بودن خاستگاه «دین» است؛ ولی این نیز درست است که می‌توان بهره‌ای به‌طور کامل در جهت خلاف امیدها و آرزوهای آن‌ها به دست آورد؛ یعنی ما وقتی واقعیتی دینی را درک کنیم که در متون سومری بیان شده است و سپس محقق شدن آن‌ها را در آینده ببینیم، این قطعاً گواهی خواهد بود بر اینکه این متون سرچشمه غیبی و الهی داشته‌اند؛ به‌عنوان مثال کسی که به وجود ایوب و عیسی (علیه السلام) در

۱. دکتر فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، ص ۲۷۸-۲۷۹.

زمان بسیار دورتر از سومری‌ها اعتقاد دارد، وقتی مشاهده می‌کند این شخصیت‌ها در متون سومری بیان شده‌اند چه چیز دیگری می‌تواند بگوید، جز اینکه دین الهی در سومر، موجود بوده است؛ وگرنه سومری‌ها، از کجا خلفای الهی را که هزاران سال بعد می‌آیند می‌شناختند، در حالی که دقیقاً همان اتفاقاتی که در متون آن‌ها بیان شده، بر آن‌ها جاری شده است؟!

دکتر کریم می‌گوید:

«موضوع مرگ و برخاستن دموزی از سرزمین بین‌النهرین به فلسطین منتقل شده است؛ به این ترتیب عجیب نیست ببینیم زنان اورشلیم در یکی از دروازه‌های معبد اورشلیم برای تموز گریه می‌کنند، و نیز به هیچ‌وجه شگفت‌انگیز نیست که افسانه مرگ دموزی و برخاستنش به عنوان نمادی برای داستان مسیح در نظر گرفته شود؛ برخلاف شکاف معنایی عمیقی که میان این دو وجود دارد. تفکر و اندیشه‌های بنیادینی در داستان مسیح وجود داشته است که می‌توان آن‌ها را به ریشه‌های سومری بازگرداند...»

و بعد از اینکه وجود شباهت را -از جمله لقب «چوپان» و اینکه «مسیح شخصیتی است که سرش با روغن آغشته شده است»- بیان می‌کند می‌گوید:

«شاید اکنون بتوانیم عذابی را که از سوی دستان عفریت‌های سرکش به دموزی رسید و ما را تا حدی به یاد دردهای مسیح می‌اندازد درک کنیم: به صلیب رفتن، کوبیده شدن میخ‌ها در دست‌ها و پاها، مجبور کردن او به درآوردن لباس هایش و دویدن به صورت عریان، و شلاق زدن و شکنجه کردن او؛ و فراتر از تمامی این‌ها می‌دانیم دموزی -که در این خصوص تفاوتی با مسیح ندارد- نقش جایگزینی را بازی می‌کند که به نیابت از بشریت، عذاب می‌کشد... ولی ما می‌پذیریم نکات اختلاف بین این دو، بزرگ‌تر و آشکارتر از نکات تشابه آن‌هاست.»^۱

۱. ساموئل کریم، سنت ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه نهاد خیاطه.

در توضیح سخن او می‌گوییم:

اول: گفتن اینکه شکاف معنایی عمیقی میان دموزی الهی (چوپان نیکوکار) و عیسی علیه السلام وجود دارد درست نیست؛ زیرا هر دو خلفای خدا هستند، و پاکی و اصلاحگری و دیگر صفات متعالی و کمال در میان آن‌ها مشترک است. بله، شکاف بزرگ و عمیقی میان عیسی و دموزی دنیوی جعلی - که قبلاً به آن اشاره کردیم- وجود دارد؛ درست مثل شکاف موجود بین دموزی جعلی و دموزی الهی!

دوم: همان طور که دانستیم توصیف «چوپان» بر همهٔ خلفای خدا اطلاق می‌شود؛ زیرا آن‌ها خلقت را بنیان نهادند و امور خلق را مدیریت می‌کنند؛ همان طور که توصیف مسیح به اینکه «سرش با روغن، آغشته شده است» (اشاره به علم سنگینی می‌کند که فردی که سرش آغشته شده به آن آراسته می‌شود)، توصیف دیگری است که بر همهٔ خلفای خدا اطلاق می‌گردد؛ و این دو توصیف، فقط به عیسی و دموزی اختصاص ندارد؛ به این ترتیب نمی‌توان به آن صورتی که دکتر کریم بیان کرده است این دو توصیف را دلیلی برای یکی بودن این دو شخصیت بدانیم.

نکتهٔ سوم که مهم‌تر است: درست است که آنچه بر مصلوب گذشت، مصیبت بزرگی بود، ولی آنچه بر دموزی گذشت -طبق متون- مصیبتی بزرگ‌تر و شدیدتر بوده است؛ با توجه به اینکه ما اعتقاد داریم فرد به‌صلیب‌رفته، شخص دیگری از خلفای خداست و عیسی نبوده است؛ زیرا عیسی از خداوند درخواست کرد جام [رنج] به‌صلیب‌رفتن را از او بردارد. کسی که می‌خواهد این مسئله را به دقت بررسی کند می‌تواند به کتاب «سیزدهمین حواری» سید احمد الحسن علیه السلام مراجعه کند.

اضافه می‌کنم: متون سومری شخصیت دیگری را نیز در مصیبت دموزی یاد می‌کنند که او نیز عذاب می‌کشد و این شخصیت، نقش بزرگی دارد. او خواهر دانشمند «دموزی» «جشتی - اینانا» است. دموزی خانواده و کودکانی دارد که بعد از مرگ او در بیابان‌ها

سرگردان می‌شوند و نیز یارانی دارد که قبل از او کشته می‌شوند و جزئیات دیگری که متن به آن‌ها اشاره می‌کند و به آن‌ها خواهیم پرداخت. این‌ها جزئیات مهمی هستند که از انطباق شخصیت دموزی بر عیسی به دور هستند؛ زیرا عیسی، خواهر یا خانواده‌ای نداشت تا آنچه در متن سومری آمده است بر آن‌ها جاری شده باشد.

خود دکتر کریمر از این موضوع به‌خوبی آگاه است؛ بنابراین سخن خود را این‌چنین به پایان می‌رساند:

«من می‌پذیریم نقاط تفاوت بین این دو، بزرگ‌تر و آشکارتر از نقاط اشتراک آن‌هاست.»

بنابراین «دموزی - تموز» عیسی (علیه السلام) نیست. پس او چه کسی است؟

برای فیصله‌دادن به این بحث چاره‌ای نیست جز اینکه به متون این مصیبت بازگردیم و آن‌ها را دوباره بخوانیم تا ببینیم کدام‌یک از خلفای خدا در سرزمین سومر کشته شده، در حالی که فصل‌های درد و مصیبتی که متون سومری به تصویر می‌کشند بر وی جاری شده است.

اکنون برخی متون از صحنه قتل «دموزی - تموز» را نقل خواهیم کرد و از خواننده فقط همین را می‌خواهم که آن‌ها را با مصیبت کربلا واقعه‌ای که در داخل مرزهای سومر اتفاق افتاد و آنچه در کربلا بر حسین بن علی نوه دختری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خواهرش زینب دختر علی (علیه السلام) - که در این مصیبت همراه برادرش بود و سخت‌ترین فصول این رنج و مصیبت را بعد از شهادت او تحمل کرد - مقایسه کند.

«... قلب دموزی غرق در اندوه و اشک است،

از دشت‌های دور دست و وسیع گذشت،

نی را بر گردنش آویخت و بهره‌اش را با تأسف فریاد زد،

ای دشت‌های پهناور دوردست، گریه‌ام را تکرار کنید، ...»^۱

بعد از آنکه محل خود را ترک کرد و به بیابان‌های دوردست رفت، مادر اندوهگینش به‌خاطر او شیون می‌کند؛ همو که هنوز هم برای او اشک می‌ریزد؛ و نیز خواهر اندوهگینش که مانند مادرش است:

«... تا مادرم فریاد شیون و زاری سر دهد،

تا مادرم (سرتور) فریاد شیون و زاری سر دهد،

تا مادرم که پنج قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،

تا مادرم که ده قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،

آن هنگام که مرا از دست دهد، کسی که به او توجه کند، نخواهد یافت،

و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم مادرم گریان شو،

و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم خواهرم گریان شو...»^۲

در روایات آمده است فاطمه زهرا علیها السلام بر حسین علیه السلام گریه می‌کرد تا آنجا که نفسش به شماره می‌افتاد.^۳

در سفر دموزی به‌سوی بیابان، دموزی دراز کشید و خوابید و رؤیایی ترسناک دید؛ پس خواهرش را احضار کرد تا رؤیایش را برایش تعریف کند؛ زیرا او دانشمند بود و تفسیر رؤیا را می‌دانست:

«دموزی بیدار شد و گفت:

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۲.

۲. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۸/۴۵.

او را نزد م بیاورید، او را بیاورید، خواهرم را بیاورید،
 جشتی اینانا خواهر کوچکم را بیاورید،
 آن نویسنده دانا به رمز ارواح را بیاورید،
 خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،
 آن زن عاقله‌ای که معنای خواب‌ها را می‌داند،
 باید با او سخن گویم،
 باید از خوابی که دیده‌ام، باخبرش سازم.»^۱

علی بن حسین (علیه السلام) عمه خود زینب (علیها السلام) را که از نظر سنی کوچک‌تر از حسین (علیه السلام) بود با عبارت «عالم و دانشمندی که به او یاد داده نشده و فهمی که به او فهمانده نشده است»^۲ توصیف می‌فرماید.

دموزی رؤیای خودش را برای خواهر عالمش تعریف کرد:

«دموزی با خواهرش (جشتی اینانا) سخن گفت:

درباره خواب، خواهرم، به خوابی که دیده‌ام گوش فراده.

آسل^۳ در تمام اطراف من می‌روید،

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،

یکی از آن گیاهان به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابرم خم کرد،

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۳.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ۱۶۴/۴۵.

۳. آسل، گیاهی است که دارای شاخه‌های تیز و خاردار است و مجازاً به معنای هر چیزی که مانند شمشیر و کارد تیز باشد، به کار می‌رود. (مترجم)

تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،
در آن باغ گرادگرد من روی زمین، درخت‌های بلند ترسناکی برخاستند،
بر زمین رؤیایم آبی فرو نمی‌ریزد،
کیسهٔ آذوقه‌ام خالی گشته و همه‌چیز آن به تاراج رفت،
جام مقدسم از میخی که به آن آویزان بود، افتاد،
عصای چوپان ناپدید شد،
کرکس بره‌ای را با چنگال‌هایش می‌بَرَد،
و باز، گنجشک را از حصار نین ربود،
خواهرم، ماده‌شترهای کوچک من، غبارآلود ناله سر می‌دهند،
بره‌های اَغْلَم با پاهایی لنگان روی زمین حرکت می‌کنند،
مشک شیر متلاشی شده و خالی است،
جامم خُرد شد،
دموزی دیگر بین زنده‌ها نیست،
اَغْل بره‌هایش بر باد هوا رفت.»^۱

وقتی خواهرش رؤیای دموزی را شنید اندوهگین شد و شروع به تأویل نمادهای رؤیا کرد: گیاه اسل (گیاهی پُر تیغ) که تو دیدی، عده‌ای قاتل و خون‌ریز هستند که با کشتن او کارش را یکسره خواهند کرد. اما آن یکی که به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابر او خم کرد، او مادرش است و از آنجا که خواهرش نیز هرگز در زندگی او را رها نکرده بود این دو در رؤیا به‌مانند زوجی از اسل بودند که از یکدیگر جدا نمی‌شدند؛ ولی در رؤیا یکی از اسل‌ها از جای

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

خود کننده شد؛ و این اشاره می‌کند که یکی از آن‌ها پنهان خواهد شد و از بین خواهد رفت. خواهرش به تعبیر رؤیا ادامه می‌دهد: آن درختان بلند ترسناک، افراد شروری هستند که او را خواهند ترساند. اما اینکه بالای زمین خواب و شهادت او، آبی نیست که فرو بریزد، یعنی خانه او و کسانی که وی از آن‌ها مراقبت می‌کرد بعد از رحلتش ویران خواهد شد. بله دموزی پنهان خواهد شد و رحلت خواهد کرد، و کیسهٔ آذوقه‌اش در رؤیا خالی خواهد شد، و جام مقدس او فرو افتاد و شکست، و عصایش و آنچه با آن نیرو می‌گرفت ناپدید شد.

«جشتی اینانا گفت:

آه ای برادر من، خوابت را برایم باز مگو،

شادمان‌کننده نیست،

اسل در تمام اطرافت می‌روید،

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،

جمعی از قاتلان کار را بر تو یکسره خواهند کرد،

این خواب توست،

یکی از آن گیاهان به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابرت خم کرد،

او مادر توست،

به‌خاطر تو سرش را خم خواهد کرد،

تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،

من و تو،

یکی از ما پنهان خواهد شد و از بین می‌رود،

در باغ در گرداگرد زمین اطراف درختان بلند ترسناک افراشته شدند،

دیوسیرتان، تو را خواهند ترساند،

بر زمین رؤیایت آبی فرو نمی‌ریزد،

اَغُل بره‌ها ویران خواهد شد،

شیاطین، عرصه را بر تو تنگ خواهند کرد.»^۱

دشمنان عرصه را بر حسین (علیه السلام) تنگ کردند. روایت شده است: وقتی «عمر بن سعد» لشکریان خود را برای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) مهیا و دستمزد آن‌ها را پرداخت کرد و پرچم‌ها را در جای خود قرار داد و افراد بال راست و بال چپ سپاه را مشخص نمود، به افراد قلب سپاه گفت: ثابت بمانید و از هرسو بر حسین (علیه السلام) احاطه پیدا کنید؛ تا آنکه او را در حلقه‌ای گرفتار کردند...»^۲

خواهرش جشتی اینانا کارهایی را که شیاطین با دموزی خواهند کرد این چنین ادامه می‌دهد:

«کیسه آذوقه‌ات خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،

و جام مقدست از میخی که به آن آویزان بود، فروافتاد،

از زانوی مادرت که تو را آستن شد، خواهی افتاد،

آذوقه چوپان،

مشک چوپان، همه چیز ناپدید می‌گردد،

دیوصفتان، هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان سازند،

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ۸/۴۵.

جمع شدند،

جغد،

کرکس،

باز،

عفریت بزرگ،

همه می خواهند تو را برانند،

در آغل بره‌ها، کار تو را یکسره خواهند کرد،

ماده‌شترهای کوچکت غبار آلود، ناله سر می دهند،

خشم چونان گردباد در آسمان پایدار می ماند.»^۱

کسانی که «دموزی - تموز» را کشتند عده‌ای جنایت کار و سنگ دل بودند که هیچ رحم و شفقتی نمی شناختند. آن‌ها در حقیقت مسخ شده‌های شیطانی بودند و حقیقت آن‌ها حیوانی بود. هرچند به شکل بشر بودند.

اما «دموزی» کی کشته می شود؟

وی وقتی فرو می افتد که یارانش (یا همان بره‌هایش) که از او دفاع می کردند فرو می افتند؛ آن‌ها عصاره و خالص شده امتی بودند که با او امتحان می شوند؛ همان امتی که آن‌ها را به یاری خود فراخواند، ولی اندکی به ندای او پاسخ دادند و از علم و هدایت او (مشک چوپان) بهره بردند. آری، وقتی این افراد - خون آلود - روی زمین می افتند (با پاهایی لنگان) «دموزی» کشته می شود و همه چیز پژمرده خواهد شد.

«تو بر زمین خواهی افتاد،

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

هنگامی که بره‌های اُغَلت با پاهایی لنگان بر روی زمین حرکت می‌کنند،

هنگامی که مَشک، متلاشی شده و خالی است،

شیاطین هرچیزی را پژمرده خواهند کرد.»^۱

آیا این‌ها تمام کارهایی بود که «اینانا - ایشتار» (دنیا) و پیروان شیطان صفت جنایت‌کار او با دموزی انجام دادند؟ هرگز، این بار شیطان‌های سنگ‌دل «گالا»^۲ حتی فرزند کوچک او (شیرخوار او) را از او می‌زدند و او را می‌کشند، و دموزی، او را به‌عنوان قربانی برای برنامه الهی که خودش را نذر آن کرده بود برمی‌شمارد.

روایت شده است: حسین پسرش عبدالله را خواست و او را بوسید و گفت: «وای بر این قوم وقتی جد تو محمد مصطفی دشمن آن‌ها باشد!» و در حالی که کودک در آغوش او بود، حرملة بن کاهل اسدی تیری پرتاب کرد که در آغوش حسین، گلوی او را درید.^۳

«آن هنگام که کرکس، بره کوچکی را می‌برد،

گالا گونه‌هایت را خواهد خراشید،

آن هنگام که باز، گنجشکی را از حصار نیین می‌رباید،

گالا از حصار بالا می‌رود تا تو را به دوردست ببرد،

دموزی،

گیسوانم به خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد.

بره‌ها زمین را با سم‌های خود خواهند کُند،

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. گالا: نوعی از بدخلق‌ترین شیطان‌هاست. مراجعه شود به دیوان اساطیر، کتاب چهارم، ص ۹۸.

۳. مجلسی، بحار الانوار: ۴۵/۴۶.

آه دموزی من با تأسف بر تو، گونه‌هایم را خواهم دَرید.»^۱

خواهرش حق دارد برای او غمگین باشد و گونه خود را به‌خاطر او چنگ بزند و فکرش به‌خاطر او پریشان باشد (گیسوانم به خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد)؛ به‌خاطر شدت دهشت و سرگردانی برای وقایعی که بر او (دموزی) می‌گذرد و شکسته‌شدن حرمت او توسط شیاطین جنایت‌کار:

«وقتی جستی اینانا، دموزی را در اَغْل بره‌ها دید گریست،

دهانش را به‌سوی آسمان کرد،

دهانش را به‌سوی زمین آورد،

غم و اندوهش چونان جامه، افق را پوشانید،

چشمانش را درید، دهانش را درید، ران‌هایش را درید،

«گالا» بالای حصار چوبی رفت،

«گالا»ی اول بر گونه دموزی زد و چنگال‌هایش را در او فروبرد،

«گالا»ی دوم بر گونه دیگر دموزی زد،

«گالا»ی سوم پایه‌های مشک شیرده را درهم کوبید،

«گالا»ی چهارم جام را از میخ پایین آورد و خُرد نمود،

«گالا»ی پنجم مَشک را در هم کوبید،

«گالا»ی ششم جام را خرد کرد،

«گالا»ی هفتم گریست.»^۲

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۶.

۲. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

وقتی زخم‌های حسین (علیه السلام) کاری شد و او از نبرد بازماند:

«شمر ندا داد: چرا ایستاده‌اید؟ دیگر منتظر چه هستید؟ زخم‌ها و تیرها او را از پا درآورده. به او حمله کنید؛ مادرانتان به عزایتان بنشینند! آن‌ها از هرسو به او حمله کردند. حُصین بن تمیم با نیزه بر پهلوی او زد. ابو ایوب غنوی با تیر به گلوی او زد. زرعة بن شریک تمیمی بر کتف او زد. سنان بن انس نخعی با نیزه به سینه او زد. صالح بن وهب مزنی به لگن او تیر زد؛ و امام (علیه السلام) بر گونه راست به زمین افتاد...»^۱

نکته قابل توجه این است که متن می‌گوید یکی از این شیطان‌ها می‌گرید. کدام یک از قاتلان حسین (علیه السلام) گریست در حالی که خواهان کشتن آن حضرت در روز عاشورا بود؟

وقتی بر حسین احاطه یافتند خواهرش زینب بیرون آمد و گفت: «ای عمر بن سعد! آیا اباعبدالله کشته می‌شود در حالی که تو به او می‌نگری؟» گفت: گویا من به اشک‌های عمر می‌نگریستم که بر گونه‌ها و ریش‌هایش جاری بود، و او از زینب روی گرداند... تمام چیزهایی که حسین داشت از او گرفته شد. «بحر بن کعب» شلوار امام را برداشت. تعداد دیگری از لباس‌های امام را که از پشم بود، قیس بن اشعث برداشت. کفش‌های امام را مردی از بنی‌اود به نام آسود برداشت. شمشیر امام را مردی از «بنی‌نهشل بن دارم» برداشت... مردم متوجه لباس سرخ‌رنگ و زینت‌ها و شترها شدند و آن‌ها را تاراج کردند. مردم به‌سوی زنان حسین و وسایل و کالاهای آن حضرت شتافتند...»^۲

«ای چوپان! چرا این چنین سرگردانی؟»

میش‌های تو را ربودند؛ و بر بره‌های تو سیطره یافتند

چرا این چنین سرگردانی؟...

میش‌های تو را ربودند؛ و بر بره‌های تو سیطره یافتند

۱. مجلسی، بحارالانوار، ۵۵/۴۵.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۴۵/۴ و ۳۴۶.

چرا این چنین سرگردانی؟...

مشک زیبای تو خُرد شد؛

چرا سر خود را با پارچه پوشانده‌ای؟

گوسفندهای چاق‌تر تو در طویله در بی‌حالی ماندند

و گوسفندان کوچک‌تر تو در کنار علف‌ها ناامیدانه بع‌بع می‌کنند

و بره‌های یتیم تو در کنار پایه دیوار آغل می‌نالند

و خواهر مهربان تو با نوحه‌های آن‌ها متأثر و اندوهگین است.»^۱

ای حسین برخیز! خیمه تو مصادره شد، کاروان تو متلاشی شد، کودکان و خانواده و

دختران و زنان تو اسیر شدند، ای کشته محروم‌مانده! ای آن‌که سرش از قفا بریده شد!

«از خواب دروغینت برخیز،

بره‌هایت غارت شدند،

گوسفندان غارت شدند،

بزهای غارت شدند،

کودکانتان را می‌گیریم (بُزهای غارت شدند)

تاج مقدست را از سر درآور،

رخت پادشاهی‌ات را از تن به درآور،

بگذار عصای پادشاهی‌ات بر زمین افتد،

نعلین مقدست را از پای درآور،

۱. ادونیس، دیوان افسانه‌ها، کتاب چهارم، ص ۹۶.

عریان، با ما می‌روی
"گالا" دموزی را گرفت،
او را احاطه کردند،
دستانش را بستند،
گردنش را بستند،
مشک شیرده آرام گرفت،
شیری از آن پایین نمی‌آید،
جام، خُرد شده است،
بعد از این دیگر دموزی نخواهد بود،
أغل بره‌ها به باد هوا رفت.»^۱

این ندای زینب، بعد از کشته‌شدن برادرش حسین (علیه السلام) است:

«ای محمد! دختران تو اسیر و فرزندان کشته شدند. باد صبحگاه بر آن‌ها می‌وزد و این حسین است که سرش از قفا جدا شد و عمامه و لباسش به یغما رفت! پدرم به فدای کسی که لشکرش در روز دوشنبه به تاراج رفت! پدرم به فدای کسی که خیمه‌اش پاره‌پاره شد! پدرم به فدای مسافری که امید بازگشت نداشت! و آن مجروحی که امیدی به بهبودی‌اش نیست! پدرم به فدای آن که جانم به فدای او! پدرم به فدای آن که غمگین بود تا آنکه درگذشت! پدرم به فدای آن تشنه‌ای که تشنه‌لب درگذشت! پدرم به فدای آن که محاسنش با خونش آغشته گشت...»^۲

و این مقطعی است که امام مهدی (علیه السلام) با آن، جدش حسین (علیه السلام) را در روز عاشورا زیارت

۱. کریمر - ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

می‌کند:

«... تا آنجا که ملائکهٔ آسمان‌ها از صبر تو متعجب شدند. از هرسو تو را محاصره کرده، با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و میان تو و فرات جدایی افکندند و یآوری برایت باقی نگذاشتند؛ در حالی که تو بر همه به حساب خداوند، شکیبایی پیشه کردی و از زنان حرم و فرزندان دفاع می‌کردی، تا از اسب سرنگون شدی، مجروح و تشنه‌لب. اسب‌ها تو را لگدکوب می‌کردند و ستمگران و سرکشان تو را با شمشیرهایشان ضربه می‌زدند. بر پیشانی مبارکت عرق مرگ جاری بود و به راست و چپ کشیده شده، انقباض و انبساط می‌یافتی (به خود می‌پیچیدی)، و تو هنوز گوشهٔ چشمی به‌سوی حرم و خیامت می‌گرداندی، در حالی که دیگر آنچه بر تو می‌گذشت، تو را از فرزندان و اهل بیت بازمی‌داشت. در این هنگام اسب تو شیون‌کنان و شیهه‌کشان با سرعت به‌سوی حَرَمَت بازگشت. آن هنگام که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرمنده و زین اسبت را واژگون شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موهایشان را پریشان کرده، سیلی بر چهرهٔ خود می‌زدند و صورت‌هایشان آشکار شده، فریادشان بلند بود و به‌سوی قتلگهت شتابان، در حالی که شمر بر سینه‌ات نشسته، شمشیرش را به حنجرت فرو برده، محاسنت را به دست گرفته، با شمشیرش تو را ذبح می‌کرد. حواست ساکن شد، نفست فروکش کرد، سرت بر نیزه‌ها بالا برده شد، خانواده‌ات را چون بردگان اسیر کردند و به زنجیرهای آهنین کشیدند، بر فراز شتران تندروی بی‌محمل، صورت‌هایشان از شدت گرمای سوزان سوخت. در بیابان‌ها حرکت داده شدند با دست‌هایی بسته بر گردن‌هاشان، در بازارها و کوچه‌ها عبور داده شدند...»^۱

در خصوص گریه و نوحه‌سرایی انبیای گذشتهٔ خدا مثل آدم و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام در میراث دینی ما شواهد بسیاری وجود دارد. به دو گزینه از آن‌ها بسنده خواهیم کرد:

۱- در تفسیر فرموده حق تعالی: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ (آدم از پروردگارش کلماتی چند فرا گرفت) روایت شده است: جبرئیل نام پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین را به آدم آموخت: ... وقتی نام حسین را یاد کرد، سرشکش جاری و دلش نرم شد و گفت: «برادرم جبرئیل، در یاد پنجمین، دلم شکست و اشکم روان شد.» جبرئیل گفت: «این فرزندت، مصیبتی خواهد دید که همه مصیبت‌ها در برابر آن کوچک است.» آدم پرسید: «برادرم، کدام مصیبت؟» جبرئیل عرض کرد: «حسین لب‌تشنه، غریب، یکه‌وتنها بدون هیچ یار و یآوری کشته می‌شود؛ و ای آدم اگر او را ببینی، او می‌گوید: آه از تشنگی، آه از کم‌بودن یاور؛ تا آنجا که تشنگی بین دیدگانش و آسمان چون دودی فاصله می‌افکند؛ پس کسی او را پاسخی نمی‌دهد مگر با شمشیر و نوشانیدن مرگ. آنگاه چنان بزه‌ای که از قفا ذبحش کنند، سر از تن او جدا می‌کنند و دشمنان به خیمه‌های او حمله‌ور می‌شوند و سرهای او و یارانش در میان شهرها به گردش درمی‌آید، در حالی که زنان [اسیر و دربند] همراه هستند. چنین در علم خداوند واحد مئان گذشته است.» آدم و جبرئیل چون فرزند از دست داده، بسیار گریستند.^۱

۲- روایت شده است: هنگامی که نوح در کشتی نشست، در همه‌جای دنیا به گردش درآمد. هنگامی که به کربلا رسید، زمین، آن را گرفت و نوح از غرق شدن هراسید. خدایش را خواند و گفت: «الهی همه‌جای دنیا را گشتم، ولی در هیچ‌جا مثل اینجا چنین فزعی به من نرسید.» جبرئیل فرود آمد و گفت: «ای نوح، در این مکان حسین سبط محمد خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می‌شود...»

۳- روایت شده است: ابراهیم (علیه السلام) در حالی که سوار بر اسب بود، از زمین کربلا گذشت. پای اسبش لغزید و ابراهیم افتاد و سرش شکست و خوش جاری شد. شروع به استغفار کرد و گفت: «الهی، چه چیزی از من سر زده است؟» جبرئیل به سوی او نازل شد و گفت: «ای ابراهیم، از تو گناهی سر زده است؛ ولی در اینجا سبط خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا

کشته می‌شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد...»^۱

۳-۲- گیلگمش و سفر جاودانگی

گیلگمش سومری که آوازهٔ او در سرزمین سومر از هزاران سال قبل مشهور شد و یاد او در متون سومری وارد گردید، شخصیتی است که ذهن و دل پژوهشگران را از زمان کشف الواح مربوط به حماسهٔ او در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی اسیر خود کرده است.

«شگفتا! این گیلگمش کیست که چون الگویی نمونه، مقتدای قهرمانان دیگر امت‌هاست؟!»^۲

«گیلگمش، مردی است که یادش در گذر دوران قدیم و جدید، از میان نرفت، و یاد او در دوران پیش رو نیز - که نمی‌دانیم تا کی ادامه خواهد داشت - همچنان سایه خواهد افکند.»^۳

شخصیت «گیلگمش» فقط قلب محققان قدیم و جدید را نروده، بلکه حماسهٔ او تأثیر بزرگی بر جان‌های محققان تمدن سرزمین بین‌النهرین نیز بر جای گذاشته است. درست است که این حماسه، قصه‌ای شرقی است، ولی مانند دیگر داستان‌هایی نیست که ملتها به‌طور معمول نقل می‌کنند:

«این اسطوره، حال و هوای دیگری دارد؛ داستان اسطوره‌ای فلسفی است و هر وقت در عمق تحلیل آن وارد می‌شویم خودمان را بازخواست می‌کنیم و می‌گوییم باید از این جنبه شروع کنیم، بلکه حتی باید از این جنبه به جست‌وجو بپردازیم.»^۴

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳.

۲. طه باقر، حماسهٔ گیلگمش، ص ۱۶ و ۱۷.

۳. دکتر نائل حنون، حماسهٔ گیلگمش، ص ۱۸.

۴. شارل ویرلو، اساطیر بابل و کنعان، ص ۴۷.

در این تحقیق تلاش خواهیم کرد مروری بر مهم‌ترین وقایع حماسه معروف گیلگمش داشته باشیم و از آن، نقشه راه نجات انسانی را از طریق مقایسه بین فهم شایع آن در میان شارحان این حماسه بیرون خواهیم کشید. آن‌ها با وجود اختلافات در برخی جزئیات، در بسیاری از موضوعات عمومی مهم در این حماسه اتفاق نظر داشته‌اند و این فهمی بوده است که تا حد زیادی شبیه برداشتی است که علمای ادیان در تفسیر متون دینی ارائه می‌کنند: یا به روش بسنده کردن به معنای واژگان از نظر زبانی بوده است، یا در قالب تلاش عده‌ای با توجه به غفلت نکردن از نمادین بودن این متون در شرح و بسط آن؛ ولی دانش آن‌ها برای رمزگشایی از این نمادها به شکل صحیح کمک چندانی به آن‌ها نکرده است. ما این دو رویکرد را با معنای ارائه‌شده سید احمدالحسن از این حماسه در کتاب خود «توهم بی‌خدایی» مقایسه خواهیم کرد؛ و همان طور که روشن خواهد شد، معنایی است که از نمادین بودن این متون غفلت نکرده و نمادهای آن را به شکلی رمزگشایی کرده که متون این حماسه، انسجام و وحدت مضامین خود را حفظ کرده‌اند.

۳-۲-۱- حماسه گیلگمش

پژوهشگران، شدت شگفتی خود را از حماسه گیلگمش و دیدگاه‌ها و معانی متعالی و برجسته انسانی‌ای که در خود دارد پنهان نکرده‌اند؛ و سپری شدن هزاران سال، نسل‌اندرون‌سل، از اهمیت و تأثیرگذاری آن بر روح و روان میلیون‌ها انسان، چیزی کم نکرده و نخواهد کرد.

ما در پژوهش خود در این خصوص در ابتدا می‌توانیم دو سؤال را مطرح کنیم:

۱- آیا این حماسه، صرفاً متنی ادبی است؟ یا متنی دینی است؟

۲- آیا در این حماسه، تاریخ انسانیت گذشته را می‌خوانیم یا انسانیت آینده را؟

در خصوص پرسش اول، به نظر پژوهشگران این حماسه، عبارت است از متنی ادبی

که به شهرت و جایگاهی بلند رسیده که ادبیات مشهور جهانی به آن نرسیده‌اند، اگر از تمامی آن‌ها گوی سبقت را نجسته باشد.

«و با وجود اینکه این حماسه قبل از ۴۰۰۰ سال پیش تدوین شده است و حوادث آن به زمان‌های بسیار دورتر دیگری برمی‌گردد، این حماسه مثل ادبیات مشهور جهان، همچنان جاودانه، و از جاذبه‌های عمومی انسانی در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها برخوردار است؛ زیرا قضایایی که به آن پرداخته است پیوسته ذهن و فکر انسان را درگیر می‌کند و در زندگی احساسی و منطقی او تأثیرگذار است؛ به طوری که موضوع‌گیری‌ها و حوادث آن را چنان هیجان‌انگیز می‌کند که قلب‌ها را به تسخیر خود درمی‌آورد.»^۱

این حماسه همان طور که از متن آن مشخص است. قبل از اینکه در وضعیت فعلی خود آرام گرفته باشد، از مراحل تکاملی بسیاری عبور کرده است. متون سومری پراکنده‌ای در خصوص گیلگمش وجود دارد که در یک متن به هم پیوسته جمع نشده‌اند؛ ولی با وجود پراکندگی این متون، به سبک متن بابلی باستان بازنویسی شدند (که شایسته است با عنوان حماسه توصیف شود)؛ و در نهایت این گزینهٔ آخر ارتقا یافت و به متن آشوری حماسه منجر شد.

«با مقایسهٔ این قطعه‌های اصلی متنوع با متن نینوایی، اطلاعات گران‌بهای به دست آمد. نه فقط خلل‌ها و نواقص متن پر شده بود، بلکه کاملاً مشخص شد که در دورهٔ آشوریان، قصیدهٔ گیلگمش به یک صورت نبوده است. این خود دلیلی است قاطع بر اینکه اسطورهٔ مزبور نسل به نسل، به میزان قابل توجهی تکامل و تغییر یافته است. به عبارت دیگر نویسندگان تنها به نسخه‌برداری از متن قدیمی به صورتی امانت‌دارانه و حرفه‌ای بسنده نکرده‌اند؛ بلکه در آن دست برده، بر متن افزوده یا از آن کاسته‌اند...»^۲

«... ولی با تحلیل مقایسه‌ای این حماسهٔ بابلی با نسخه‌های اصلی سومری‌اش، برای

۱. طه باقر، حماسهٔ گیلگمش، ۱۰ و ۱۱.

۲. شارل ویرلو، افسانهٔ بابل و کنعان، ۳۷.

ما روشن می‌شود نویسندگان و گردآوردندگان بابلی، با توجه به اهداف خاص خودشان، در حماسه سومری دخل و تصرف کرده، و در آن تحریف‌هایی وارد نموده‌اند.^۱

«تلاش‌ها برای تحریف و دخل و تصرف در متن این حماسه به نوعی به ما نشان می‌دهد این حماسه فقط متن ادبی محض نبوده است و متنی دینی شمرده می‌شود که داستان شخصیتی مقدس را حکایت می‌کند؛ وگرنه هیچ‌کس به‌طور معمول برای تحریف یک متن صرفاً ادبی تلاش نمی‌کند!»^۲

دوم: همان طور که می‌دانیم حوادث این حماسه از ذکر خدا یا خدایانی که در دین و عقیده سومری‌ها محل کاوش و جست‌وجو بوده جدا نمی‌شود؛ و حتی از رؤیاهایی که در سوره‌ها و اسفار کتاب‌های مقدس در ادیان آسمانی، صفحات بسیاری را به خود اختصاص داده‌اند نیز جدا نمی‌شود؛ مانند رؤیای دانیال و رؤیای یوسف، که این‌ها نیز در این حماسه، سهمی دارند.

سوم: مضامینی که حماسه تلاش می‌کند انتقال بدهد همان طور که روشن خواهد شد. مضامینی دینی هستند؛ و حتی از عمق و ژرفای دین الهی محسوب می‌شوند که خلفای خدا با آن مبعوث می‌شوند؛ و حتی پیش‌زمینه‌های یک متن دینی را مثل نمادین بودن که مشخصه‌ای اساسی در متون دینی به حساب می‌آید همان طور که خواهیم دید. به‌روشنی در متون این حماسه مشاهده می‌کنیم.

چهارم: توجه، شور و اشتیاق، و تقدیس سومری‌ها برای شخصیت گیلگمش تا به آنجا رسیده است که نام او را در تعویذهای دینی خود وارد کرده‌اند^۳ و این نکته‌ای است که در نهایت منجر می‌شود به اینکه حماسه گیلگمش فقط یک قطعه ادبی نبوده است.

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ۳۰۲.

۲. مراجعه شود به: احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۵۱ و بعد.

۳. مراجعه شود به: طه باقر، حماسه گیلگمش: ص ۱۷ و ۱۸.

بله، می‌توان گفت این حماسه، یک متن دینی بوده است و همان طور که پیش‌تر اشاره کردیم- مانند هر متن دینی دیگری دچار تحریف شده است؛ به‌خصوص این داستان، بسیار قبل از عصر کتابت متداول بوده است؛ و:

«اگر برای تحریف متون مکتوب، تلاش‌هایی هدفمند وجود داشته است، قطعاً در خصوص متون شفاهی مربوط به دوران پیش از عصر نوشتن، اوضاع وخیم‌تر بوده و یقیناً در معرض تحریف بزرگ‌تری قرار گرفته، و به هنگام نوشته‌شدن در دوره ابتدایی تدوین و کتابت، به همان صورت تحریف‌شده نگارش یافته‌اند؛ بنابراین می‌توانیم با اطمینان بگوییم داستان طوفان، ماجرای دموزی، قصه گیلگمش و دیگر داستان‌هایی که خاستگاه سومری‌اکدی داشته‌اند، پیش از دوره کتابت به همان صورت اولیه‌ای که داستان‌سرایان بیان کرده‌اند، نوشته نشده‌اند.»^۱

و در خصوص سؤال دوم، برخی پژوهشگران که درباره این حماسه قلم‌فرسایی کرده‌اند تصور کرده‌اند این متن، زمان گذشته را حکایت می‌کند، و ما در ادامه برخی از قسمت‌های این حماسه را بیان خواهیم کرد و برداشت آن‌ها را از این قسمت‌ها خواهیم دانست.

«و این حماسه به‌همراه داستان آفرینش بابلی، از جایگاه متمایزی در میان بزرگ‌ترین حماسه‌های عهد باستان برخوردار است، و علاوه بر ارزش‌های شعری جاودانه، متن آن سرشار از معانی عمیق و ارزش‌های متعالی است که لازم می‌کند این حماسه، فقط به‌عنوان حکایت یا افسانه خوانده نشود؛ بلکه به‌عنوان سندی از ارزش‌های باستانی انسانی در نظر گرفته شود.»^۲

پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته که به شرح و تحلیل حماسه گیلگمش پرداخته‌اند. عده‌ای دیدگاهی بر این اساس را ترجیح داده‌اند که:

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی: ۳۵۲.

۲. دکتر حسین علوان حسین، کشمکش در خصوص حماسه گیلگمش - قرائتی در جنجال بودن حماسه.

«این حماسه از این جهت منحصر به فرد است که خود انسان، و جدال و کشمکش او با مرگ را به عنوان مضمون خود در نظر گرفته است.»^۱

در حالی که عده‌ای دیگر، افقی وسیع‌تر را در نظر گرفته و به نظر آن‌ها این حماسه: «به مسائل عمومی انسانی مثل مشکل زندگی، مرگ، پس از مرگ، و جاودانگی- پرداخته است و نمایشی شگفت‌انگیز از نزاع و کشمکش همیشگی میان مرگ و فنای مقدر شده با اراده انسان مغلوب شکست خورده در تلاش برای یافتن وجود و بقا را به نمایش گذاشته است.»^۲

این یک نکته. ما پیش‌تر بیان کردیم بسیاری از پژوهشگران به وجوه تشابه میان متون سومری و متون ادیان الهی بعدی توجه داشته‌اند و کتاب‌های خاصی را در این زمینه به رشته تألیف در آورده‌اند؛ به عنوان مثال دکتر کریم‌ر در خصوص داستان ایوب علیه السلام می‌گوید: «قدمت همه الواح و بخشی از الواح تدوین شده در این مقوله سومری به بیش از هزار سال قبل از تدوین سفر ایوب بازمی‌گردد.»^۳

بر این اساس با توجه به آنچه گفته شد به این نقطه رسیدیم که متون «دموزی» در خصوص یکی از خلفای الهی در آینده در مقایسه با زمانی که داستان او در میان سومری‌ها دست‌به‌دست می‌شد سخن می‌گوید، نه حتی درباره زمان تدوین آن متون. همان نکته را می‌توانیم در خصوص شخصیت حماسی «گیلگمش» نیز بگوییم.

«در حماسه گیلگمش می‌توان تاریخ آینده بشریت را خواند، نه آن‌گونه که برخی شارحان این حماسه گمان کرده‌اند، تاریخ گذشته را. همچنین در این حماسه می‌توان داستان نجات‌دهنده نوع انسان از حیوانیتش را مطالعه کرد؛ حیوانیتی که

۱. فاضل عبدالواحد علی، سومر افسانه و حماسه، ص ۱۷۶.

۲. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۱۱.

۳. ساموئل کریم‌ر، از الواح سومر، ص ۲۰۸.

متأسفانه همیشه و به‌گونه‌ای مقتدرانه در صحنه حضور دارد، به‌ویژه به هنگام وقوع
روبارویی‌های بزرگ.»^۱

تا آنجا که می‌توانیم - حتی در برخی معانی اسم گیلگمش - در این حماسه، آینده را ببینیم
و اینکه این حماسه در خصوص تاریخ آینده انسانیت سخن می‌گوید:

«معنای دقیق اسم گیلگمش مشخص نیست. در بعضی متون اکدی به «جنگجویی
که پیشاهنگ است» معنا شده است. احتمالات دیگری برای این اسم سومری وجود دارد
که معنای آن چنین است: مردی که بذرها را درخت جدید خواهد بود؛ یعنی مردی که
خانواده‌ای خواهد ساخت.»^۲

توجه: «خواهد بود، خواهد ساخت...» که اشاره صریحی به آینده است.

۳-۲-۲- شخصیت گیلگمش

به نظر پژوهشگران، گیلگمش شخصیت افسانه‌ای غیرحقیقی بوده، و عده‌ای دیگر
اعتقاد دارند او شخصیتی تاریخی بوده که بر شهر اوروک حکومت کرده است.^۳

دکتر نائل حنون می‌گوید:

«اتفاق نظر وجود دارد که گیلگمش در جنوب سرزمین بین‌النهرین زندگی می‌کرد و
پادشاه شهر اوروک (ورکاء) در حدود سال ۲۶۰۰ قبل از میلاد یا اندکی قبل از آن بود؛
یعنی او یکی از پادشاهان دولت‌شهرهایی بود که در سرزمین بین‌النهرین طی دوره
شکوفایی سلسله‌ها برپا شد.»^۴

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۴.

۲. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۱۹.

۳. از جمله دکتر نائل حنون در کتاب «حماسه گیلگمش» و فراس سواح در کتاب «قرائتی در حماسه گیلگمش».

۴. دکتر نائل حنون، حماسه گیلگمش، ص ۱۵.

طبق «فهرست پادشاهان سومر» گیلگمش پنجمین پادشاهی است که بعد از طوفان در شهر اوروک حکومت کرده است. نسل اوروک اول، از دوازده پادشاه تشکیل می‌شد که نخستین آن‌ها «مسکیا - جاشر» بود و بعد از او پسرش «انمرکار» آمد؛ سپس «وگال بندا» و بعد از او «دموزی» ماهیگیر بود - که پیش‌تر به او اشاره شد- و سپس نام گیلگمش پسر «لول» (Lulla) می‌آید که ۱۲۶ سال حکومت کرد و بعد از او پسرش «اور - ننکال» می‌آید.^۱

ولی:

«داستان‌های موجود در حماسه گیلگمش، روایت می‌کنند مادر او الهه "نانون" همسر الهه "لوگال بندا" بود؛ ولی پدر دلاور گیلگمش "لوگال بندا" نبوده است و از او در فهرست پادشاهان به شکل "لول" ذکر شده که به معنی نوعی از شیاطین است و او کاهن کلاب (سگ‌ها) بود.»^۲

این یعنی نَسَب گیلگمش حماسی با گیلگمش تاریخی متفاوت است؛ به علاوه گیلگمش تاریخی از این شایستگی که آوازه‌اش در دیگر شهرهای سومری پراکنده شود برخوردار نبوده است، چه برسد به اینکه شخصیتی ملی بوده باشد که قلب‌های ساکنان سرزمین بین‌النهرین و مناطق هم‌جوار و حتی تمام جهان را تا به امروز تسخیر کرده باشد!

«به هر حال، گیلگمش که تاریخ دو خط درباره او مطلب نگاشته، نظر ما را به خود جلب نمی‌کند، برخلاف گیلگمش که شعر اسطوره‌ای او به ما رسیده است.»^۳

واقعیت آن است که آنچه برای شخصیت گیلگمش حماسی رخ داد همان طور که قبلاً دیدیم- دقیقاً همانی بوده است که برای دُموزی (فرزند نیکوکار) حاصل شد و در آنجا نیز دیدیم که چگونه امر بر بزرگ‌ترین پژوهشگران مشتبه شد و شخصیت چوپان نیکوکار را بر «دموزی ورکاء ماهیگیر» منطبق کردند، در اینجا می‌بینیم آن‌ها شخصیت گیلگمش

۱. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۶.

۲. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۱۷.

۳. شارل ویرلو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۴۰.

حماسی را بر گیلگمش و رکاء پسر «لولا» انطباق می‌دهند، با وجود اختلافات واضح میان این دو نفر، چه در سطح نسب و چه در سطح کارهای بزرگی که به انجام رسانده‌اند.

«شاید یکی از بزرگ‌ترین تخریب‌هایی که گریبان‌گیر این حماسه شده، پایین‌آوردن سطح شخصیت‌های حماسه و انطباق نادرست آن‌ها بر مصادیق غلط باشد؛ مثل پایین‌آوردن آن‌ها به سطح پادشاهانی که اسامی‌شان در فهرست پادشاهان قید شده است؛ مثلاً وقتی شخصیت گیلگمش حماسی، به گیلگمش پادشاه نسبت داده می‌شود یا وجود تفاوت در اسامی پدران و نسب آن‌ها. دقیقاً مانند این است که کسی امروز داستان مهدی حماسی را که حضرت محمد ﷺ در روایات بسیاری ذکر فرموده‌اند، بخواند و بگوید بیش از هزار سال پیش پادشاهی در دولت عباسی وجود داشته که نامش مهدی بوده و مقصود از مهدی در حماسه اسلامی همان پادشاه عباسی است.»^۱

و نتیجه اینکه هیچ توافقی میان پژوهشگران در تعیین شخصیت گیلگمش وجود ندارد و وضعیت به آن صورتی نیست که دکتر نائل حنون در سخن‌پیش‌گفته‌اش ادعا کرده است.

به‌علاوه بعد از آنکه پنجره‌ای گشودیم برای این امکان که این حماسه، متنی دینی است که مضامین مقدس دارد و متنی صرفاً ادبی نبوده است، طبیعتاً نتیجه آن چنین خواهد شد که شخصیت گیلگمش از نظر سومری‌ها سرشتی دینی و مقدس داشته است و این نکته‌ای است که نهایتاً بازخوانی ما از مهم‌ترین وقایع این حماسه، آن را به روشنی آشکار خواهد کرد و قطعاً جزئیات مهمی را به ما خواهد داد که در مشخص کردن هویت قهرمان این حماسه سهم دارند.

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۷.

۳-۲-۳- حوادث این حماسه از دو دیدگاه

اکنون به مهم‌ترین حوادثی خواهیم پرداخت که در حماسه گیلگمش بیان شده است، و میان دو دیدگاه و دو قرائت، مقایسه‌ای انجام خواهیم داد تا ببینیم کدامیک به حقیقت نزدیک‌تر است. منظور بنده از نزدیک بودن به حقیقت در اینجا، توانایی هرکدام از دو دیدگاه در ارائه تصویری روشن و منسجم از متون این حماسه است؛ به گونه‌ای که راهی برای تناقض و تضاد میان تصاویر ارائه شده وجود نداشته باشد، و در نتیجه ارزش حماسه حفظ شود؛ حماسه‌ای که به بیشتر زبان‌های شناخته شده دنیا ترجمه شده است و درباره‌اش صدها پژوهش و تحقیق در پیشرفته‌ترین دانشگاه‌های جهان معاصر صورت پذیرفته است.

۱- هویت گیلگمش

در ابتدا، مقدمه حماسه، تعریفی مختصر در خصوص هویت قهرمان آن به ما می‌دهد:
«لوح اول:

او کسی است که همه چیز را دید؛ پس ای سرزمین من، به یاد او آواز سر ده!

او کسی است که از هر چیز خبر داشت و از عبرت‌هایش بهره‌مند شد،

و او حکیم و عارف به هر چیزی است،

رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت،

و اخبار روزهای پیش از طوفان بزرگ را آورد،

راه درازی به دور دست‌ها سفر کرد تا رنج‌ها و سختی‌ها بر او فرود آمد

همه رنج‌هایش و همه خبرهایش را در سنگ نقش کرد.»^۱

و نیز انکیدو در متن دیگری او را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«تو همان یگانه‌مردی،

تویی که مادرت تو را آبتن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت مقدر ساخت.»^۱

طبق این دو متن، گیلگمش پادشاه منصوب از طرف خداست. او حکیم و عارف به همه‌چیز، و دانای به اسرار پنهانی است، و معلم مردم نیز هست؛ بنابراین آنچه برخی پژوهشگران گفته‌اند و هویت او را بر گیلگمش منطبق کرده‌اند که تقریباً پیش از ۴۶۰۰ سال قبل در «اوروک» حکومت می‌کرده است درست نیست؛ زیرا هیچ‌کدام از تعریف‌هایی که برای هویت قهرمان آمده است هرگز بر این گزینه آخر منطبق نمی‌شود.

«روشن است این متن، فردی عالم را توصیف می‌کند که "همه‌چیز را دید...

همه‌چیز را دریافت... حکیم دانا... رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت"، یا

آموزگار مهمی است که علوم مهمی را همراه خود آورده و آن‌ها را به‌گونه‌ای نقش

خواهد کرد که بین مردم باقی بماند: همه رنج‌هایش و همه خبرهایش را در سنگ

نقش کرد.»^۲

تردیدی نیست که انسانیت از زمان آدم و نوح (علیهم‌السلام) و خلفای بعدی خداوند در سومر تا امروز همواره اصرار داشته‌اند به متصف‌بودن به صفات «نیاکان بشر» که به‌طور کلی دارای سرشت‌های غریزی ژنتیکی حیوانی بوده‌اند، و این صفات خودخواهانه از ایدئال‌ها و

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۵۰.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۰.

والا ترین ارزش‌های انسانی مثل ایثار، فداکاری بدون چشمداشت، جاودانگی، و نکات مشابه دیگر بسیار دور هستند. پس به داستان یک معلم و منجی ربّانی نیاز است که داستان و کارهایش انسان را در گذشته و آینده با این آرمان‌های متعالی کامل کند، و در یادآوری او به آن‌ها، نقش داشته باشد؛ در نتیجه برای او راهی برای نجات و رهایی ترسیم کند؛ به نحوی که مانعی برای او از سقوط و قهقرا به سوی آنچه نیاکانش بر آن بوده‌اند شکل دهد؛ سقوطی که او را به طور کامل از جایگاهی که برایش خواسته شده است تا در آن باشد دور می‌کند. پس داستان منجی و رهایی‌بخش، بهترین یاور او برای نیل به آن اهداف بلند است؛ از این رو داستان او را به صورت تعویذی دیده‌ایم که همه آن را زمزمه می‌کنند و به آن علاقه و اشتیاق دارند.

با وجود اینکه تصور «گیلگمش» به عنوان «منجی» نکته‌ای است که برخی پژوهشگران با استناد به برخی متون به آن متمایل شده‌اند، کریم‌پس از قصیده «گیلگمش و آجا» می‌گوید:

«و این قصیده با تسبیح و ستایش گیلگمش به عنوان منجی ورکا به پایان می‌رسد.»^۱

اکنون بر اساس این تصور، می‌توانیم حماسه گیلگمش را با فهم دیگری بازخوانی کنیم که چه بسا پیش از سید احمد الحسن (علیه السلام) در عرصه علمی مطرح نشده باشد؛ آنجا که ایشان می‌فرماید:

«... پس می‌کوشیم این دو را با هم بخوانیم و به شیوه‌ای که شاید نامعمول باشد، آن را مطالعه و بررسی کنیم؛ به همان گونه که آدم برای فرزندان‌ش و نوح برای فرزندان‌ش و ابراهیم برای فرزندان‌ش خوانده و بین سومریان و ملت‌های دوران باستان و به‌ویژه در خاور نزدیک انتشار یافت و به قصه دل‌خواه مردم بین‌النهرین (mesopotamia) تبدیل شد که آن را نسل‌ها یکی پس از دیگری بازگو کردند، تا پس

از هزاران سال به ما رسید؛ ولی چه بسا هنگامی که بین مردم در گردش بود، همان طور که پیش تر شرح داده شد، در معرض تحریف و دست کاری قرار گرفته باشد.

داستان گیلگمش که روزی خواهد آمد تا عدالت را تحقق بخشد و گونه انسانی را از حیوانیت خویش نجات دهد...»^۱

۲- آیا از گیلگمش ظلم و تجاوزی صادر شده است؟

گیلگمش آن منجی و رهایی بخش، آن دانا و حکیم! عده‌ای از متخصصان تمدن سومری با استناد به برخی متون حماسه، چنین برداشت کرده‌اند که او به مردم ستم، و به آن‌ها تجاوز می‌کرده است:

«دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند.

گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت،

و ستم‌های شبانه‌روز او بر مردم پایانی نداشت،

اما گیلگمش حامی و نگهدار اوروک است،

حصار و حامی،

او پشتیبان ماست: نیرومند، زیبا و حکیم.

گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت،

و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان...»^۲

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۲.

۲. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۳۹.

دکتر کریمر -طبق برداشت خودش از متن- در خصوص گیلگمش می گوید:

«او یک دیکتاتور بود. ساکنان شهر خود را تحت فشار گذاشت و آن‌ها را شکنجه کرد، و ناعادلانه‌ترین و زشت‌ترین خواسته‌های او، خودسری‌ها و اشباع شهوات و لذت‌های جنسی‌اش بوده است.»^۱

و همانند او دکتر نائل حنون می گوید:

«سپس متن به ظلم و ستم، و هجوم گیلگمش بر اهالی اوروک و به‌ستوه آوردن آن‌ها در جنگ‌ها و بسیاری کارها می‌پردازد...»^۲

با وجود اینکه فراس سواح تلاش می‌کند این ظلم و تجاوز را توجیه کند، تلاش او ناموفق است؛ زیرا او بعد از اعتراف به اینکه آنچه از گیلگمش صادر شده -طبق برداشت خودش- ظلم و ستم و انحراف است، توجیهی که می‌آورد واقعاً خصوصیت ظلم و تجاوز را توجیه نمی‌کند:

«... و رفتار این مرد حکیم حتی اگر ناهنجار و مخالف معمول باشد از روی سبک‌مغزی و هوس‌رانی نبوده؛ بلکه به دلیل تحقیق و جست‌وجو و پرسشگری و تلاش برای فهم و کشف بوده است.»^۳

شایسته‌تر بود این پژوهشگران و دیگران اعتراف می‌کردند این فهم و برداشت آن‌ها به‌طور کامل در تضاد با متن قبلی بوده است که گیلگمش را معرفی می‌کند؛ وگرنه چگونه یک فرد دانشمند حکیم و دانای به همه‌چیز، می‌تواند به رعیت خود ظلم و ستم کند و برای ارضای شهوات خود به ناموس‌های آن‌ها تجاوز نماید؟! یک حاکم دیکتاتور مسلط ستمگر چه خصوصیت دیگری باید داشته باشد؟!

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۳۰۶.

۲. نائل حنون، حماسه گیلگمش، ص ۳۳.

۳. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۴۲.

سید احمدالحسن می‌فرماید:

«برخلاف تصور برخی سومرشناسان، معقول نیست مراد از این قطعه‌ها، دست‌درازی گیگلمش به ناموس‌های مردم یا ستم‌ورزی به آن‌ها باشد؛ چراکه در این صورت حماسه کاملاً متناقض خواهد شد؛ زیرا گیگلمش در ابتدا با والاترین صفاتی که می‌توان یک حاکم عادل را با آن‌ها توصیف کرد، یاد می‌شود؛ حتی در همین سطور نیز او حکیم توصیف می‌شود. حال چگونه ممکن است یک پادشاه حکیم، به نوامیس رعیت خود تجاوز کند و به آن‌ها ظلم و ستم کند؟!»

بخش بعدی حماسه نیز گیگلمش را با صفاتی والا همچون اینار، شجاعت و اخلاص می‌ستاید؛ بنابراین چنین متونی یا به‌طور عمدی تحریف شده‌اند، یا نمادین هستند و در نتیجه به تفسیر و توضیح نیاز دارند.»^۱

عمدی و هدفمند بودن تحریف این حماسه را وقتی می‌توانیم بفهمیم که بدانیم این حماسه از محصولات دینی به شمار می‌رود که داستان یک شخصیت مقدس دینی را حکایت می‌کند و همان طور که پیش‌تر گفته شد، صرفاً محصولی ادبی نبوده است و نیز تفسیر می‌تواند بر اساس آنچه در نهایت به آن رسیدیم انجام پذیرد؛ اینکه گیگلمش منجی و رهایی‌بخش گونه انسانی از حیوانیتی است که میان انسان، و ارتقا و تکامل، فاصله می‌اندازد.

«اگر متن را با دقت بخوانیم در می‌یابیم که منظور، نجات‌دهنده نوع انسان از حیوانیتش است؛ نجات‌دهنده نوع انسان که همه امت‌ها، قصه او را بازگو می‌کنند؛ زیرا اگرچه امت‌هایی که پیش از زمان مبعوث شدن او زندگی می‌کرده‌اند، فاقد آمادگی کافی برای استقبال از او بوده‌اند، ولی حداقل افرادی در آن امت‌ها وجود داشته که چه بسا این داستان که آن را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کردند آن‌ها را نجات

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

دهد. او همان کسی است که ایشان را به خدا مرتبط می‌سازد و دروازهٔ آسمان را می‌گشاید تا هرکس بخواهد، وحی عظیمی را بشنود که سبب آشنایی او با حقیقتی نشاط‌آور است؛ همان حقیقتی که ما را از عدم پدیدار ساخت؛ همان حقیقتی که آفریده شدیم تا آن را بشناسیم. بنابراین او همه را به خدا مشغول خواهد ساخت، نه به خودش؛ چراکه اگر وی ایشان را به خودش مشغول و سرگرم سازد بدون آنکه هوشیارشان نماید. فرقی بین او و هر طاغوت ستمگری که در پی شهرت و آوازه است، وجود نخواهد داشت.

اکنون به خوبی می‌توانیم دریابیم چرا "دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند" و چرا "گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت ... و گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت، و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان"؛ زیرا آن‌ها جملگی دل‌بستهٔ خداوند سبحان شدند و به او تعلق خاطر یافتند. گیلگمش نجات‌دهنده آمد و برای این نجات‌یافتگان که در زمانی مشخص پدیدار خواهند شد، دروازهٔ وحی عظیم را گشود و به آن‌ها آموخت که چگونه به خدا دل‌بستگی یابند و چگونه خدا را دوست بدارند و به چه ترتیب خداوند را در همه چیز ببینند و بشنوند.^۱

«گیلگمش» نمی‌خواهد کسی که به غیر خدا وابسته است با او همراه باشد؛ از این رو تنها جنگجویانی که مجرد هستند به او نزدیک می‌شوند (اشاره‌ای است به اینکه او هیچ تعلق و وابستگی به دنیا یا هر چیزی که او را از خدا روی‌گردان کند ندارد):

«همان کسی که درخت سدر را از ریشه بیرون کشید؛ شادی و سرور او را در برگرفت؛

آقا "گیلگمش"، شادی او را در برگرفت؛

و مردان شهر خود را همچون مردی یگانه مهیا نمود؛

و مردان آن را مانند دوقلوهای هم‌سان، گرد آورد؛
 هرکس خانه‌ای داشته باشد، به خانه خود بازگردد!
 و هرکس مادری داشته باشد، باید به سوی مادر خود بازگردد!
 و مردان مجرد باید در کنار من بایستند؛ همان‌ها که آنچه من می‌کنم خواهند کرد!
 و هرکس خانه‌ای داشت، به خانه‌اش بازگشت!
 و هرکس مادری داشت، به سوی مادرش بازگشت!
 و پنجاه تن از افراد مجرد، از کسانی که آنچه او می‌کند خواهند کرد، در کنار او
 ایستادند.»^۱

بنده اعتقاد راسخ دارم هر قرائتی که بتواند یگانگی و انسجام متون و حماسه‌های مهم را به‌شکلی حفظ کند که در خور جاودانگی متن و حماسه و شیفتگی ملت‌ها به آن از دورترین زمان‌ها باشد مثل حماسه گیلگمش در تحقیق ما- شایستگی بیشتری نسبت به قرائتی دارد که انسجام و هماهنگی همیشگی میان مضامین متون حماسه را از میان می‌برد و تصور نمی‌کنم هیچ پژوهشگر منصفی در این نتیجه‌گیری با بنده مخالفتی داشته باشد.

۳- گیلگمش، دوسومش خدا و یک‌سومش بشر است

شاید یکی از عواملی که برخی پژوهشگران را به این تصور کشاند که «گیلگمش» شخصیتی افسانه‌ای بوده است، توصیفات و اشاره‌های «خارق‌العاده‌ای» باشد که وی در متون این حماسه با آن توصیف شده است. توصیفات آن‌ها را رمزگشایی و به‌درستی درک کنند؛ به‌طوری که با شخصیت واقعی انسانی هم‌خوانی داشته باشد؛ مثل این توصیف که «دوسوم او از خدایان است و یک‌سومش از انسان»:

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۲۶۹.

«عقرب‌مرد» جفتش را خطاب کرد و گفت:

آن که به سوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.

همسر "عقرب‌مرد" به او پاسخ داد:

آری، دوسوم او از خدایان است و یک‌سومش از انسان ...»^۱

بعضی از پژوهشگرانی که تصور می‌کنند گیلگمش یک شخصیت تاریخی واقعی بوده که در «ورکا» حکومت می‌کرده است نیز نتوانسته‌اند فهم قابل‌قبولی از این اشاره ارائه بدهند. عده‌ای از آن‌ها اساساً این نکته را نادیده می‌گیرند و هیچ توضیحی در خصوص آن نمی‌دهند؛ در حالی که عده‌ای دیگر آن را به میراثی نسبی بازمی‌گردانند که «گیلگمش» از سوی مادرش «نانسون» داشته است.

«متون سومری در خصوص گیلگمش پسر الهه "نانسون" همسر پادشاه "لوگال بندا" این نکته را مطرح می‌کنند که پدر گیلگمش "لوگال بندا" نبود؛ بلکه کاهن گمنامی ملقب به "روحانی اعلی" در منطقه کولاب، و یکی از عاملان اوروک بود. این اشاره که گیلگمش ترکیبی از خدا و انسان است به همین دلیل آمده است.»^۲

با وجود اینکه اشاره یادشده هر معنایی که داشته باشد واضح است کمالی را به شخصیت «گیلگمش» می‌افزاید و مشخص است کمال و تعالی انسانی هیچ ارتباطی با نَسَب و جایگاه مادر یا پدر ندارد؛ بلکه فقط به تلاش و کوشش و اخلاص انسان بستگی دارد و نه چیز دیگر.

بنابراین اینکه دوسوم گیلگمش «خدا» و یک‌سوم دیگرش «بشر» باقی‌مانده است چه معنایی دارد؟

پاسخ: وقتی می‌توانیم این نماد را بفهمیم که داستان سومری آفرینش انسان را مطالعه

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۷۵.

۲. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۸ و ۲۹.

کنیم. گفته شد متون سومری‌ها اشاره می‌کند به اینکه انسان «بر صورت معبود» آفریده شده است، و این حتی از نظر ادیان الهی بعدی نیز اعتقاد ریشه‌دار توحیدی و درست است. اینکه انسان بر «صورت خدا» آفریده شده است؛ یعنی ضرورتاً فطرت او وسیع‌تر و برتر از دیگر مخلوقات است: ﴿فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ﴾^۱ (همان سرشت خداوندی که [خداوند] مردم را بر آن سرشته است. تغییر و تبدیلی در آفرینش خدا نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). این یعنی انسان می‌تواند به اخلاق خدا آراسته شود، و جلوه و آینه‌ای بشود که صفات الهی، مانند عدالت، بخشایش، رحمت، کرامت، علم، حکمت و ... در او به شکل واضح و برتر، متجلی شود؛ و در این هنگام متناسب با میزان تجلی و ظهور این صفات، نور، مساحت عظیم‌تری از وجود او را در بر می‌گیرد، و برعکس آن هم درست است؛ یعنی می‌تواند این صفات را رها کند و فطرت خود را در خاک بیفکند و به این ترتیب قطعاً مساحت تاریکی در وجود او وسیع می‌شود.

وقتی دانستیم «گیلگمش» پادشاه الهی عادل و عالم و عارف و حکیم بوده است، قطعاً نسبت نور در وجود او بیشتر از تاریکی بوده؛ از این رو دوسوم او خداست.

«گیلگمش شخصیت مقدس سومریان یا اکدیان (بابلی‌ها و آشوری‌ها) و بسیاری از ملت‌های جهان باستان به شمار می‌رود. در حماسه گیلگمش وی به دقت توصیف شده است: «دوسوم او از خدایان است و یک‌سوم از انسان» یعنی در وجود او، نور بر جنبه تاریکی یا منیت غالب است؛ ولی در نهایت، او به دنبال یافتن رمز نهایی رهایی از این ظلمت و تاریکی است...»^۲

تا آن اندازه که این موضوع به پژوهشگران متخصص در متون سومری ارتباط دارد، در نتیجه فاصله گرفتن آن‌ها از رویکرد درست برای فهم متون دینی، بسیار طبیعی خواهد بود

۱. روم، ۳۰.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۶.

که حل چنین متون نمادگرایانه‌ای برای آن‌ها کاری در نهایت دشواری باشد.

۴- کشمکش میان گیلگمش و انکیدو

نکته دیگری که در حماسه گیلگمش از نمادگرایی جدا نمی‌شود، پیکاری است که میان او و انکیدو رخ می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که به نظر بیشتر پژوهشگران این پیکار عبارت بوده است از مبارزه و مشاجره‌ای فیزیکی که در حرکت به سوی «اوروک» میان آن‌ها درمی‌گیرد و سپس ناگهان به دوستی میان آن‌ها می‌انجامد؛ به طوری که پس از آن به‌عنوان ضرب‌المثل استفاده می‌شده است.

«و گیلگمش و انکیدو به نبرد ادامه می‌دادند...

و وقتی گیلگمش زانو و پای خود را در زمین استوار کرد (تا انکیدو را بلند کند)

آتش خشم او آرام گرفت، و پشت کرد تا برود

و بعد از آنکه خشم او فرو کاهید، وقتی پشت کرد تا برود، انکیدو او را خطاب قرار

داده، به او تکلم کرد:

تو همان یگانه‌مردی،

تویی که مادرت تو را آبستن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت مقدر ساخت.»^۱

دکتر کریمر از این متن و متون مشابه آن، چنین برداشت کرده است که نبرد و درگیری

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۴۹ و ۵۰.

فیزیکی میان دو طرف رخ داده است:

«دو قهرمان افسانه‌ای در جنگ، گلاویز شدند. گیلگمش متمدن و ماهر، و انکیدو پسر بیابان‌گرد ساده.»^۱

و دیگر پژوهشگران نیز چنین برداشتی داشته‌اند.^۲

«در لحظه‌ای که گیلگمش می‌خواست به "خانه عروسی" وارد شود، انکیدو راه او را بر درب خانه سد کرد، و میان دو قهرمان، نزاع درگرفت، و به‌طور فیزیکی در خیابان گلاویز شدند.»^۳

آیا می‌توانی تصور کنی گیلگمش که طبق ابتدای لوح اول حماسه، مقدس عادل و عالم و عارف و حکیم است، طبق لوح دوم همین حماسه با فردی در کوچه و خیابان درگیر شود؟! و برای چه؟! برای اینکه طبق فهم این افراد- او آمده است تا از خشونت و ستم گیلگمش بر رعیتش بکاهد؟!

به این ترتیب تصور نمی‌کنم هیچ‌گونه انسجام و هماهنگی درستی میان متون حماسه باقی بماند، و حتی پایین‌ترین وجوه هم‌بستگی برای حفظ ابهت متنی در قد و قواره «حماسه گیلگمش» باقی نخواهد ماند؛ وضعیتی که خود این پژوهشگران- قبل از دیگران- شدت سرگشتگی و حیرت خود را درباره‌اش آشکار کرده‌اند!

و شگفت‌انگیزتر اینکه می‌بینیم نزاع میان دو طرف با وجود التهایی که دارد، ناگهان فروکش می‌کند و همه‌چیز به پایان می‌رسد؛ وضعیتی که شگفتی پژوهشگرانی مثل دکتر کریم‌را بر انگیزته، که این آرامش را این چنین توجیه کرده است:

۱. ساموئل کریم‌را، از الواح سومر، ص ۳۰۸، ترجمه طه باقر.

۲. برای نمونه مراجعه شود به: طه باقر، حماسه گیلگمش، حاشیه ۳۱ و ۳۲، ص ۴۹؛ فراس سواح، قرآتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۴۸.

۳. دکتر نائل حنون، حماسه گیلگمش، ص ۳۸.

«ولی به دلیلی که در این حماسه گفته شده است، خشم و تندخویی گیلگمش آرام می‌گیرد؛ پس هر دو دلاور یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و همدیگر را می‌بوسند.»^۱
و فقط به همین جا ختم نمی‌شود؛ بلکه متن بالا سخن انکیدو را بعد از آرام‌گرفتن نبرد برای ما حکایت می‌کند که با احترام تمام، رودررو به گیلگمش می‌گوید:

«تو همان یگانه‌مردی،

تویی که مادرت تو را آبتن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت ساخت.»

اگر انکیدو از همان ابتدا این را می‌دانسته، پس چرا این نزاع درگرفت؟! آیا جز این است که این نزاع و درگیری میان آن دو، از نوع دیگری بوده، و درگیری فیزیکی به آن صورتی که بیشتر متخصصان پژوهشگران فهمیده‌اند نبوده است؟!

سید احمدالحسن می‌فرماید:

«بنابراین معقول نیست که مقصود از این نبرد، جنگ جسمانی بین گیلگمش و انکیدو بوده باشد. آری، می‌توانیم بگوییم این جنگی عقیدتی بود که انکیدو را در پایان واداشت اعتراف کند گیلگمش همان پسر نانسونا و پسر انلیل است که وصیت نموده گیلگمش پادشاه شود.

گفتار انکیدو پس از جنگ با این جملات به‌روشنی بیان می‌دارد که انکیدو، هم نانسونا و هم انلیل را مقدس می‌شمارد، ولی اقرار نمی‌کند گیلگمش از نوادگان

آن‌هاست و اینک معترف است که: «...»^۱

۵- نپذیرفتن ازدواج با ایشتار از سوی گیلگمش

یکی دیگر از حوادث حماسه گیلگمش که توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است نپذیرفتن ازدواج با «اینانا - ایشتار» توسط گیلگمش بوده است. بعد از بازگشت «گیلگمش» از جنگل سدر و پیروزی او در پیکاری که میان او و شیطان و سمبل شرارت و ستم و فساد «هومبابا - هواوا»^۲ درگرفت، و پس از آنکه تاج خود را به سر کرد، ایشتار به او پیشنهاد ازدواج داد:

«وقتی گیلگمش تاج خود را به سر گذاشت،

ایشتار شکوهمند سر بالا گرفت و زیبایی گیلگمش را دید و او را گفت:

گیلگمش به حضور من بیا و داماد من باش،

ثمره‌ات را به من عطا کن تا از آن بهره‌مند گردم،

بگذار من عروس تو و تو داماد من باشی،

برای تو مرکبی از سنگ لاجورد و طلا مهیا خواهم کرد،

با چرخ‌هایی از طلا و دسته‌های برنزین،

و دیوهای توانمند صاعقه به‌جای قاطران بارکش، آن را خواهند کشید،

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۱.

۲. می‌توان او را نماد و سمبلی برای شرارت و ظلم و جور دانست؛ مراجعه شود به: احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۱؛ کریم، از الواح سومر، ص ۳۰۹. ولی برخی پژوهشگران هدف سفر گیلگمش به جنگل سدر را علاوه بر دست‌یافتن به شهرت و بزرگی، جست‌وجو برای یافتن سنگ و چوب برشمرده‌اند! مراجعه شود به: شارل ویرلو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۴۴ و ۴۵.

وقتی به خانه ما وارد شوی، می بینی عطر سدر در آن پیچیده است،
وقتی به خانه ما وارد شدی، آستانه و سریر آن به پاهایت بوسه خواهند زد،
پادشاهان حکمران و شاهزادگان در برابرت تعظیم خواهند کرد...
گیلگمش لب به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند پاسخ داد: ...
چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی ای خواهم رسید؟
تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می شود، نیستی،
تو چون درب ناقصی می مانی که بوران و باد را مانع نیست،
تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می خورند،
و فیلی هستی که کجاوه اش را ویران می سازد،
تو همچون قیبری که حامل خود را به آلودگی می کشاند، و مَشکی هستی که حاملش
را خیس می کند،

تو سنگ مرمی هستی که دیوارش فرو می ریزد،
تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فریبش را می خورد،
تو کفشی هستی که پوشنده اش را می گزد،
بر عشق کدامیک از عاشقانت پایدار مانده ای؟
و از کدامیک از بندگان همیشه راضی بوده ای؟ ...
ایشتار با شنیدن این سخنان در خشم شدید شد و به آسمان بالا رفت،
ایشتار صعود کرد و به محضر پدرش انو و مادرش آنتوم رفت و گریه کنان گفت:
ای پدرم، گیلگمش مرا تحقیر کرد و به من اهانت روا داشت،

مرا ناسزا گفت و اعمال پلیدم را نکوهش کرد...»^۱

پاسخ گیلگمش به ایشتار و اهانت به وی به این صورت، نشان می‌دهد او به‌راستی در آوردگاه دیگری وارد می‌شود که ددمنشی آن کمتر از نبردش با شیطان «هومبابا» نیست؛ و پرسشی که مطرح می‌شود: چرا درخواست ایشتار را رد کرد و حتی همان طور که در متن مشخص است- با شدت او را تحقیر کرد؟

بسیاری از دانشمندان سومرشناس درباره این موضوع سکوت اختیار کرده و تنها به بیان نپذیرفتن «گیلگمش» به درخواست «ایشتار» بسنده کرده‌اند؛ بدون آنکه به دلیل این نپذیرفتن اشاره‌ای کنند؛ مثل کاری که دکتر کریمر انجام داده است.^۲

عده‌ای دیگر آن را طغیان و سرکشی علیه طبیعتی برمی‌شمارند که ایشتار نمادش بوده است؛ بعد از آنکه انسان در طول ده‌ها هزار سال تحت سیطره آن بوده است؛^۳ ولی این عده نیز سبب سرکشی گیلگمش را مشخص نکرده‌اند؛ به نظر بنده این تلاش، فقط جایگزین کردن «نپذیرفتن» با «تمرد و سرکشی» بوده است و نه چیزی بیشتر.

در حالی که گروه سوم تصور کرده‌اند دلیل این نپذیرفتن، فرهنگ رایج در جامعه اوروک بوده که «گیلگمش» سردمدار آن بوده است. این جامعه-طبق تفکر کسانی که این دیدگاه را ارائه کرده‌اند- جامعه‌ای مردسالار مبتنی بر فرهنگ تحقیر زنان، و آزار و اذیت آن‌ها در جهت نابودکردن جایگاه اجتماعی آن‌ها بوده است؛ تا به این ترتیب-طبق تفکر این عده- جلوی بازگشت جامعه مادرسالاری که پیش از آن حاکم بوده است گرفته شود.

دکتر حسین علوان می‌گوید:

«ولی دعوت ایشتار از گیلگمش برای ازدواج، گوش شنوایی از سوی گیلگمش ندارد.

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۶۰ تا ۶۳.

۲. ساموئل کریمر، از اواج سومر، ص ۳۰۹.

۳. فراس سواح، قرآنتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۶۰.

چرا؟ شاید این درخواست او دعوتی برای بازگشت به سیادت جامعهٔ اشتراکی مادرسالار از هم گسیخته بوده است؛ و این چیزی است که پادشاه گیلگمش در همراهی با مصالح و بنیان‌های تمدن جامعهٔ مردسالاری که وی در رأس آن قرار داشت و تمام عیب‌ها و ایرادها را به زنان نسبت می‌داد تا زن را از نظر اجتماعی تحقیر کند؛ با روش‌هایی مثل لکه‌دار کردن شهرت آن‌ها یا پوشاندن لباس ابلیس بر قامت آنان - مثل آنچه در نبرد با هومبابا پیش آمد- برای ممانعت از قدرت گرفتن اقتصادی دوبارهٔ زنان با هزینهٔ جامعهٔ مردسالار اوروک. نمی‌توان دلیل قانع‌کنندهٔ دیگری برای نپذیرفتن ازدواج با ایشتار از طرف گیلگمش، تصور کرد؛ به‌خصوص وقتی در نظر داشته باشیم که ایشتار، الهه‌ای قدرتمند است و گیلگمش فقط یک سومش خداست و ازدواج با ایشتار می‌توانست آن جاودانگی‌ای را که برایش نغمه‌سرای می‌کرد برای گیلگمش به ارمغان بیاورد؛ ولی حماسه در اینجا چندان قلم‌فرسایی نمی‌کند و تنها به "نمادگرایی حماسی" بسنده می‌کند؛ هرچند با سخنی ساختگی به ترس گیلگمش از خیانت ایشتار به او (مثل کاری که با همسران قبلی‌اش کرد) و آلوده کردن بدنش (کنایه قیر آلوده‌کنندهٔ بدن) اشاره می‌کند؛ و این در ضمن فرهنگ "تحقیر زن" قرار می‌گیرد که آزادی ارتباط جنسی را در خصوص مردان و ارتباط زن با شرارت را پیاده می‌کند.^۱

مشخص است «دکتر علوان» در نخستین گام‌ها وقتی «ایشتار» را به‌عنوان یک زن واقعی توصیف، و در نتیجه تبعات دیدگاه جامعهٔ اوروک دربارهٔ زن را - اگر واقعاً دیدگاه آن‌ها به این صورت بوده باشد- بر او حمل کرده، دچار لغزش شده است؛ با وجود اینکه خصوصیات ایشتار در این متون - در نهایت- بر یک زن واقعی منطبق نمی‌شود، و این نکته را بسیاری از متخصصان پژوهشگر درک کرده‌اند؛ به نظر این پژوهشگران «ایشتار» به‌صورت نمادین به طبیعت یا به‌طور مشخص به باروری موجود در آن اشاره می‌کند، که بحث در این خصوص پیش‌تر تقدیم شد.

همان طور که در خصوص اتهام‌بستن‌های دروغین به زنان که دربارهٔ آن سخن

۱. دکتر حسین علوان حسین، نزاع در حماسهٔ گیلگمش - قرائتی در بحث‌برانگیز بودن حماسه.

می‌گوید، اگر فرض بگیریم در جامعهٔ اوروکی به‌صورت عام شایع بوده باشد، چگونه می‌توان انتظار داشت شخصیتی در حد و اندازه‌های «گیلگمش» دچار چنین انحطاط اخلاقی زشت و ظالمانه‌ای شود، در حالی که او مردی دانشمندِ دادگستر و حکیمی عارف به اسرار هرچیزی بوده است؟! کمترین چیزی که در خصوص چنین طرحی می‌توان گفت این است که از متون حماسه، تصویری متناقض و در تضاد با یکدیگر ارائه می‌دهد!

دیدگاه «تحقیر زن» که دکتر علوان به تصویر می‌کشد سخن گزافه‌ای است که ما دست‌کم در خصوص گیلگمش - به‌طور کامل عکس آن را تصور می‌کنیم؛ او کسی است که به مادر خود «نانون» به‌عنوان زنی مقدس افتخار می‌کند، و حتی افتخار می‌کند که به او منسوب است و اینکه چگونه نانون یکی از علامت‌های شناسانندهٔ شخصیت واقعی گیلگمش است. همان‌طور که دوست او انکیدو در برابر همگان وی را چنین توصیف کرده است: «مادرت نانون تو را به دنیا آورد.»

بنده نمی‌خواهم در اینجا به بحث و بررسی نظر او در خصوص جامعهٔ اشتراکی مادرسالار بپردازم؛ با این تصور که این جامعه، «گام اولیه‌ای» بوده که بشریت پیش از انتقال به جامعهٔ مردسالار بعدی، بعد از کشف کشاورزی، آن را نقشه‌ریزی کرده است. این فقط فرضیه‌ای مبتنی بر دلایل و برهان‌های تخیلی است و به هیچ پایه و اساس علمی محکمی مستند نیست.

از نظر ما علت نپذیرفتن پیشنهاد ازدواجی که از طرف «ایشتار» به «گیلگمش» عرضه شد بسیار روشن است. در خصوص مشخص کردن هویت «اینانا - ایشتار» و اینکه در متون سومری نماد چه چیزی است، قبلاً بحث شد، و دانستیم صفات و خصوصیات او به‌طور کامل بر دنیایی منطبق است که دموزی (پسر نیکوکار) از سجده برایش امتناع کرد و به همین دلیل «ایشتار» او را مجازات نمود، و در مصیبتی هولناک، تسلیمش کرد تا سر بریده شود؛ و این «گیلگمش» است که بر همان طریق الهی گام برمی‌دارد، و سجود و سرسپردن به دنیا و زیبایی‌ها و شهوت‌های فریبنده‌اش را نمی‌پذیرد. از مردی دانا و حکیم و عارف به

اسرار همچون او، بسی به‌دور است که به خانه‌ای فریفته و به آن متمایل شود که هویتش نابودی و فنا و بی‌وفایی و خیانت است.

۶- مرگ انکیدو یا لغزش او در همراهی با رفیق خود

از آنجا که بیشتر پژوهشگران تصور می‌کنند این حماسه متنی ادبی است، برای آن‌ها مرگ انکیدو و دفن او و اندوه گیلگمش برای او در متن حماسهٔ بابلی، نه‌ایتمی دراماتیک را به تصویر می‌کشد که داستان را به مرحلهٔ قلۀ مصیبت و اندوه برای گیلگمش می‌رساند.

ولی به نظر بیشتر پژوهشگران متون سومری صحنهٔ مرگ «انکیدو» ریشهٔ سومری ندارد و اضافه‌ای است که بعدها توسط بابلی‌ها افزوده شده است. در متون سومری، انکیدو در نتیجهٔ انجام گناهان و مخالفتش با فرمان سرورش «گیلگمش» در جهان زیرین، زندانی و گرفتار شد.

دکتر کریمر می‌گوید:

«و در پایان، داستان مرگ انکیدو و دفن شدن او به احتمال قوی ریشهٔ بابلی دارد، نه سومری. از آنچه در اسطورهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» آمده، چنین برمی‌آید که مرگ انکیدو عادی نبود؛ بلکه وی از طرف «کور» شیطان جهان زیرین (که به شکل اژدهاست) به‌موجب سریچی از آیین‌های آن جهان (که او نسبت به آن‌ها آگاهی داشت) دستگیر شد.»^۱

بخشی از قصیدهٔ اشاره‌شده:

«انکیدو به جهان زیرین سقوط کرد،

چراکه به سخنان سرورش گوش فرامی‌دهد،

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۳۲۳.

و جامهٔ پاکیزه‌ای به تن کرد،
صاحبان قدرت چونان دشمنان بر او هجوم بردند،
و او تنش را با روغن جام تازه اندود کرد،
بر اثر بویش گرد وی جمع شدند،
عصا را چون تیری به جهان زیرین پرتاب کرد،
و آنان که تیر به آن‌ها اصابت نمود، از هر سو احاطه‌اش کردند،
عصا را به دست گرفت،
اشباح مردگان پیرامونش به جنب‌وجوش افتادند،
و نعلین به پا کرد،
و صدایی در جهان زیرین به پا نمود،
و همسری را که دوست می‌داشت بوسید،
و همسری را که ناپسند می‌داشت سیلی نواخت،
و فرزندی را که دوست می‌داشت بوسید،
و فرزندی را که ناپسند می‌داشت سیلی نواخت،
صیحه‌ای از عالم زیرین، با نیرو او را گرفت،
.....
.....
او در این آوردگاه به جایگاه مردانگی سقوط نکرد،

عالم زیرین بود که او را با قدرت گرفت.»^۱

انکیدو در آوردگاه شجاعت و مردانگی، به همان صورتی که دموزی سقوط کرد، نَمُرد و سقوط نکرد؛ بلکه سقوط و مرگ او به معنی زندانی شدن در جهان زیرین یعنی «جهان ظلمت و تاریکی» بود؛ زیرا او با وصیت‌های سرورش «گیلگمش» مخالفت کرد و مرتکب محرمات و گناهان شد؛ بنابراین «مرگ» در اینجا به معنی مرگ روح و قلب است.

«از آنجا که منظور از جاودانگی و مرگ در داستان، جاودانگی و مرگ روح است، مرگ انکیدو نیز بر همین منوال است. انکیدو نتوانست سفر جاودانگی‌اش را بدون اینکه سقوط کند یا لغزشی یابد یا مرتکب محرمات شود و وصیت‌های گیلگمش به خود را زیر پا بگذارد، به پایان برساند. نتیجه این شد که او به تاریکی‌های جهان زیرین سقوط کرد و گیلگمش کوشید وی را از این تاریکی‌های جهان زیرین و بازایستادن پس از لغزیدن، نجات بدهد...»^۲

۷- سفر گیلگمش در طلب جاودانگی

سفر «گیلگمش» به سوی جدش «زیوسودرا - اوتنایشتیم - نوح» در طلب جاودانگی از مهم‌ترین حوادث این حماسه شمرده می‌شود؛ ولی بیشتر پژوهشگران تصور می‌کنند منظور از جاودانگی در اینجا، جاودانگی مادی در همراهی با شهرت و باقی ماندن یاد و حالات مشابه دیگر است:

«... زیرا آنچه گیلگمش به دنبالش بود و آرزویش را در سر می‌پروراند، شهرتی همیشگی و نامی ماندگار بود، و نه فقط وجود و زندگی طولانی تهی از قهرمانی... . جاودانگی مادی محسوس، انگیزه‌ای بود که روح او را می‌آزرد؛ همان روحی که تمایل

۱. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

شدیدی برای دست‌یافتن به جاودانگی را در وی برمی‌انگیخت؛ پس بر او لازم بود جست‌وجو کند و راز زندگی جاودانه را بیابد.»^۱

«و بعد از همه کارهایی که گیلگمش به انجام رساند و رنج‌هایی که در سفر خود در جست‌وجوی جاودانگی تحمل کرد، گیلگمش بازگشت تا با واقعیتی روبه‌رو شود که تمایل نداشت با آن روبه‌رو گردد: اینکه نوع بشر جاودانه نیست، و مرگ سرنوشتی است که گریزی از آن وجود ندارد.»^۲

ولی این موضوع یعنی اینکه مردم می‌میرند و در این دنیا جاودانه نیستند مسئله‌ای است که همه مردم از آن آگاهی دارند، چه برسد به شخصی - که آن‌طور که در توصیف او در حماسه آمده است - حکیم دانا به همه چیز و دانایی به زوایای پنهان اسرار است!

به‌علاوه آیا این خود «گیلگمش» نیست که برای دوستش «انکیدو» حال و روز اهل دنیا را توصیف می‌کند و اینکه روزهای دنیا محدود است؟! پس اینکه وی در طلب جاودانگی جسمانی در دنیا، رنج و سختی سفر را تحمل کند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! در حالی که قبلاً می‌دانسته چنین جاودانگی‌ای هرگز ممکن نیست! و آیا این کاری بیهوده و عبث نیست؟ در حالی که از ساحت حکیم الهی بسی به‌دور است که چنین کند!

«و گیلگمش دهان گشود و به انکیدو گفت:

دوست من! چه کسی می‌تواند به درجات آسمان اوج گیرد؟

و تنها الهه‌ها (صالحان) کسانی هستند که با "شاماش"^۳ تا ابد زندگی می‌کنند،

اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است،

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. دکتر نائل حنون، حماسه گیلگمش، ص ۲۵۳.

۳. شاماش یا شَمَش، خدای آفتاب آشوریان و بابلیان است که در حماسه گیلگمش از آن یاد می‌شود. (مترجم)

و هر آنچه انجام دادند بر باد هواست.»^۱

شاید به همین دلیل بوده است که برخی پژوهشگران با وجود اعتراف به اینکه سفر گیلگمش به سوی نوح، سفری «ذهنی» بوده است، نه واقعی- عمداً تلاش کرده‌اند جاودانگی را به معنای دیگری غیر از معنای متعارف آن تعبیر کنند؛ یعنی «جاودانگی از دید او» = «اینکه زندگی معنایی داشته باشد». این نظر «فراس سواح» است:

«گیلگمش برخلاف بیشتر تفسیرهایی که تا امروز ارائه شده، واقعاً در جست‌وجوی جاودانگی نبود؛ بلکه در جست‌وجوی "معنا" در زندگی بود؛ و بازگشت او به اوروک در نهایت، شکست انسان در برابر هدفی که از قبل محکوم به شکست بوده است محسوب نمی‌شود؛ بلکه موفقیت و پیروزی برای زندگانی‌ای است که در آن معنا و هدف وجود دارد.»^۲

ولی اگر تمام هم‌وغم «گیلگمش» از سفر طاقت‌فرسای خود برای این بوده است که زندگی‌اش معنایی داشته باشد، چرا او به‌طور خاص به سوی «اوتنایشتیم-نوح» سفر کرد و نه هیچ‌کس دیگر؟! با اینکه وی می‌دانست او مدت‌های قبل مرده است و در عین حال می‌دانست مرگ جسمانی او مانع نشد تا وی با همان صفت جاودانگی توصیف شود که خدایان با آن توصیف می‌شوند.

روشن است آنچه بیشتر پژوهشگران از فهم معنی آن جاودانگی که گیلگمش سرودش را زمزمه می‌کرد ارائه کرده‌اند، با شخصیت بزرگی در حد و اندازه‌های او متناسب نیست؛ از این رو برخی از آن‌ها ناچار شدند این باب را همچنان مفتوح باقی بگذارند، برای زمانی که شاید جماعتی بیابند که بتوانند تفسیرهایی خوبی ارائه دهند و مسئله جاودانگی‌ای را که گیلگمش خودش را برای رسیدن به آن به زحمت انداخته بود، به دقت موشکافی کنند.

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۵۳.

۲. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، ص ۲۷۱.

«ما اطمینان داریم عده‌ای دیگر، روزی روزگاری به این مسئله یعنی مسئله جاودانگی- توجه خواهند کرد و آن را به‌دقت موشکافی خواهند کرد و چه بسا جوابی ارائه بدهند که با جواب گناه‌آلود "ساییتو"^۱ به گیلگمش پادشاه "اوروک" کاملاً متفاوت باشد.»^۲

طبق متن حماسه، بسیار واضح است که «گیلگمش» سرود جاودانگی و زندگی ابدی را زمزمه می‌کند؛ همان جاودانگی‌ای که خدایان به آن آراسته می‌شوند و به بعضی از انسان‌ها مثل نوح (علیه السلام) هم داده شده است و این بخشش، در نتیجه به‌دست آوردن کلید و رازی است که به‌وسیله آن، توانستند نام خود را در طومار آن زندگی ابدی، درج کنند؛ و سفر طاقت‌فرسای «گیلگمش» جز برای این نبود که از او درباره چگونگی به‌دست آوردن آن کلید سؤال کند، تا به راز رهاشدن از یک‌سوم بشری خود دست یابد؛ همان که او را به سختی افکنده بود تا صفحه وجود خود را سرشار از نور کند و نام خود را در طومار جاودانگی و زندگی ابدی بنگارد.

«... چه بسا مهم‌ترین سفر گیلگمش در حماسه، سفر وی برای دیدار با جدش نوح (اوتنپیشتم) جاودان با خدایان باشد و از او رازی را می‌پرسد که با آن می‌تواند از یک‌سوم انسانی‌اش خلاص شود، تا همچون جدش نوح (علیه السلام) با خدایان جاودان بماند؛ یا به عبارت دیگر: با شایستگی اسمش را در طومار زندگی ابدی درج کند و از لحاظ روحی جزو جاودانان باشد؛ بنابراین مسئله به روحش - که دوسومش الهه است- بستگی دارد و او می‌خواست یک‌سوم باقی‌مانده را نیز مانند آن دوسوم کند. برخلاف پندار برخی مفسران حماسه، این موضوع هیچ ارتباطی با جاودانگی

۱. ساییتو در این حماسه، صاحب میکده‌ای است که گیلگمش را به ترک سفر طاقت‌فرسایش و توجه به خودش فراخواند. صاحب میکده: «نماد مستی مردم از دل‌باختگی به دنیا و منیت است.» مراجعه شود به احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۳۹۰.

۲. شارل ویرلو، افسانه‌های بابل و کنعان، ص ۵۶.

جسمانی ندارد.»^۱

«آن آقا فکر خود را متوجه "زمین زندگان" کرد،

آن آقا-گیلگمش- فکر خود را متوجه "زمین زندگان" کرد،

و به خدمتکار خود "انکیدو" گفت:

ای "انکیدو"! هیچ پاداش و عاقبتی بعد از نهایتِ مقدّر شده، به دست نمی‌آید،

می‌خواهم به "زمین" وارد شوم، و می‌خواهم نام خود را جاودان کنم،

در آن جایگاه‌هایی که نام‌ها در آن‌ها ثبت می‌شوند، می‌خواهم نام خود را ثبت کنم،

و در آن جایگاه‌هایی که نام‌ها در آن‌ها ثبت نشد، می‌خواهم نام‌های خدایان را ثبت

کنم.»^۲

گیلگمش می‌خواهد نام خود را در طومار زندگی ابدی ثبت کند؛ طومار جاودانگان؛ و جاودانگی-همان طور که خودش گفته است- برای غیر خدایان و نوع بشر که خدایان آن‌ها را برگزیدند ممکن نیست. پس این سفر، سفری در جست‌وجوی جاودانگی روحی بوده است، نه جسمانی؛ و این، سفری به جهان دیگری غیر از همین جهان اجسام بوده است؛ جهان اجسامی که حقیقتش از فنا و نابودی فراتر نمی‌رود.

سید احمدالحسن می‌فرماید:

«سفر گیلگمش به سوی جدش نوح (اوتنایشتیم) آغاز می‌شود و او در این سفر

در جست‌وجوی جاودانگی است؛ جاودانگی روح و نه جاودانگی جسم. گیلگمش از

همان ابتدا می‌دانست جسم را هیچ خلود و جاودانگی نیست ...

۱. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲. ساموئل کریمر، سومری‌ها، ص ۲۶۷.

جدش نوح سالیان دراز است که مرده و او این مطلب را به خوبی می‌داند.

بنابراین سفر مزبور، سفری به دنیای دیگر است.

در این سفر گیلگمش بر نفس خویش پای می‌گذارد و آن جاودانگی‌ای را که برای رسیدن به آن، سفرش را آغاز کرده بود، به دست می‌آورد. در همان سفر و حتی پیش از آنکه به جدش نوح (اوتنایشتیم) برسد به خواسته‌اش می‌رسد:

"موهایم را رها می‌سازم و پوست شیر به تن می‌کنم و در صحراها سرگردان می‌شوم."

گیلگمش وارد عالم حقیقت می‌شود و در سفرش به سوی جدش اوتنایشتیم (نوح عليه السلام) امور را همان گونه که هست مشاهده می‌کند:

سرانجام به کوه "ماشو" رسید،

کوهی که هر روز طلوع و غروب خورشید را نگرهبانی می‌کند،

همان که بلندایش به پهنه آسمان می‌رسد،

و در پایین، دامنه‌اش به جهان زیرین می‌رسد،

بر دروازه آن «عقرب انسان‌ها» به نگرهبانی ایستاده‌اند،

کسانی که شکوه آن‌ها دهشت‌انگیز و نگاهشان مرگ‌بار است،

جلال و جبروت آن‌ها بر کوهستان سایه افکنده است،

آن‌ها که خورشید را در طلوع و غروبش نگرهبانی می‌کنند،

وقتی گیلگمش آن‌ها را دید از خوف و رعب، چهره‌اش به زردی گرایید،

سپس دلیر شد و نزدیک رفت.

"عقرب‌مرد" جفتش را خطاب کرد و گفت:

آن‌که به‌سوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.

همسر "عقرب‌مرد" به او پاسخ داد:

آری، دوسوم او از خدایان است و یک‌سومش از انسان.

سپس "عقرب‌مرد" گیلگمش را خطاب کرد،

و به فرزند خدایان چنین گفت:

چه چیز تو را به این سفرِ دراز واداشت؟

چرا راه پیمودی و با گذر از دریا‌های صعب‌العبور به‌سوی من آمدی؟

قصد خود را از آمدنت به سوی من بازگویی.

گیلگمش پاسخ داد:

به قصد دیدار با پدرم اوتنایشتیم (نوح) به اینجا سفر کرده‌ام،

همو که به جمع خدایان راه بسته است،

آمده‌ام تا از او معمای زندگی و مرگ را جويا شوم.

عقرب‌مرد زبان به سخن گشود و خطاب به گیلگمش گفت:

تاکنون هیچ‌کس نتوانسته چنین کند، ای گیلگمش،

هیچ بشری از مسیر کوه‌ها عبور نکرده است،

زیرا مسافتِ دو برابر دوازده ساعت تاریکی بر آن سایه افکنده، طوری که نوری

وجود ندارد،

... بخشی از حماسه شکسته شده است، ...

گیلگمش پاسخ داد: قصد رفتن دارم حتی اگر بهره‌ام غم و درد،
 و چه در سرما و چه در گرما و چه آه و زاری و نوحه باشد،
 حالا دروازه کوهستان را برایم بگشای،
 عقرب‌مرد دهان گشود و به گیلگمش پاسخ داد:
 گیلگمش، عبور کن و نترس،
 به تو اجازه می‌دهم از کوهستان "ماشو" عبور کنی،
 باشد که کوه‌ها و مسیرهایش را بیمایی،
 باشد که پاهایت تو را سالم بازگرداند،
 این هم دروازه کوهستان! پیش رویت باز است.^۱»^۲

گیلگمش با دل‌آوری بسیار با «منیت» جنگید و آماده بود اگر به هدف خود نرسد همچنان در بیابان‌ها سرگردان بماند؛ هدفی که با «نجات و جاودانگی» جلوه‌گر شده است، و آن را در قالب درسی بلیغ و رسا می‌سراید و در برابر همه انسانیت قرار می‌دهد تا وقتی انسان‌ها خواستار کمال و ارتقا و زندگی جاودانه باشند آن را سرلوحه خود قرار دهند.

بانوی صاحب میخانه (که نماد مستی مردم از دل‌باختگی به دنیا و منیت است) که در سفرش، با او روبه‌رو می‌شود و او را به آسایش و راحتی و توجه به خویشتن و ترک آن سفر طاقت‌فرسا و دشوار تشویق می‌کند، عزم او را سست نکرد.

«بانوی صاحب میخانه به گیلگمش پاسخ داد و گفت:

تو هیچ‌گاه آن زندگی‌ای را که در پی آن هستی نخواهی یافت،

۱. طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۷۵ و ۷۶.

۲. احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۸۷ تا ۳۹۰.

چرا که وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند،
اما زندگی را برای خود نگاه داشتند،
اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز،
شب و روز، در جشن و طرب باش،
هر روزت را پایکوبی کن،
شب و روز به رقص و بازی بپرداز،
جامه‌های پاکیزه و درخشانده به تن کن،
سرت را بشوی و در آب استحمام کن،
به کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز،
و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز،
این همان نصیب انسان است.

اما گیلگمش این گونه ادامه داد و بانوی صاحب میخانه را مخاطب قرار داد و گفت:
ای بانوی صاحب میخانه، راه اوتنایشتیم کدام است؟
راهنمایی ام کن چگونه به او برسم؟
اگر راهی باشد که به او برسم، از دریاها نیز خواهم گذشت،

اگر رسیدن به او ناممکن باشد، همچنان در اقصای بیابان سرگردان خواهم رفت.^۱

و اکنون هرکس بخواهد راز زندگی و جاودانگی را بشناسد و نامش را در طومار زندگی ابدی بنویسد باید به «گیلگمش» همان «منجی رهایی‌بخش» اقتدا و گام‌های او را دنبال کند، و خود را به صفات و اخلاص و همت و اشتیاق او نزدیک کند که در این سفر نفس او

را در خود پیچیده بود. این طبیعتاً سفری دشوار و طاقت‌فرساست، و لازم است انسان در این سفر، با علم و حکمت، اخلاص، صبر، ایثار، عمل و فناشدن در مبدأ و هدف حقیقی مسلح شود، از «من» نفرت‌انگیز و تمایلات حیوانی‌اش که ژن‌هایش او را به آن می‌خوانند گذر کند، و در برابر دنیا و زینت‌هایش و شیطان و ظلم و شرارت و فساد، موضع جنگجویی را بگیرد که خط مقدم است؛ و به‌طور خلاصه: باید به اخلاق خدا آراسته شود تا نور، صفحه وجودش را پر کند؛ در این هنگام است که از نقشه راه نجات و رهایی از چنگال‌های جهان زیرین و تاریکی و هلاکت ابدی‌اش، بهره‌مند خواهد شد، و به کلید جاودانگی و زندگی ابدی در جهان دیگر دست می‌یابد؛ به این ترتیب درسی که سومر و فرزندش «گیلگمش» از زمان تالو انسانیت متمدن، برای همه انسانیت ارائه کرده است آموخته می‌شود.

پایان این پژوهش

نتایج این پژوهش به‌طور خلاصه:

۱. تمدن سومر نخستین تمدن انسانی است که انسان به خود دیده، و به عطای بی‌نظیرش رسیده است. این تمدن دارای ریشه‌های زمینی ابتدایی نبوده، و نقش انبیای سومر در آن، روشن و برجسته است. ورود دین الهی در زندگی انسان سومری، رمز و راز شکل‌گیری جهش فرهنگی ناگهانی‌ای بوده که سرزمین بین‌النهرین شاهدش بوده است و باستان‌شناسان از تفسیر درست آن بازمانده‌اند.

۲. «قضیه سومری» و بیان خاستگاه و ریشه سومری‌ها از امروز به بعد، دیگر مشکلی به حساب نمی‌آید؛ بعد از اینکه سید احمدالحسن توانست از عبارت نمادین «سیاه‌سرها» معمای آن را حل کند؛ و در ادامه بیان داشت اصل و ریشه انسان به آفریقا برمی‌گردد، قبل از اینکه انسان مجبور به ترک آفریقا شود و مجموعه‌ای برگزیده از بشریت به سوی دره حاصلخیز (خلیج فعلی) جابه‌جا شوند. این عده، پیشینیان سومری‌ها یا سومری‌های نخستین بودند و بعد از طوفان بزرگ، از آنجا به جنوب عراق رفتند؛ و این، رخدادی است که واقعیت‌های علمی در سطح علم وراثت، ژنتیک، زمین‌شناسی، اقلیم‌شناسی با اطمینان زیاد آن را تأیید می‌کنند.

۳. با توجه به اینکه ریشه‌های دینی و علمی دانش‌های بشری به سومر برمی‌گردد، به‌هیچ‌وجه انصاف علمی نخواهد بود که دستاوردهای سومر، افسانه خوانده شود؛ و اتخاذ این موضع‌گیری از طرف بزرگان دین به‌طور مشخص، هدیه‌ای مجانی به الحاد تقدیم کرده است تا بعد از اثبات بازگشت ادیان سه‌گانه آسمانی به سومر، به عمق دین الهی ضربه وارد

کند. کسی که به عقل خود احترام بگذارد نمی‌تواند میزان تشابه بسیار و قطعی موجود میان مضامین متون ادیان سه‌گانه، و متون سومری را انکار کند؛ و از سوی دیگر، موهبت علمی و فرهنگی و الگوهای متعالی که به‌طور کلی از طرف سومر ارائه شدند نشان‌دهنده وجود بُعدی نظم‌دهنده و متفکری در ورای آن است؛ و به این ترتیب وجود خدا را ثابت می‌کند.

۴. تحقیقات روشن کرده است سومری‌ها، دین الهی پیشرفته‌ای با سیستم‌های اعتقادی، قانونی و اخلاقی داشته‌اند؛ و در سطح اعتقادات، روشن شد سومری‌ها به خدای یکتا ایمان داشتند و به مشکل تعدد خدایان، در متون آن‌ها پاسخ داده شد. همچنین سومری‌ها به اصل حاکمیت خدا و تعیین شدن حاکم از طرف خدا ایمان داشتند. بله، دین الهی آن‌ها دچار تحریف شد، و آن‌ها صفت الوهیت را به جریان باطلی منتسب، یا حاکم الهی منصوب از طرف خدا را برکنار، و شخص دیگری را منصوب می‌کردند؛ و این پدیده‌ای است که همواره به‌طور کلی در مسیر ادیان الهی رخ داده و می‌دهد.

۵. این تحقیق از اهمیت بسیار زیاد نمادگرایی موجود در متون سومری پرده برداشت. شخصیت «دموزی»، هویت «اینانا» و ارتباطش با عقیده باروری، بدعت ازدواج مقدس، مصیبت دموزی و نوحه‌سرایی برای او، جهان زیرین، و نمادهای دیگری که پژوهشگران در رمزگشایی آن‌ها دچار اشتباه شده‌اند؛ ولی ما توانستیم این نمادها را با تکیه بر دیدگاه جدیدی که سید احمدالحسن ارائه داده، به‌صورتی که در میان پژوهشگران متداول نبوده است به تصویر بکشیم؛ و در نهایت به مشخص کردن شخصیت دموزی، و جایگاه و نسب او، و نقش او، و علت نوحه‌سرایی‌ها برای او دست یابیم، و تصویر بسیار منطقی‌تری از محتوایی که متون سومری به وی نسبت می‌دهند ارائه دادیم.

۶. چنین وضعیتی برای یکی دیگر از شخصیت‌های سومری که این پژوهش به وی پرداخته است وجود دارد. این شخصیت «گیلگمش» است که یاد آن، در حماسه مشهور او آمده است. در اینجا نیز نمادگرایی بر این شخصیت سایه افکنده است، و بار دیگر پژوهشگران در تفسیر این حماسه و مشخص کردن هویت قهرمان آن و توضیح حوادث و

نمادهای مفصلی گفته شده در آن، دچار مشکلات و گرفتاری‌های بسیاری شدند؛ نمادهایی مثل اینکه: دوسوم او خدا و یک‌سومش انسان است، مبارزه او با انکیدو، نپذیرفتن ازدواج با ایشنار، مرگ انکیدو یا لغزش او در همراهی با رفیقش، سفر گیلگمش به سوی جدش اوتنایشیتیم و دیگر موضوعات. در نقطه مقابل دیدگاه دانشمندان و پژوهشگران، دیدگاه جدیدی قرار دارد که سید احمد الحسن ارائه کرده و هویت این قهرمان، خصوصیات او، مقام و جایگاهش، و نقش او را به‌عنوان منجی و رهایی‌بخش موعود سومری مشخص کرده است؛ و نیز حوادث و نمادهایی را که در این حماسه وارد شده، به روشی تفسیر کرده که یکپارچگی، اعتبار، و انسجام متن را که در دیدگاه ارائه شده توسط پژوهشگران به‌طور کامل از میان رفته است، حفظ نموده است.

بنابراین این پژوهش به دو دیدگاه از «سومر» پرداخته که هر کدام تلاش می‌کند فهمی از این متون ارائه کند؛ ولی هر کدام از این دو دیدگاه نتایج کاملاً متفاوتی را به ارمغان می‌آورد. دیدگاه ما که در این تحقیق به توضیح آن پرداختیم، علامت و نشانه روشنی از پیامبران سومر را مثل نوح و ابراهیم در تولیدات فرهنگی و تمدنی سومری‌ها نشان می‌دهد.

در پایان، سید احمد الحسن می‌فرماید:

«حماسه‌ها، داستان‌ها و اشعار سومریان ثابت می‌کند سومری‌ها، قبل از ظهور ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، داستان دین الهی را با تمام جزئیات، شخصیت‌ها و نمادهای آن به‌طور کامل در اختیار داشته‌اند. در الواح گِلین سومریان، خداوندگار حقیقی یکتا، بر همه چیز غالب است. آن‌ها دارای عقاید، ارزش‌های اخلاقی، آرمان‌های مقدس، عبادت و شیوه‌های آن، روش‌های پیروزی بر شیطان و بر دنیا و بر منیت و حب ذات هستند.

بنابراین، سومریان تمام دین را از الف تا یاء در اختیار داشته‌اند.

این‌ها را از کجا آورده‌اند؟

این مجموعه پیچیده و کامل را که به طور ناگهانی در تاریخ سرزمین بین‌النهرین پدیدار شده است، از کجا آورده‌اند؟

واقعیتی که برای افراد عاقل همچون خورشید تابان، روشن و نمایان است، این است که یک جهش فرهنگی و تمدنی، فرهنگ و تمدن سومریان را برای ما پدیدار ساخته است. هرکس می‌خواهد با وجود آنچه به آن‌ها اشاره شد، منکر این مطلب شود، به خودش مربوط است و خودش می‌داند. همان طور که اشاره شد، فرضیه‌ها و نظریه‌هایی برای تفسیر این جهش فرهنگی ارائه شده است؛ که اگر این طور نبود، کار به طرح نظریه آمدن موجوداتی از فضا نمی‌کشید!

شگفتا و حیرتا از کسانی که برای شرح این جهش فرهنگی به ورود موجودات فرازمینی با مرکب‌ها و قدرت‌های کیهانی‌شان - که البته هیچ اثری از آن‌ها بر زمین نمی‌بینیم - استناد می‌کنند، ولی نمی‌پذیرند نفس آدم در بدنش دمیده، یا به آن متصل شد، سپس تکامل یافت و در ایجاد، سازمان‌دهی و توانایی اندیشیدن و درک کردن، به سطحی بالاتر ارتقا یافت.»^۱

و الحمدلله رب العالمین؛ و سلام علی عبادہ المرسلین.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛

و سلام بر بندگان فرستاده خداوند.

منابع این پژوهش

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.
۳. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی الصالح.
۴. کلینی، کافی، توضیح: علی اکبر غفاری، کتابخانه اسلامی تهران، چاپ سوم.
۵. قاضی مغربی، دعائم الاسلام، تحقیق: آصف فیضی، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۳.
۶. مجلسی، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۳.
۷. طبري، تاريخ الأمم والملوك، منشورات مؤسسه الأعلمي للمطبوعات بیروت.
۸. احمد الحسن، توهم بی خدایی، شركة نجمة الصباح، بغداد، چاپ دوم، ۲۰۱۷.
۹. احمد الحسن، عقاید اسلام، شركة نجمة الصباح، بغداد، چاپ اول، ۲۰۱۶.
۱۰. احمد الحسن، کتاب توحید، شركة نجمة الصباح، بغداد، چاپ اول.
۱۱. ادونیس، دیوان اساطیر، ترجمه عربی و توضیح: قاسم الشؤاف، دارالساقی بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۶.
۱۲. حسین علوان حسین، کشمکش در خصوص حماسه گیلگمش - قرائتی در جنجالی بودن حماسه.
۱۳. خزعل الماجدی، پیامبران سومری، المركز الثقافی للکتاب المغرب، چاپ اول، ۲۰۱۸.
۱۴. خزعل الماجدی، متون سومر، الأهلية للنشر والتوزيع، لبنان، چاپ اول، ۱۹۹۸.
۱۵. دیلا بورت، سرزمین بین النهرین، ترجمه: محرم کمال، الهيئة المصرية العامة للکتاب، ۱۹۹۷.
۱۶. استیون لوید، آثار باستانی سرزمین رافدین، ترجمه: محمد طلب، دار دمشق، چاپ

اول، ۱۹۹۳.

۱۷. شارل ویرلو، اساطیر بابل و کنعان، ترجمه عربی: ماجد خیربک، ۱۹۹۰.
۱۸. ساموئل نوح کریمر، از الواح سومر، ترجمه: طه باقر، مؤسسه فرانکلین للطباعة والنشر.
۱۹. ساموئل نوح کریمر، سومری‌ها، ترجمه: دکتر فیصل الوائلی، مکتبه الحضارات بیروت، چاپ اول.
۲۰. ساموئل نوح کریمر، اساطیر سومری، یوسف داود عبدالقادر، مطبعة المعارف، بغداد، ۱۹۷۱.
۲۱. ساموئل نوح کریمر - دایان ولکشتاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ترجمه: شاکر الحاج مخلف، خطوات للنشر والتوزيع دمشق، چاپ اول، ۲۰۰۷.
۲۲. ساموئل نوح کریمر، اینجا تاریخ شروع شد، ترجمه: ناجیه المرانی، منشورات دار الجاحظ للنشر، بغداد، ۱۹۸۰.
۲۳. ساموئل نوح کریمر، آیین ازدواج مقدس از نظر سومری‌ها، ترجمه: نهاد خیاطه، مؤسسه رسلان، ۲۰۱۷.
۲۴. طه باقر، مقدمه‌ای در تاریخ تمدن‌های باستانی، شركة دار الوراق للنشر المحدودة، چاپ دوم، ۲۰۱۲.
۲۵. طه باقر، حماسه گیلگمش، کتاب الکترونیکی، قابل دسترس در بستر اینترنت.
۲۶. فاضل عبدالواحد علی، از سومر تا تورات، سینا للنشر، چاپ دوم، ۱۹۹۶.
۲۷. فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز، الأهالی للطباعة والنشر والتوزيع، دمشق، چاپ اول، ۱۹۹۹.
۲۸. فراس سواح، اولین ماجراجویی ذهن، دار الكلمة، چاپ یازدهم.
۲۹. فراس سواح، قرائتی در حماسه گیلگمش، سومر للدراسات والنشر والتوزيع، قبرس، چاپ اول، ۱۹۸۷.
۳۰. علی شحیلات و عبدالعزیز الحمدانی، مختصر تاریخ عراق عصر سومری.

منابع این پژوهش ۲۰۱

۳۱. ک. ماتیوف و ا. سازونوف، تمدن باستانی بین‌النهرین، ترجمه دکتر حنا آدم، مطبعة دارالمجد دمشق، ۱۹۹۱.

۳۲. نائل حنون، حماسه گیلگمش، دارالخریف للنشر والتوزیع، دمشق، چاپ اول، ۲۰۰۶.

۳۳. سایت الکترونیکی / سایت الأنبا تکلا هیمانوت:

<https://st-takla.org/books/helmy-elkommos/biblical-criticism/index%b.html>

۳۴. سایت الکترونیکی / مرکز پژوهش‌های اعتقادی:

[/https://www.aqaed.com/faq/۵۵۰۷](https://www.aqaed.com/faq/۵۵۰۷)

۳۵. سایت الکترونیکی / روزنامه ایندپندنت عربی:

[/https://www.independentarabia.com](https://www.independentarabia.com)